

# سپاون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق شماره بی‌الاول  
۱۴۰۹، مطابق اول شهریور ۱۳۸۸، شماره سی و نهم، سال دهم

Ketabton.com

به لب  
به دل  
دارم

## حرف و نریاد

نخ و دارم

## خاطرناشاد

# تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

# حیوانات

کافیته ناز در سالن زیبا  
برای پذیرش و پذیرایی  
در صورت تمایل

آدرس  
شهرنو مقابر مسجد جامع شیرپور



## فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایش، خوشبوئین  
عطریات، قوام بوتها، زمانه و  
مردانه مدل جدید و تازه ترین  
جیمپاز، زمستانه مردانه و غیره  
را جناسر مود نیاز مشتریان  
مخترم خود را به قیمت مناسب  
عرضه میدارم.

با هم مناسب بگر  
روزهای  
سودمند



## فروشگاه فرید

فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین  
را جناسر از مشهورترین کمپنی های جهان

پنجشنبه فلبرداره نماز خوشی  
شهریایخ پذیرفته میشود.  
آدرس: شهرنو  
مقابل سینما پارک

# خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ  
خوراکی های لذیذ -  
قرطاسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تان را میتوانید  
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

## یما رامین ویدیو کست

بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پبستو، کرم  
هندی و ایرانی آماده فروش  
فلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود  
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت  
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴



وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً وارد

فروشگاه انور میخاید  
وارد کننده  
آدرس: تجارتنی تجارتنی

## رهنمای معاملات

مهرسم آبادگار

خرید و فروش خانه و باستان کراچی  
آدرس: بین چهارراهی شین و چهارراهی  
انصاری، تلفون - ۴۲۴۶۸

## فروشگاه مصطفی

جاده صبح تها پرک شهر نو

## رهنمای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و مـ و تر  
آدرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب  
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۲۳۵۲۱

## فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب زاده

متصرف مقابل مسجد جامع یعقوب

## شریفی ویدیو کست

ثبت مکتوبه کست و فلمبرداری محافل خوش  
آدرس: متصل رهنورانت کلی کایف

## قرطاسیه فروشی ارزان

کارتونو تمسیر سنیهای اقبال

## نورا که فروشی عبدالغالب

متصرف رهنورانت کسرفایف

## رسولی ویدیو کست

ناب ترین کتھا لوستی را در فرمیدارد  
آدرس: جاده نادر شوشم پل در تونج

## قرطاسیه فروشی عالی گلرکز

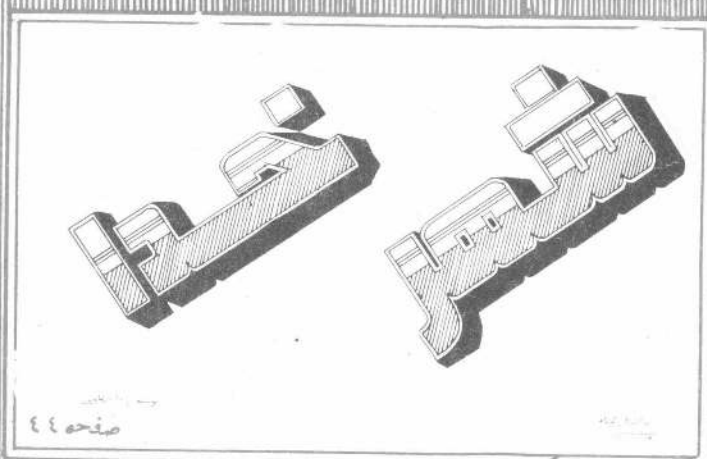
متصرف کلنیک مرکز

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسسه سین کلی

رضادرماتون

# سپاوون



سخناني  
باعتبالله  
فهميم نظاف  
لابيو و تلويزيون

مینه دانسان په ژوندانه کې  
۱۸ خ





# افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول  
۱۴۰۹ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

## آيا بايد مردان آيستن نشوند؟

صفحه ۲۸



را احدث با اخلاق  
در قلمهای هندی

مدیر مسوول : دکتور ظاهر طنپین  
 تیلیفون : ۶۱۹۰۲  
 معاون : محمد اصف معروف  
 تیلیفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه ژورنالستان  
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شمیمی  
 محمود حبیبی  
 عین الله شادان  
 لطیف ناظمی  
 رهنورد زریںاب  
 شفیق وجدان

تیراز : ۳۰۰۰۰ نسخه  
 چاپ به وب انیت مطبعه دولتی قیمت  
 یک شماره ۳۰ افغانی  
 ادريس : \* کورویون سم بلاك (۱۰۶)  
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
 حساب بانکي : (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان  
 بانک \*

ارت و کرانیک : روح الله نقیلسدی  
 شیخ سعید رحیمدا  
 سعید  
 خلائقی : کبیر ابروویسی نامی  
 تاپی : محمد اسحاق خلیلی  
 بیتم : واحد شاه نصیری  
 عکاسی : محمد گل رحمتیاب  
 : شیره شاه اوبی ، شریک  
 لطیف و صابین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مضامینی که به اداره مجله موافقت  
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکردند . نظریات ارایه شده  
صرف نظر نویسنده میباشد .

# دارالمستوفین یا دارالمجلس

وقت کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کشوران جهت معالجه مریضان می آیند .  
بخیرد پیرزالیلیه هاشمیکیل میدهند . در اینجا روان حسرت خوردند . زنده گی ، حکومت میکند . به اتاق نابینایان سر میزنم . اینجا خاموشیست . میشود تصور نمود که درد یا لوگهاچه آمال و آرزوهای متبازاست . شایسته در اینجا بزرگترین آرزویشانند ن باشد . برای دیدن زشتی ها و خوبی ها . در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های د و منزله و فرش گنیم و یکمقدار ظرف موجود است . در اینجا نیز آرزوی مواد حیوانه میزند . کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حید شده . تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان با شنیدن صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند .

به لیلیه انات سر میزنم . اینجا نیز زنده گی ادامه دارد . به چشمها که میبینی یاس ، نامرادی و رخ بی کسی را میخوانی . دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند . عده بی مصروف جاروب اند . دخترن تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام را جلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لامیزند . اوستاره نام دارد .

ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟ کسی بهم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد . ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدهد . اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه ( ۸۴ )



— پس راه حل؟! —  
راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند ( دارالمجانین ) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند .  
— بودجه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟ —  
— با تأسیس باید گفت که از مدتی به اینسو از بودجه خبری نیست . فعلاً خلاف برنسیب های صلیب سرخ ، مارا ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند . در نزد لککسیون از اوراق پذیرش مقامات د بریوط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام .

**هرگاه**  
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید ، آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟  
— شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده گی دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف ، وقت لازم را ایجاد میکند که دست ما از هردو تنگی است .

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلاً به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود . همینکه فعلاً مانیتوانیم زیاد تر گرداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهیم ، نیز ناشی از معضله جای است .  
— با شنیدن سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیرم . درین تعمیر که متصل در روزه رودی است . شعبات اداری جا دارند . با چند تن از مسئولین که سر میخورم ، درمی یابیم که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرای آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته . عده بی از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند . کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون



گزارشی از مرستون

## چواستاده ای دست افشاگیر ده

نوشته صباح رهش

«خوش آمدید» . آهین داخل شدن به سرن کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود . این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد .  
درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرک هند یگر را به آغوش کشیده اند .  
وقتی داخل محوطه مرستون میشوم و با باشندگان آن آشنایم . دیت دیدار من نمایم . درسی یا بهم که همه انسانهای بی سرنا و چیزند دارند که در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند .  
اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال ، جوانان و بوسیدان اعاشه و باطه میشوند . ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده گی مینمایند . ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما بریا شده گان اند . یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود :  
— اگر غلط نکرده باشم اینجا مرستون است . صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها .  
پس چه باید کرد ؟ وقتیکه مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند .  
— فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمالست ؟  
— در طرز العمل کار ما مطابق برنسیب های مطروحه در اسنا .  
سنامه مرستون ها ، جمع نمودن گداها ، بخش کار خازنده وی محل است . البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند . فعلاً این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانمایم در آن صورت چه واقع خواهد شد ؟

# از جاربوب كردن بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱  
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گس، میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟

— مادر فامیل ۹ نفر زنده گس میکنیم چون خواهانیم در کارهای خانه با مادر کم میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم. اگرچه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدم بادل و جان خواهم بدم برفتم.

— از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفرند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

— والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که يك هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید.

— معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین؟

— نه به هیچ صورت این کار را نکرده ام ولی بدم می آید.

## آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :

شما با وجود سهم فعال تان در در سر مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟

من با وجود ۳ درجه صنفی، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به اشپزی علاقه زیاد دارم.

— از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفرند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

# دختران و

## آیا در کارخانه

### مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما در فامیل چند نفری زنده گس میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیده گس میکنید؟

با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :

اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میکنیم. مادر فامیل هشت نفری زنده گس میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

### اول نفره ضد جاربوب

هائشه رناشاکرد صنف دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه انها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم.

زنده گس میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

## سهم میکنید؟

### کارهای مردانه

دیا نامحصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه انها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم.

زنده گس میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

### پختن هوسانه خوب است

دیا نامحصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه انها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم.

زنده گس میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

## چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :

شما تا چه حد در کارهای خانه رسیده گس میکنید؟

— چی ! من در کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم بگیرم مادر فامیل سه نفر زنده گس میکنم تمام کارخانه را مادر من و خواهرم اجرا میکنند.

— اگر انهار روزی بخانه نیاشند باز چی؟

— هیچ اگر نان خوردم ظروف را به جایش میگذارم جای خواب تیت سیاشد تا مادر من بیاید.

خوب حالاکه اینطور است بعد از عروس شما چی خواهید کرد؟

وقتی عروس میکنم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چراغ عروسی کنم. بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند.



## متخصص پختن شیر برنج

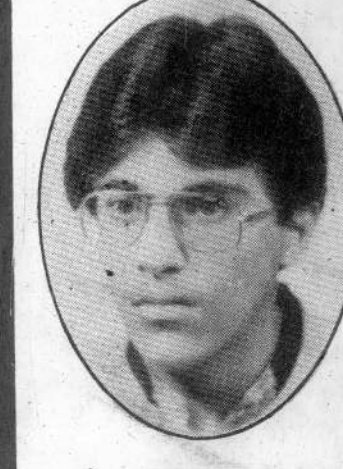
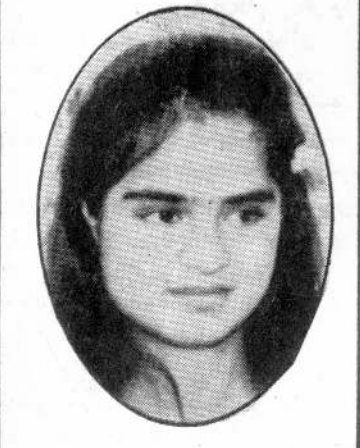
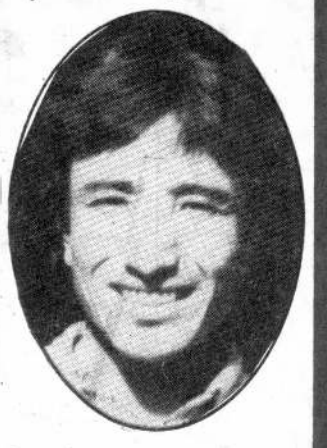
محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :

شما در فامیل چند نفر زنده گس میکنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید؟

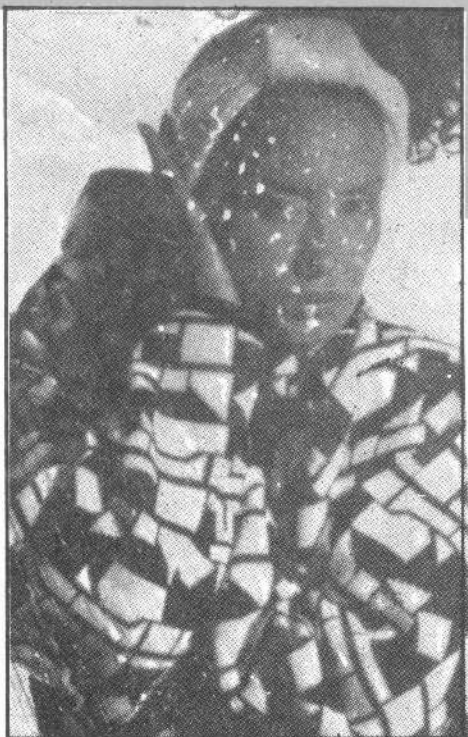
— مادر فامیل دو اوزده نفر زنده گس میکنم و در قسمت اشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادر و خواهرانم در خانه نیاشند.

— پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید؟

— چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیر را به نانوا بییم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید. در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل بوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم. ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند.



# معموداوی په جاورد معفونی



## هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

تامتو فرانسوي ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدي وروستيو وختونو کې يو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپور کړې دې چې د اکاډمېک لوستونکو له تاوده هرکلی سره مخامخ شوې دې .

د دې د اوازو په باب او دا چې له علمي پلوه اواز څه شی . د فرانسوي ټولنپيژندونکی نظريو ته فوز نيمسو . هغه د دې موضوع په هکله خپل نظريات د ((نيوتاييز)) د مجلې له خپريال سره په يوه مرکه څرگند کړې دي .

- اوازي تل او په هرځای کې موجودې وي . اواز د ټولنيزو اطلاعاتو يوه پخوانی شيوه ده او د ليک تر پيدا ايښت پورې د تماس يوازي شيوه گڼل کېږي . د مطبوعاتو . راډيو . سمعی او بصري د اطلاعاتو د وسایلو پيدا ايښت ونشو کولای چې د اوازي مخه ونیسي .

امريکايان يعنی هغه کسان چې د دويمې نړيوالې جگړې په کلونو کې موجود و اوازو د هغوې دارد و او ملکی کسانو په اخلاقي روحیه باندې منفي اغيزه کړې وه . لومړنی کسان روچې د اوازي په باب په زده کړه کې یې پيل وکړ .

اوليت او پوستن د دغه علم بنسټ ايښودونکی اواز داسې تعريفوي :

(( هغه گومان چې له ستروپينو سره اړيکه ولري او د دې لپاره ټاکل شوې وي چې په هغې باندې باور وکړي اوله د قهقرو ارقامو پرته چې د هغې د رښتینتوب څخه نه منکوي . له يوې ژبې نه بلې ته ليزه کول کېږي )) بدي توگه . اواز تر ټولو لومړی هغه اطلاع ده چې پر باور او د پام ټينگه وي او هدف یې قانع کول دي .

۱۰ . شپوټانی امریکایي عالم لیکي : اواز له اقتراحې (بدیعه یې) اطلاع څخه عبارت دي او - له پېژ بحث او خبرواترو د بهير نتیجه ده . پایله بل بهان اواز یوازي اطلاع نه ده . اواز د پېښو مشخص تعبیر او تفسیر او د هغې په باب له خبرو اترو او بحث څخه عبارت دي .

بله نظر هم شته دي او هغه دا چې : اوازي د يوډول رواني ناروغي په مانا او هم هغونی ناروغي . . . که اوازي تصدیق کېدای نشي . نو پر هغې باندې باوري مانادې او بدي کارکړی د لیونټوب نښې پرسي دي . نو لدې امله هغه کسان چې په اوازو باور وکړي

شاید اوازی  
يو عفوونی  
ناروغی وی



# سباوون هنرمندان سال را انتخاب مینماید کارگردان فلم هنرمند سینما مثل، آواز خوان و کمپوزیتور مورد علاقه تان کیست؟ نظر تان را برای ما بنگارید!

کورس مجله سباوون  
پارسی ۶۷۱  
مجله سباوون

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه  
غځه اخیستل شویدی بداسی حال کی چی رسمی  
ارقامود ۳۱ کسانو م پنه نیودلی ده .  
مخواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا ور  
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په چرنوبیل  
کی پېښ شوي له پېښې نه وروسته په لومړي اوونۍ  
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هېڅ  
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -  
ورمېانو د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې  
ایستلی او د وژل شوو ستر ارقام هم خپروول . هغو  
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه  
وړوانه روله . خلکو په فرانسوي ورمېانو نه لدې امله  
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند  
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی  
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې  
هغوي د ناوړه پېښې په انتظار کی وو . پوي چاودنی  
په پوځل سره ټولی اوازي او پار تاید کړي .  
موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاوخوا -  
نري د بی پېژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -  
انسان مخزتل د انډولیزو طرحو په لټه کی دي . چی  
د بی نظم اولکو ورو پېښود یو والی امکان برابروي  
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوښوو . د هغه  
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنګه خپریږي . په هماغه  
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گومیس .  
کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی  
کی . د پوي موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -  
هغوي له نظریاتوسره د پوځي کید و لپاره د انسان  
سپه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه  
روانی خاصیت غځه په ښه توګه خبر دي .  
اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځي چی -  
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم  
کس هیلی او پټی اند پېښی وي . محدود دي اوازي  
چو لنډ حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي  
د هغه چاله خواچی په هغو هېڅ باور نلري . -  
خپریږي او تکراریږي .  
خو کاله اوازه وه چی د (( مک - د ونالد )) د -  
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له  
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هېڅ ډول -  
نش کیدای چی رښتیا وي (د هغه سختی څا رنی  
له امله چی د خوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم  
د یو شمیر لگونکو د اند پېښی سبب شوه او هغوي  
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه  
کپړي .  
فرانسوي ټولنپوه د دي یونستی په محواب کس  
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش  
لوبوي . داسی څرګنده کړه : سیاست له اوازي -  
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو  
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی غځه پټ ساتل  
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له  
هغوي غځه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د  
جمهور رئیس پر رښتیا او سلامتیا باندې په رسمی  
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه  
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر اړوند والی پوري  
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړه د لانه

لمطلق نه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -  
تکثیرولو امکان برابروي چی د پېښو په رسمی تعبیر  
باور نلري .  
خود اوازه خپروول - د ډله پیزو هم ( او هاسو )  
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پردیو له لاري بلکی  
د نزدی کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي  
ته بی مانا دي . رارسنډي . خود دي واقعت چی  
باید هیڅی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه  
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي  
شو . د مثال په ډول . د (( یونانیته )) ورمېانس  
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د (( فگارو ))  
په ورمېانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه  
معکوس دي .  
هرکله چی انسان د پوځیو په رښتیاوالی شک او  
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -  
بد لیزې .  
د اوازي منل او پر هغی باور - د هر انسان د  
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک په اوازو باور  
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اوله  
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له مخه سره لري چی په  
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت  
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه  
کی د هغی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم  
چی په ښکاره توګه د رسمی منابعو له خواتمه پټی  
نش او یا هم د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی  
تعبیر وروڅخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو  
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرګندول . واکمن  
ارګانونه دي ته اړ باسی چی د هغوي په باره کس  
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي د پری کتوري  
هم دي . د مثال په توګه . کله چی د پوي موسسی  
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د بر طرفس  
ساه له بی تر لاس لاندې ده .  
**ولی اوازي په چټکی سره خپریږي .**  
- د دي لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت  
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي  
باید پری خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي  
چی هغه د پیرز د خپلونی د کسانو تر مینځ خپره  
کړي .  
موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو  
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -  
هیزې . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت  
زیاتنږي چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو  
چی د هغه خبروته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :  
( جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملګري لسم  
چی پخپلو سترګو چی (( د عاجل طبی کد )) موټر چی  
له . . . سیمی غځه تیریده . لیدلی دي )) پدې  
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو  
زه همد اوس د خپرنوبیل په باره کی یو کتاب لولم .  
زه له هغه څه سره چی هلته پېښ شونه . بلکی له  
هغو اوازو سره چی د چرنوبیل په باب مینځ ته -  
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیزو اطلاعات  
د وسایلو له لاري خپری شوي . موز د دي په باب  
چی په چرنوبیل کی څو تنه له مینځه تللی . د عامه  
انکارو نظر فوښتنه وکړه اوبه محواب کی واوریدل -

# اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید ]  
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید ، زیرا بهترین منبع کلسیم است و با ماست وجود می آید دارای خواص بسیاری است : اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند ، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سرایتی که کلوزوسیپا زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند -  
 - از بین بیهوشی قویتر -  
 - ماست از بین سیلین هم قویتر است - قبول نمی کنید ، بشما ثابت میکنم - بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی ( باسیل نیفیک ) هیچگونه اثری ندارد - ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد - میکروها با راتیفوسید و دیازنتری ( اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند -  
 میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی ( سینه و غل ) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت و اسید لاکتیک ماست از بین میروند - در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد -  
 - حافظ بدن :  
 ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه ، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و - تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان نمفر ، کلسیم ، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین ( آ ) ویتامین ( د ) ویتامین ( ب ) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر -  
 - ماست بین سیلین غریبا :  
 اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



# مای شیرما

گزارشگر: صباح



# قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعر ما اندک زمانی ایستاد میسوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را میبینی ، آدمهای پاره پاره ، آدمهای خویبر لباس ، آدمهای بیاد ، آدمهای ناشاد ، آدمهای عصبانی ، آدمهای متحامل ، آدمهای زیبا ، آدمهای زشت ، آدمهای سفید پوست ، آدمهای گند مگون ، آدمهای سیاه پوست ، آدمهای گریان ، آدمهای خندان ، آدمهای قد بلند ، آدمهای قد متوسط ، آدمهای قد کوتاه ، آدمهای موکب ، آدمهای بی حیا ، آدمهای زین ، آدمهای بیخ ، آدمهای عاجز ، آدمهای چرت ، آدمهای بانظافت ، آدمهای بیخ ، آدمهای لاجر اندام ، آدمهای توجه را جلب میکند ، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند ، برای ما بخصوص زنده می آید ، آدمهای قد کوتاه مورد توجه قرار گرفته اند ، اینها آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویبر میدانند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند - یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در عروس ، آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید : (( او نهایت متحمل ، خوش سر بر خور و انسان شریفی است - ۱۰۰ )) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد میگوید : (( زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است سالهای قبل کاکای بدم نیز مانند من قد کوتاه بود - آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از اراد ان - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای بنج افغانستانی بالا شوم نگران میگویند (( برای اطفال اجازه نیست )) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است - درته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دار ، نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است - تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی و سیر ویژه بی ترتیب و فرمایند - اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده ))  
 غلام حیدر مورد بیست واقعا خوش برخورد و بی تعارف ، صدای - نغایت ناز دارد - از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید : (( وقتی که برایم بخوام در ریشی سرتا با بسارم یکم متر که بگلی کامس است )) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن ( ۱۲ ) است - در مورد از و اجس میگوید (( تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم )) به امید آنروز که جنین دوشیزه آید - آل حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید - سراغ دیگرفسند کوتاه ها را میگیریم -  
 یکی از شناخته شده کوتاه های شعر ما هم آقای غلام سخی افشار اند - ایشان مدتی در کربون ریاست تأمین احتیاجات استند - نهایت خوش برخورد ، صمیمی و شوخ مشرب - غلام سخی میگوید : (( من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است )) - و چگونه شوخی ادامه میدهند : (( تازه حال یکبار از و اج نمودم - ام شکر الحمد لله نمره از و اجم شس - فرزند بلند قد مانند مادرشان است )) - همکاران همه به او احترام قایل اند - زیاد دوست دارند - قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به پدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمیکند - نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند ، دستا من نیز کوچک اند ، میگویند برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده ، منیسر و بی از همکاران او میگوید : (( در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است ، تمام خوبی های دارد ، کثر عصبانی میشود ، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند ))  
 بی همکار دیگر میگویند : (( غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد ))  
 از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد :  
 - (( من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم ، با اراد ان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که دامنگیر همه همکاران ما است )) بقیه در ص ( ۶۳ )

# به دنبال افتخارها

## به لب حرف و به دل فریاد دارم

## رخ تو خاطر نامشاد دارم

### دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از سحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و سئوالات بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارشش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشوت ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همانطور که استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا می‌قل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد. و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهد محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز اربابانه می‌گذارند. بهر حال، خواهی برسید تا فرمان‌برار فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا و درجه سه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده. موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی‌ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزگار است ایستادگی

تهه كنده ح نبر

# ك

## گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکند (میدانم کسکفون را خوشندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بدیدند) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز زیرزمینی دیگر میروند. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکند (میدانم کسکفون را خوشندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بدیدند) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میزد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز زیرزمینی دیگر میروند. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



## معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لیناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از مسن ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و او اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه سعم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دوسم آنان رازنان تشکیل میدهد.

## علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو سگ اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۰۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشک را دارند.

سال زود ترمیمرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطانی شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که سگرت کشان پیشنهادهای سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتمد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشان شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

امریکایی را بخود معطوف داشت. والتر هدم سن که ۴۲ سال دارد از یاشندهگان همبستد ایالت نیویارک است و طی ۱۸ سال گذشته برای اولین بار به راه رفتن شروع کرد، زیرا باهای او نمیتوانست وزن بدن اش را که به ۴۵۰ کیلو گرم میرسد بردارد. در یازده ماه گذشته هدم سن توانست زیاد از ۲۱۷ کیلو وزن خود را بکاهد و این معجزه فقط با رعایت یک رژیم ساده غذایی دست داد است. هدم سن زیاد تر روزها را با نوشیدن آب بسر میرساند و هفته دو بار سیب باغذایی که از سیب و سیباز ساخته شده صرف مینماید. این تهرمان وزن میگیرد در نظر دارد وزن خود را به ۸۲-۸۰ کیلوگرم کاهش دهد و بعد به سفر و سیاحت برود از آنجا که نصف عمر خود را در منزل سپری کرده است.

## مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آورتر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در یاد آور شد که تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولده سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراسلندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتمد نیستند ۱۰ تا ۱۵

# ک

# ک

## اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین نهرمان سنگین وزن یکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن روبین گیفتز

به دزدی پول بکسر معروف جهان سهم شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه وی اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوی بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوی مایک تیون - ادعای روبین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

# مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پټوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له منځه وړي . . .  
 (( د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یو واحد وجود منځ ته راغی .  
 طبیعت انسان یوازې ژوند کولو ته نه دی جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونو او هڅوته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسی فریزه لکه څنگه چې باید ارضای کړي او ترهښی پوري چې نارینه او نینه د وار په ټوله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخا کړي .

راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږو وښایونو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اگاهانه احساس نه کړي نو په ناخبره توګه یې احساسوي او د دې - جریان ترڅو ملامت انسان کښي ، ظلم او فحش په رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د تولدو - هانوله نظره لري نه دې اړکه له بامه لري پاتې شي نراوښمه په ونه کړای شي خپلي طبیعتي ودې ته ورسېږي زیاتره نارینه او نینه چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لکه عشق احساسوي خو په تجربو کې کسانو ته د جنسی جاذبې له مخې مشکل کار دي - مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو - شرایطو کې روښل شوي وي صدق کوي که وفادار وي نجلی ته ترهغه پوري چې مېر ه کوي پاکره پاتې شي نو هڅوته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبري پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .

پروتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه اوسې پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرفت او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کښي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پور کوي له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دې بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار ه ی او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



د فرانسې راسل  
 د نظر



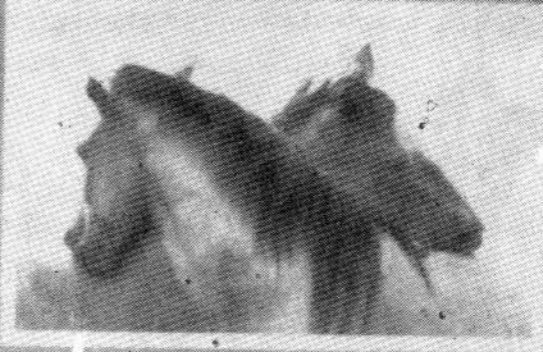
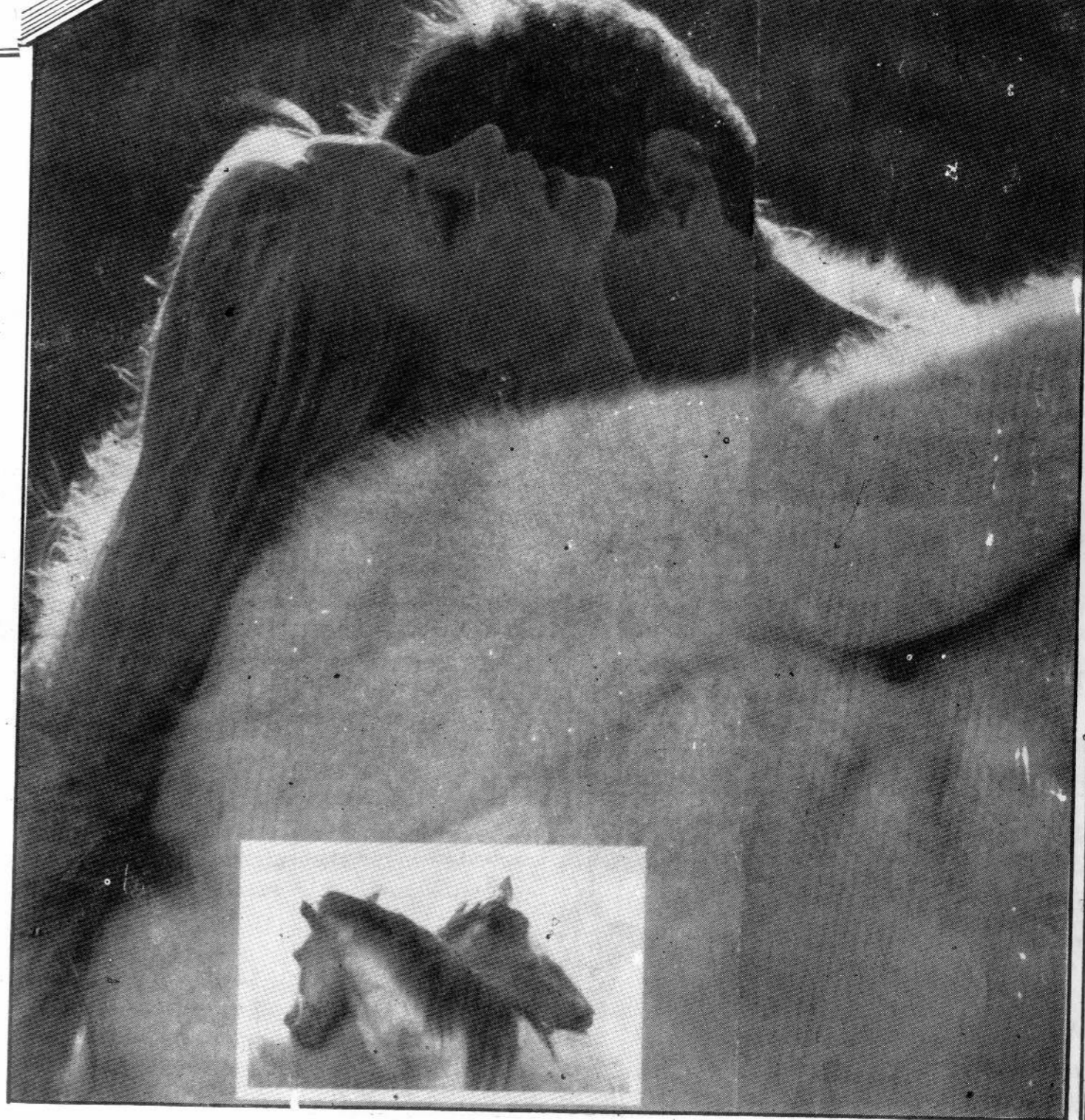
راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسسی اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د وانګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي د زیاتو ښه وارانینه له تجربو سره مطابقت لري .

راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولري خوښه اروپایي د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري . د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .

لکه هغه امپراتور او نوجې معشوقې د رلودې او - هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کښي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .

په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورېنگ انټر یووالی جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه شې هم لري . هغه وایې :  
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې - غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار ه د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقی سرې کولس ش په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .  
 په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي - پریالیټوبونه دي . په امریکایي خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختن شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعد ی برخه کې هم تعادل ته اړه ده .

راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالی څخه ډیر پرترو او وچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وارانینه پوري په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د - چاپیریال د سر ښت اړوند والی څخه تښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضب او



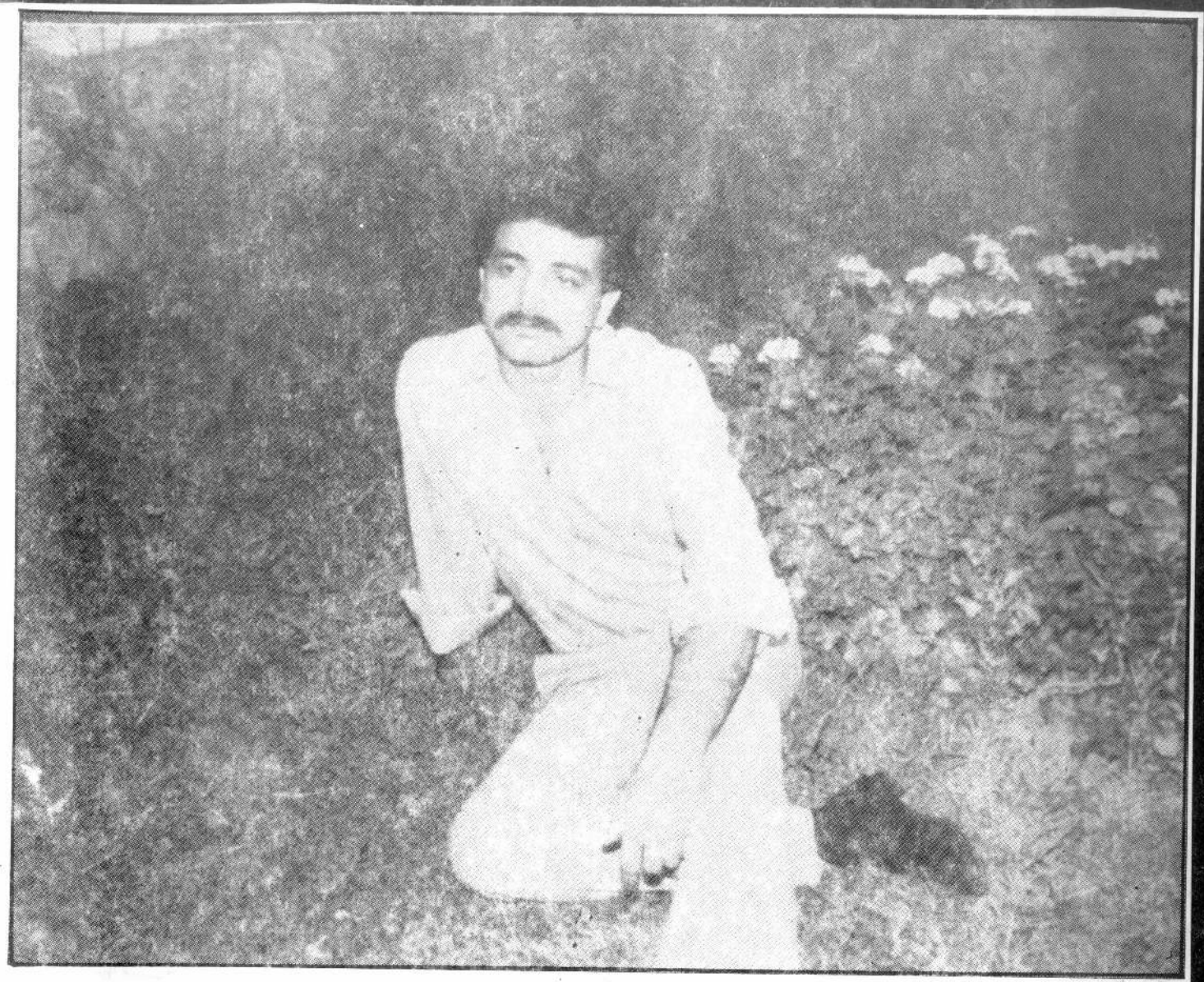


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند  
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر  
اند از می کند کسی را نمی یابند  
از سر مجبوری عبد الله نعم را که  
هنوز نطق شناخته شده پی  
نیست در حالی موهظف به خوانش  
اخبار آن ساعت می کند که درست  
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی  
است. عبد الله اخبار را شایسته  
باد لهره و احساس گنگی که  
نمیداند خوشی است یا غم  
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد  
همه برایش تبریک میگویند.  
تصادف دوم اینطور واقع  
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده  
نطاقان اخبار خوان تلویزیون  
رانقطه برای رادیو بنگارند  
و چهره های جدیدی را از طریق  
تلویزیون معرفی دارند. و همین  
بقیه در صفحه (۱۴)

روزیکنشبه یکی از روزهای ماه  
جوز است. ساعت ۸ صبح است که  
ایشته میکرونون نشر مستقیم قرار  
میگیرد. چراغ استند بیروشن  
می شود و او در حالیکه تمام  
حواش را بالای متن اخبار معطوف  
داشته آغاز می کند. معمول است  
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی  
دارند. او بدون کوچکترین مکشی  
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰  
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰  
و همینطور ادامه میدهد. هنوز  
اخبار ختم نشده که یادداشتی  
برایش میرسد که در آن ذکر شده  
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه  
است. گوینده تازه نفس به  
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا  
کرده و در ختم میگوید: با عرض  
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰  
ماه حمل سال ۰۰۰ است.  
وقتی از استند بیرون می شود  
متوجه این میسازند که برای بار  
دوم هم اشتباه کرده است.  
این روزی که از خالره ترین  
روزهای دوران نطقی عبد الله  
نعم بود.  
دو تصادف جالب برای عبد الله  
نعم اتفاق می افتد که سیرکار  
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.  
یکروز هم در حالیکه دقایق کوتاهی  
برای نشر اخبار باقیست، نطقی

# سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

# صدای مردم و بیان خود

# درد ملیزهای سیاست



مجله سپاهین با نشر این مقاله  
بسی آنکه وارد سیاست  
شود، مطالب دلچسپ  
و جهان سیاست را برای خواننده  
گمان آرد که میدارد. امید داریم  
در مهستان علاقه‌مندان در زمینه  
سیاست را پیاپی  
رسانیم.

## برنامه ریزی عمومی

وس خواهد و وسایل تولید به جای  
ملک فرد، ملک جامعه شود.  
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا  
کند، به جای آنکه مالکیت فردی  
تعداد کم و وسایل تولید کارخانه  
های بزرگ از میان برداشته شود  
الغای مالکیت فردی در مورد  
همه اموال و همه وسایل زندگی  
اشخاص که محیط زندگی آنان  
را تشکیل می‌دهد، و در مورد

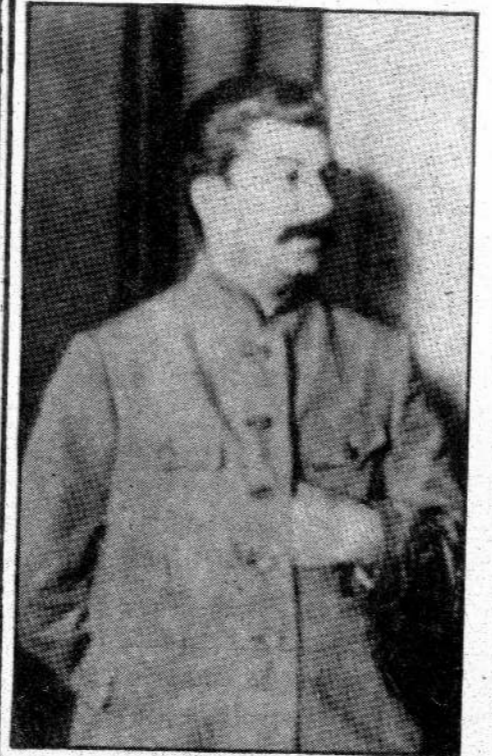
کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) فیلسوف شهیر  
آلمانیست. سیاست‌المانسی این مطالب را  
در حدود ۱۹۱۶ میلادی یعنی در زمانی  
نوشته است که از سوسیالیسم بیش از  
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین  
وجود نداشت. اما اکنون برخی از این مسایل  
از دیدگاه‌های تازه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرند.  
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد  
بود.

مسکن و آثار روحی و معنوی که برای  
انفراد و خانواده‌ها به منزله قرارگاه  
هستی و زندگی است، و فرد  
نیروی جنبش‌زنده‌گی خود را  
از آنها کسب می‌کند، چهره‌ها  
و ماهیت خود را در آنها منعکس  
می‌سازد و بلوغ می‌گردد؛ و این  
بدین معنی است که در نهایت شخصی  
هر فردی باید ایستادگی می‌شود و شرايط  
ادامه تحول تاریخی هستیش  
ناجود می‌گردد.

سوسیالیسم که بصورت کمونیزم  
قابل تا' مین است و تاجه حد  
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف  
نحوه زندگی ناشی از آنهاست.  
رسیدن به عدالت تنها از راه  
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این  
گذشته، در حوزه اختلاف‌های  
کیفی، عدالت وظیفه است.  
کراه رسیدن به آن نمایان ندارد.  
سوسیالیسم در برابر فردگرایی  
قد برافراخته است و از جامعه  
در مقابل سودجویی فردی و خود  
خواهی فرد و هوادوستی فردی  
حمایت می‌کند. اگر این تقابل  
جامعه و فرد، مطلق انگاشته  
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.  
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد  
به همه افراد آدمی امکان بدهد  
که به شخصیت خود تحقق  
بخشند.

سوسیالیسم بالیبرالیسم  
مخالف است و می‌خواهد امور  
انسانی - به جای آنکه در میدان  
رقابت آزاد و بازار آزاد تابع  
بازی و عمل و عمل نیروه‌ها  
باشد، و در برابر فقر و بختی  
بی‌احتیای نشان دهد. از راه  
برنامه ریزی نظم بیاورد مطلق  
انگاشتی این خواسته بدین  
معنی است که به جای برنامه  
بقیه در صفحه (۷۳)

سوسیالیسم که بصورت کمونیزم  
قابل تا' مین است و تاجه حد  
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف  
نحوه زندگی ناشی از آنهاست.  
رسیدن به عدالت تنها از راه  
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این  
گذشته، در حوزه اختلاف‌های  
کیفی، عدالت وظیفه است.  
کراه رسیدن به آن نمایان ندارد.  
سوسیالیسم در برابر فردگرایی  
قد برافراخته است و از جامعه  
در مقابل سودجویی فردی و خود  
خواهی فرد و هوادوستی فردی  
حمایت می‌کند. اگر این تقابل  
جامعه و فرد، مطلق انگاشته  
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.  
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد  
به همه افراد آدمی امکان بدهد  
که به شخصیت خود تحقق  
بخشند.



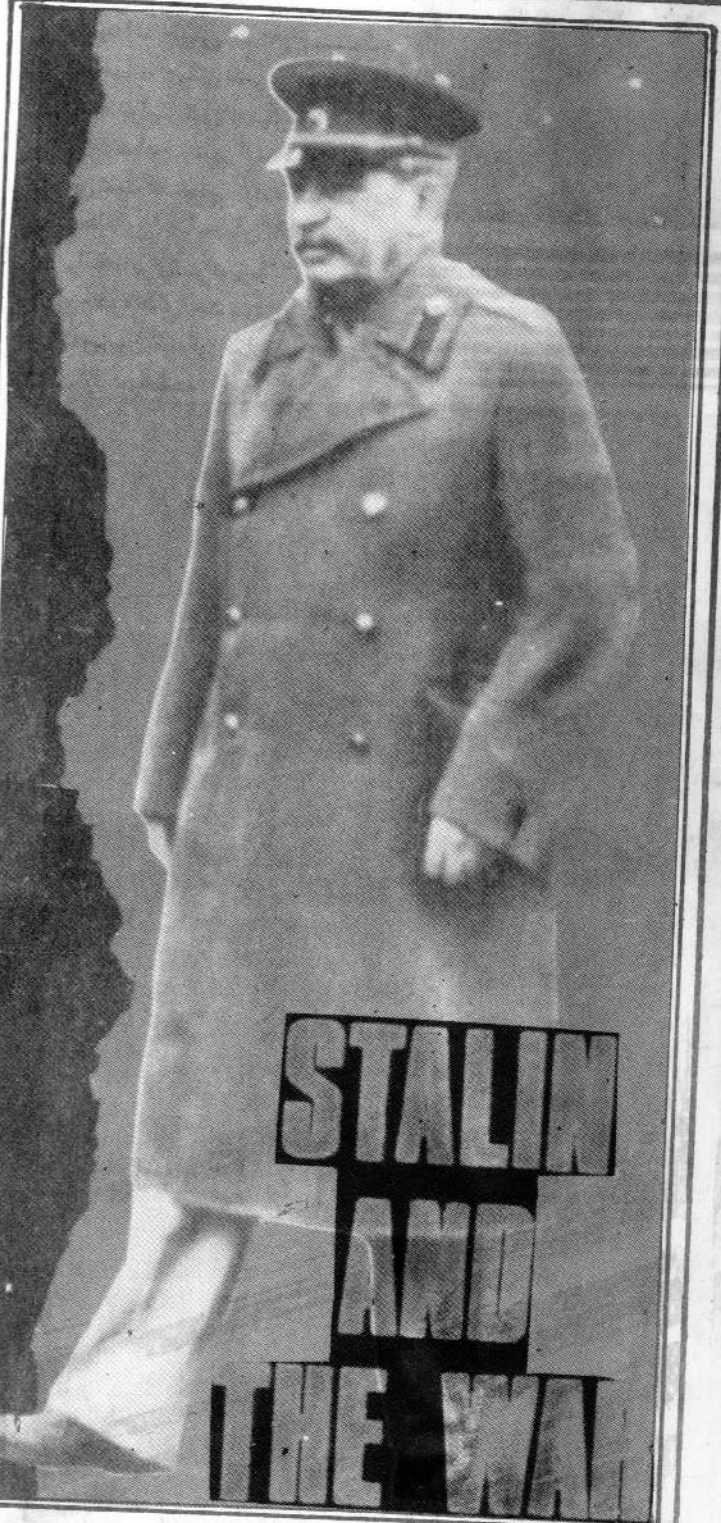
قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره  
حزبی و اقتصادی روی اصول  
و موازین وفاداری به رهبر  
به پیش میرفت و رشد میکرد.  
با ارائه شرح مختصر در ساره  
این مقاله به شرح چنین بنظر  
خواهد آمد که ستایش شخصیت  
ستالین بدون اندک مقاومت  
بمیان آمد و راهش را به اساسی  
باز کرد. این از واقعیت به دور  
است. گارد سابق حزب که از  
آزمون مبارزات شوروی الهیتهای  
مخفی موفقانه بدآمده و همیشه  
سلطنت استبدادی تزارها گانه  
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت  
علیه این بدیده ضد حزبی وضد  
ناجود می‌سازد. یا این مساله  
بقیه در صفحه (۸۸)

## سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سوتالین

ولی واقعتاً امرچنان بود که  
ستالین هیچ‌گونه اختلاف عقیده  
را تحمل نمیکرد. ستالین  
اختلافات و تناقضات کاملاً  
طبیعی را که از شاخص‌های نظری  
مشترک سرچشمه میگرفت،  
نمیتوانست ببیند و این افراد  
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه  
از طریق فشار قدرت فردی از سر  
راه خود دور ساخت.  
ستالین بعد از احراز قدرت -  
بزودی روش رهبری جمعی‌نشین  
را کنار گذاشت و در مورد مسایل  
مهم و مهم سیاسی، اقتصاد و  
و نظامی صرف شخص خود تصمیم  
میگرفت. او خود را از حزب  
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،  
از کنترل و نظارت آنها کارورفت  
و خود را رهبری از هرگونه انتقاد

همینکه درباره پرستش  
شخصیت ستالین حرف میزنیم  
نه تنها ستایش بی حد و حصر  
و بمنزله معبود رساندن رهبری  
را با قدرت مطلقه بیاد می‌آوریم  
بلکه یاد می‌آوریم که روابط  
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور  
سوسیالیستی و استقرار رژیم  
با قدرت فردی که روی قدرت  
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار  
بوده در ذهن ما زنده میشود.  
ستالین با احراز قدرت منشی  
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست  
اتحاد شوروی تمام قدرت را در  
دست خود گرفت. در واقعیت امر،  
پست و انتخابی بود و طبق اصول  
حزبی و موازین اخلاقی نظریات  
او بعنوان منشی عمومی نمیتوانست  
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود







وزارتگر ظاهر ایچ

# نزد آفانی که عادت به نصور

## دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در

### افغانستان در تجربه یک دوکتور

دید شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی و دوکتور عبدالغفور قادی امر دیار صنعت ستوما تولوژی آن شفاخانه، در این زمینه به پرسش های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، امراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بمانزید که علت بیماری سرطان نزد من سر شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مریضان که مثالاً بالاتراز سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین مریض علی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبخسته و تیبیاکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلا خره مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این وسیله مریض بیشترت کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس

بهر نصور دهنش است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایه از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض همانا ترک نصور است. ثانی که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگران نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بنا بر امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.

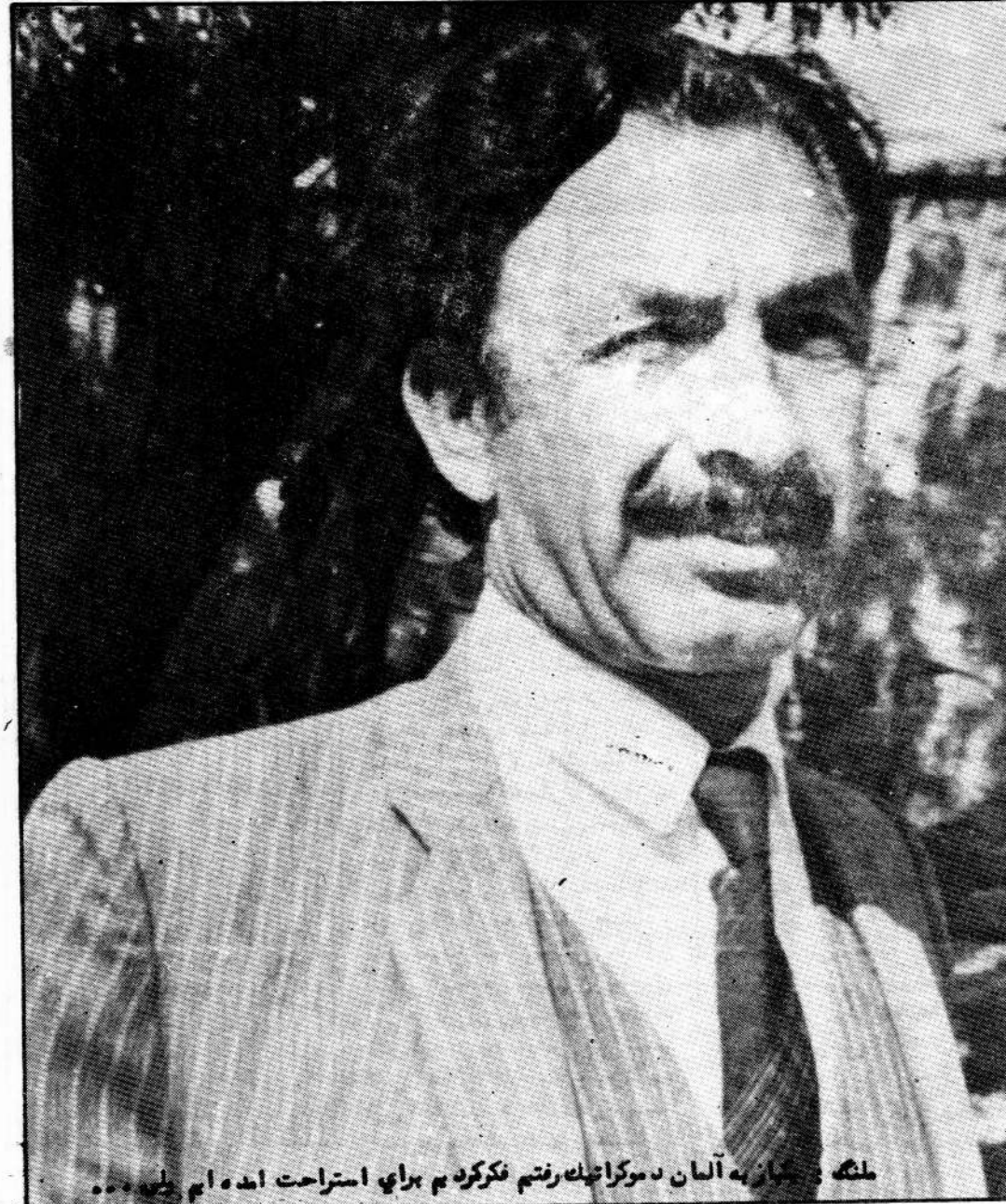


# سرطان زبان کو دید

# نصور سبب

# سجده طرایی

# افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم  
محسوب میشود ؟  
- : ضمن کارهاي هنري  
تان سفرهاي هم بخارج از کشور  
نموده ايد يا خير ؟  
- : بل من سفرهاي زيادي  
در خارج از کشور براي اجرائي  
کنسرت ها داشته ام. از جمله  
به کشورهای بيکه سفر نمودم با  
اتحاد شوروي، چکوسلواکيا  
المان دموکراتيک، سه چارماتيه  
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته  
میتوانم .  
- جالب ترين سفر خاطره  
ترين سفرتان در کدام کشور جهان  
بوده ؟  
- جالب ترين سفر هنري لم  
در سال ۱۳۵۹ به المان دموکراتيک  
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري  
بدون دانستن اينکه در کدام  
فستیوال موسيقي شرکت می کنیم  
بنام تفريح ويک دیدن از المان  
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که  
دانستم هنرمندان افغانسی را  
براي شرکت در فستیوال خواسته  
اند وما بدون کدام آماده گی قبلی  
خوب درخشیدیم و زياد هم تشويق  
شدیم که جالب ترين سفر  
از جمله همین سفر بوده است .  
اگرچه در هر کشور که کنسرت  
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق  
وتحسين شده ام ولی در پايان  
همین فستیوال لقب ( پنجه طلايي )  
بقیه در صفحه ( ۹۴ )

ملنگ و همکاران به آلمان دموکراتيک رفتيم فکر کردیم برای استراحت آمده ام ولی ...

صاحبه کننده : پلدا

## ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطر اتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام، رهنمای  
دیگری نداشتم ولی نواختن زیر  
بغلی را صرف در محافل فامیلی  
و شخصی خود ما وقتیکه کاکام  
می نواخت و من هنوز طفل خورده  
سال بودم با حیرت به  
انگستان اود تعلق ندیده و سرانجام  
توانستم روزی زیر بغلی بنوازم .  
- بزرگترین دست آورد  
هنري تان چه بوده است ؟  
- بهترین دستاورد  
هنري ام عبارت از : آموختن  
هلر، هنرمورد نظم برای شاگردانم  
میشد .  
یعنی خوشبختانه توانستم  
در مدت کارهاي هنري ام شا  
گردانی داشته باشم . از جمله  
غلام محمد بسم رانم گرفته  
میتوانم .  
جای خوشبختی است اینکه  
مدت سه سال به این طرف  
من در لیسه موزیک تدریس میکنم

هزاران هزار گل دست رنگین  
وزیبا که سرایش را صیانه  
در بر داشت برهاند . . .  
در پايان همان فستیوال  
بود که زیر بغلی نواز با استعداد  
وی مثال افغانی با انتخاب  
لقب " پنجه طلايي " را که مردم  
نثارش نمودند کسب نمود .  
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزي در  
انگستان هنر آفرینش نهفته  
است که این همه شور و آفرینند و  
دلها را گرم میکند ؟ با پس  
برش ها به محل کارش رفتیم  
\*\*  
از آنجاییکه من آگاهی دارم  
شما نواختن زیر بغلی را از کاکام  
تان محمد اکرام خان در فامیل  
اموخته اید ، ایابه غیر از آنها  
رهنمائی کسی دیگری شعل راه  
هنر تان بوده یا خير ؟  
- خیر من در زمینه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که  
در آن ۵۰۰۰ بیننده ام از بیسر  
وجوان و کودک منتظر آغاز  
کنسرت بودند ، صیانه در سر  
گرفته بود .  
بعد از اعلام آغاز کنسرت  
بوسیله اتانم زنها المانی  
ملنگ با سر انگستان سحرآمیزش  
( زیر بغلی ) را به نوازش در  
آورد . چنانکه دیوارهاي سنگی  
تالار به لرزه افتاد و هیچان  
وصف ناید بوی بیننده ها را گرفت .  
صدای زیر بغلی که با پنجه هاي  
ملنگ چون ارکستري روان هزاران  
تن را تسخیر کرده بود ، در فضاي  
تالار می پیچید و باک زدنها  
همراهی میشد . ۵۰۰۰ نفر  
به باخاسته بودند و تک می زدند  
و شور بوی آوردند و هنرمند  
عزیز افغانی را برای ادامه کنسرت  
دعوت می نمودند . اما ملنگ دیگر  
قادر نبود که خودش را از میان

هنرمندی که ۱۳  
طفل دارد، دوبار  
عروسکی ننموده و صد  
خارج کرد در داخل و

# هورمونی که پیر می‌کند

**آنانیکه در کشورهای پیشرفته زندگی دارند نسبت به آنها نیکه در کشورهای فقیر زیست دارند زیاد می‌کنند**

در میان عواملیکه سبب بحران در کار قلب میشود، میتوان از - بلند ی اندازه کولسترول - بلند ی فشارخون، مرض شکر و تشنجات متواتر عصی نام برد . همچنان عادات و آفات اجتماعی مانند تخمین یا استعمال دخانیات، نوشیدن زیاد الکول و سیستم نادرست تغذیه را میتوان در این شمار آورد .

سال دو هزارم به نه میلیون نفر تقسیم نماید . عامل هورمونی :

نظریات علمی را در مورد عوامل مربوط به پیری باید فراموش نکرد . در جمله این عوامل یکی هم وراثت است که حیات انسان را طبعی ریزی مینماید . در تجربه های جدید ثابت گردیده که هورمون هادرمیان عواملیکه طول عمر انسان را تحدید مینماید رول عمده بازاری میکند . طفل مذکر که امروز متولد میشود احتمال دارد هشتاد سال و طفل مؤنث شصت و سه سال عمر کند . یک عمده دانشمندان معتقد اند که هورمون های زنانه ، زنان را از خطراتیکه مرد هادردرجه اول با آن روبرو اند حمایت مینمایند . این خطرات که از امراض قلبی ناشی میشود در واقعیت زندگی تجلی نموده و یکی از عوامل عمده دشمنی باطول عمر است . به نظر بیولوژیست ها ، زنها میتوانند در صورت داشتن قلب خوب بیشتر از یکصد سال عمر نمایند . تکلیف های قلبی در اکثر موارد حد معین را برای زندهگی تعیین مینماید .

امروز دیدن افرادی عجیب به نظر نمی آید که در سن متجاوز از ۶۵ سالگی مانند جوانان بازی مینمایند و تا هنوز مصروف تمرین انواع ورزش هستند . مهندس متقاعد رامثال می آوریم که در سن متجاوز از ۷۲ سالگی هر روز صبح اسب سواری مینماید و خانم هشتاد ساله ای را که مصروف تمرین بازی جود است . باید خاطر نشان ساخت که طبابت و علم نقش مهمی را در جلوگیری از وفیات در سنین پایین و طول عمر انسان ادا نموده است . در کشورهای پیشرفته غرب - انفجار نفوس به علت درازی عمر متجاوز از (۶۵) سالگی مشاهده میشود . این انفجار ناشی از جلوگیری وفیات در سنین خورد و جوانی نیز گردیده است . در اینجا سوال مطرح میشود آیا - فریبان غالباً معمراند ؟ طسور مثال در فرانسه از مجموع ساکنان آنکشور اشخاص سنین ۶۵ و مانوق آن در آغاز قرن بیست در حد صد ششدر صد بود . امروز به اثر ترقی طب و ارتقای سطح معیشت این احصائیه به هشتدر صد (در حدود هشت میلیون نفر) میرسد . توقع میرود این عدد در

# در افکار و اینگان فکاد



نماینند . ولی در کشورهای عقب مانده و فقیر مسأله برعکس است . چون در این گونه کشورها مردم به علت عوامل مختلف پروسه عمر طویل را بیموده نمیتوانند . بعد از آنکه رول ورزش را در راز زی عمر انسان نیز یاد آوریم و میگویم به این موضوع هم اشاره میکنم که امروز در اکثر کشورهای پیشرفته جهت رفع آثار پیری به استعمال و تزریق یک نوع مواد طبیعی در زیر جلد روي مبادرت میورزند . طسب امروز سهم عمده را در رفع نمودن مشکل انسان که در نتیجه پیری دامگیر انسان میشود ایفانموده است .

اگر امکانات بهتر استفاده از طب نوین در کشورهای عقب نگاه دار شده شده . آفریقای سیاه و جنوب آسیا میسرگردند امید آن میسرود در این کشورها نیز مانند کشورهای پیشرفته جلو وفیات اطفال در سنین خورد و همچنان جلوفیات جوانان و دیگران قبل از وقت گرفته شود . یک مسأله دیگر را که علمای دراز یاد عمر انسانها و جوانان ماندن موثر میدانند هماناست . زنده دل بودن و به مصایب روزگار مشکل زندگی و حوادث کم بها - دان است . پس میتوان گفت بازننده دلی هم میشود با پیری مبارزه کرد . . .

کشور	بیشتر عمر	کمتر عمر
ژاپن	۸۰	۷۰
سوئد	۷۸	۶۸
آلمان	۷۶	۶۶
فرانسه	۷۴	۶۴
ایالات متحده	۷۲	۶۲
بریتانیا	۷۰	۶۰
کانادا	۶۸	۵۸
آسترلیا	۶۶	۵۶
سوئیس	۶۴	۵۴
ایران	۶۲	۵۲
لهستان	۶۰	۵۰
مصر	۵۸	۴۸
رومانی	۵۶	۴۶
هند	۵۴	۴۴
چین	۵۲	۴۲
ایندونزی	۵۰	۴۰
برزیل	۴۸	۳۸
آفریقا	۴۶	۳۶
آسیا	۴۴	۳۴
امریکا	۴۲	۳۲
آسیا	۴۰	۳۰
آسیا	۳۸	۲۸
آسیا	۳۶	۲۶
آسیا	۳۴	۲۴
آسیا	۳۲	۲۲
آسیا	۳۰	۲۰



پوي ښځي ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسي تصور کولاي نه شي چي په لاتينه امريکا کي چي د خلکو خيال مونږ تر اوند لس دي په يوه اروپايي هنرمند ه کي څه جاد او شاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر يوه فرانسوي ښځه يچني پخپله پاريس اسپانوي ښځه يچني لويل يا فرناطه د لمره لولو د بنډو کي د ملخو پلنگاري د اول ټول توضيحات زموږ د خلکو له پاره ډير تب جن رواني محرکات دي چي يونکلي بدن يي په خپلويشان بڼو لونه کوي .

سه نيمه شپه وه چي د ۲۱۳ نيمبرکت وړونکي چي د شپي کالسي يي افوستي وو . او د تکنونود خولي شاته يي له شگه فرهاد مستي وه اعلان کړه .

وړونکي ته د ټولو مترگي څکي شوي . هينو چيني کړي چي وړوړو نكي څکي له دي چي د پردي شاته د چيه لیتوسره ولاړ شي بايد د مستر پرخ وډ پزي چي ټول يي وويني .

چا عيوب ورته کړ اوله انتظاره ډک سکوت پري حاکم وو .

پوه تماشاگر چي گڼه يي وړونکي ته ډيره نژدي وه په څنگل يي خپل کاروندي چي په ۲۱۳ چوکي ناست وو . رواهه او پزړو يي له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر ي ډير قوي او په رنگه تور پوستي ورگه د (( اېنوس - د لري توت )) داسي و . د جنوبي امريکا لومړي فاتحانو د ده په شمير کسان (( توره گناه )) بلله او يني يي نري ښځي هم په دي نامه يا دي . تور پوستي به ارامي له هماغه پورته شو . او په ډير مانت او ملنگ وسره يي چي د تور پوستو هانگر نه ده د فرورته ډکه خندا پسي په شونډو وه او د جمعيت د ملنگو ډوگ خپروته يي عيوب ورکس او قهدا په سره سينه پسي په بکس کي خپل تک وپلټلو او بيا يي پيدا کړ شميري او توتي توتي يي کړ او د هغه توتي يي هوا ته د جمعيت پر سر وښکله لسي .

د اکار د بخت او طلعود کار نه منلو ښکاره او څرگنده ښه ده . خلکو باور نه کاوه چي هغه به د اسپانيا د ډيرو ښکلو گلونو په سينه يچني چيه لیتوياندي لاس وهلي وي .

خو هغه به خپلو مترگو وسره سره خپل عزم بيا تاکيد کړ خو څرگنده وه چي له خپلي کرکي او څنگان څخه يي خوند اخستو .

د ټولو بند يي نژاد ونوکرکي او د هغه د پلرونو ټولو رنجونو او محروميتونو چي د گميو په پتيري کي سر ي له دنيا تللي وو . د هغه په تن او وجود کي لمبي وهلي .

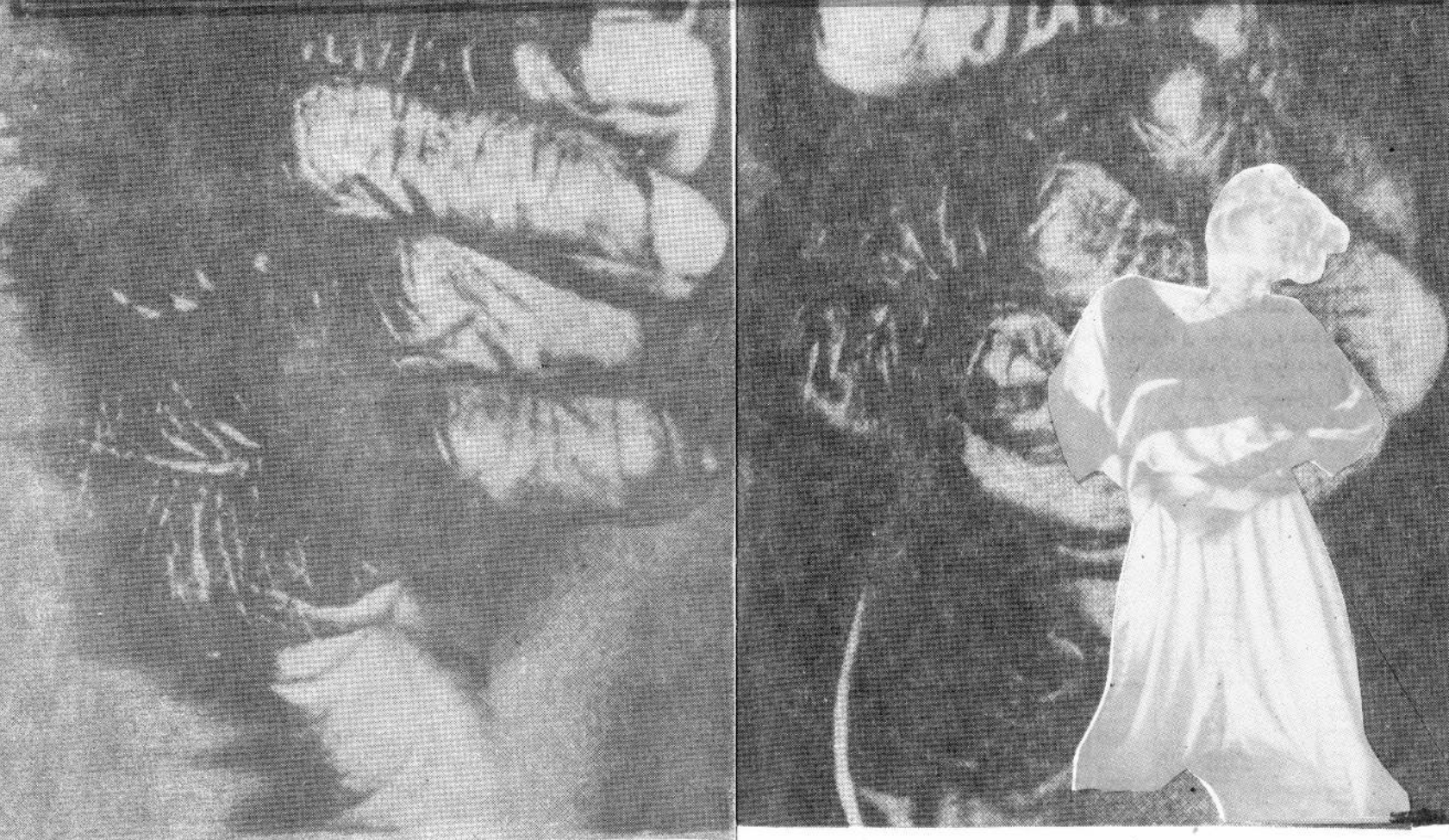
په داسي حال کي چي ټول سپين پوستي سر و نه چي په خيال شوق يي ليدل نفع يي تري کاوه د پوراويد له اور د هغه په توره او سکرو په ورته خبره کي لمبي کولې . وروسته به هماغه ډول چي چيه لیتولاس په ملا ايچني و يوه اسپانيايي په ټول قهراو غضب شوم او کرکي سره د هغه په لور غټ وکړ . خو تور پوستي خپلي ازوي پورته وهورمولسي او په باور او هانته په ارزښت کا پلېد وسره يي پرېکړه وکړه چي لسه هغه ننداره يي نه وويني .

خو د چيه لیتوياندي ته اړه نه وه . ټولو تماشا چيانو د تور پوستي په لور يرغل راوړ . او هغه يي د سختو لغتو او سوکا نولانه ي ونيو . چي هغه گوياد اسپانيايي نه غواړي دانه لس له فرايزونچ اړ وي او هغه کوچني کوي .

يي محکمي اهدام . چا باور نه کاوه ان په متحد ه ايلاتو کي ناپلک و . کسانو هلته هم هېڅکله تور پوستي په دي جنم چي په يوه سپين پوستي مېرمن له تيري کولو ډډه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د هغکند په حال کي سر ي يي روغتون ته ونيو . چيه لیتوله پاره قرهه کسي يي وماندوله او د نوموړي ننداره يي بڼو د لاسي د نښاني په بڼو د لوسره تاسوته نور حمت نه درکړم .

# ديخت ازمويلو پوکت



ايا د اكيه مود څه هم اوريدلې ده . معمه نه ده . بيا به يي هم ووايم بڼه پواخلاقي ټکي ته يانه ده . ووايم يوه رواني حالت ته گوته ښول دي .

يوه نڅا گره چي چيه لیتويي بلله پنهلس کاله د څه ډيره ښکلي نڅا گره وه . خود مادريد د ښاره د ود چي د ښار په باب د ترکانسو په څير ذوق لري يعني جافه او جمنه ښځه خوښه وي . چيه لیتو د مد پچي د ائرونوس ته ورته وه نه د ميلو د اثر ته . يعني د ملاند از مېي د ري مند ه او پولس انچه وه .

په ياد به موږي چي چيه لیتو او مبارا څرنگه ونيخېده .

مخ به يي آسمان ته واوډ ښو د گوتو په څو کو په نخيد ه او څنگ به له معايه راپورته کيدل . شوره يي کاوه چي هغه يورانيا وويني او هغې به هم د برښني په څير چي له گناهونو به ډک ښار ياندي را نازله شوې وي يوازي د پوي شيبې له پاره به يي خان بڼه که د روميایي چيه لیتو نڅا مونه وي ليدلې . نود وچو سيمو په مينه نه بو هيزي چي څه رنگه وي د هغې د روميایي نڅا يو ډول غريزي لويه وه چي د ليدونکو شعوت به يي لمسول او بيا به يي هغوي د شهوتوسه ښجوکي همداسي برښول . د ايراني بنگانويه څير به چور ليد ه چي د اور سره لويې کوي . خو هېڅکله نه سوزي .

چيه لیتو په لويديځ هند کي يعني هغه معاي کي چي د اكيه په پېښه شوه نڅا زده کړه . د (( خيتي )) نڅا د بوروازانو يو ډول خپل منځي ننداري ته ورته وه . چيه لیتوله دغه حرکت سره خپل خان . تاوه وله او د تپونو غورمور ل زياتول . تپونه يي ډير ښکلي برښيدل . تا به ويل چي له هغو ښکلي جام جوړ شي يا يوه جوړه کورتونه ورته وي چي د لاس را کښلو او نوازش وړ وي . په دغه نڅا کي د هغې شوخ او يي خوښه شال . د تپونو نڅا خو هېڅکله نه تعقيبوله او بيا به په يوه لنډه خوښه هيريدونکي شيبه کي پري خواته فورجيد ه .

کله چي سر ي د چيه لیتو په باب خبري کوي له معانه يي خانه شي او د دي تعجب نه کوي . بڼه چي په ټوله نري کي داسي ښځي نه پيدا کيږي چي نارينه له هغه ښه وپيژني .

يوخت چي کيواکي له يو هماغه بل ته تلله په يوه ننداره يي يي سر و نه به داسي ډول يي خوده کړه چي د هغې سره د ناستي له پاره يي پچه واچوله د اکار ډير عجيب برښيد ه نه په لاتينه امريکا کي چي هرڅه بخت او اطاعت سيارو . ان د پوي زړه وړونکي ښځي ښول .

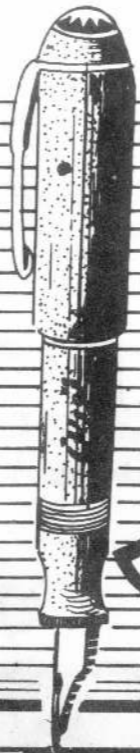
يوارد شاتوا وگيښو په دغه ليري جزيره کي يوه شپه نندار چي نو د دي له پاره چي له ننداري وروسته چيه لیتوله معانه سره پوستي د ننداري د تکت په رسيله يي د بخت ازمويلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندار چي نوڅخه يوازي پوتن وړونکي گڼل کيد ه . ټول نندار چيان چي د تکت بلور لوکر کي ته ولاړ او هر يي د دن ژوان ته ورته وه چي خپل احتمالي رقيب ته چي ورسره په څنگ کي ولاړ وواړسو تکت د ډير نيکمرغه کسانو حق وواخيسته په کرکه يي کتل .

ان چيه لیتو هم کله چي شپه شوه لږ څه حيوانه او اوتره وه هيجان وهلو کسانو د هغې له ننداري پرته بل هېڅ شي ته نه کتل خود هغې په سترگو کي يوازي باکي او معصوميت ليدل کيد ه . ټولو ننداري به

وخت کي د خپل شورا احساس او بيلابيلو اوازونو په ترڅ کي چيه لیتو غوښتله کله چي د هغې نڅاه پاي ته ورسيد ه . بيا چا د هغې د پروگرام د زياتولو يا نڅاه کولو غوښتنه ونه کړه . ټول به چټکي سرمد بخت ازمويلو کار ووه حقيقت کي هملته د ستيچ پرسرد بخت ازمويلو عادي کار هم باي ته ورسيد ه .

د بخت ازمويلو تکتونه يي په يوه خولي کي واچول . او د نندارتون د مد پرد قرهه کسي ناظرو و . چي په الوتي رنگ او خرابو اعضا يو ولاړ و بڼه که ډيره لږه بد گمانې پري شوې وي چي گوياجل کوي . نو سزاي ليد ه او هېڅ جاد اټکل نه کاوه چي اخر به د دي کارعا قبت څه وي په داسي حال کي چي له شهوتوليوني اويي بيزوانه کسانو يوازي په پوي ښځي سترگي ښځي کړي دي . باور وکي چي هدف د

# مرزاقلم چیست؟



## مرزاقلم



### مصاحبه با

### امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (مرزاقلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

مرزاقلم هنرمندی که محبوب همه خانواده هاد رکابل و ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهداد اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان ارایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یو افغانستان همکاری را آغاز نمودتس بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال با میمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجرامی کردم. بعد از در کرکتر ((مرزاقلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابدینسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینماتوگرافی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یو همکاری داشته ام.

بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن د ج ۱۰.

- محترم اشکریز! ما معتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (و تئیکه میرزاقلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((میرزاقلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

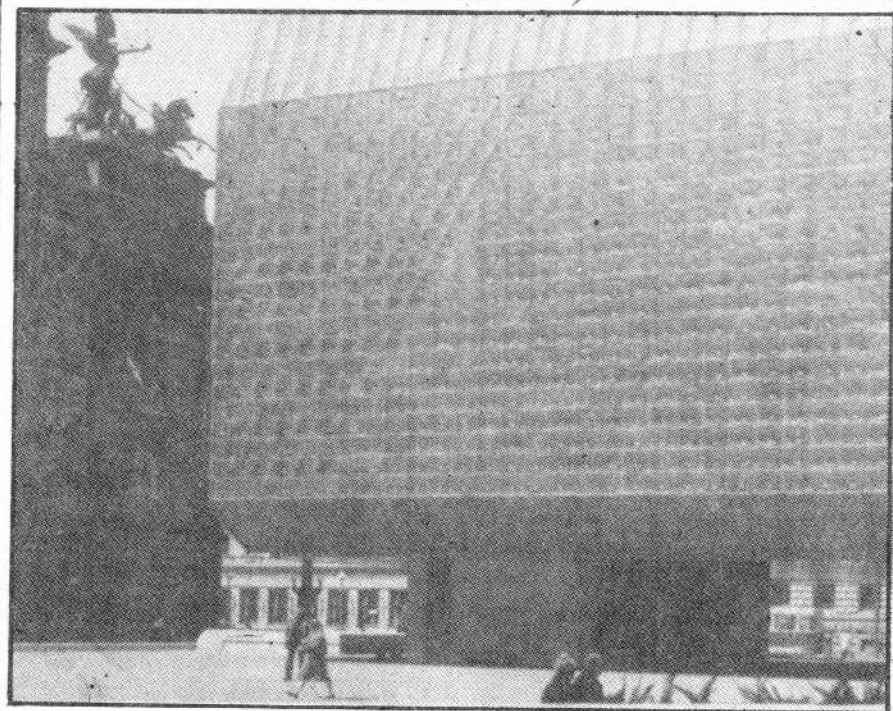
- بلی من این دوره را دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمعداد پارچه های ((میرزاقلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم.

خانواده هان جشنیه ها بعد از جمعه هان برنامه رامسی شنیدند.

و تئیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های میرزاقلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

**۲۵ سال قبل همکاری را باراد یو آغاز نمود. اولاد کرکتر «کاکا منجانی»، بعد از چهره «مرزاقلم»، و بالاخره «میرزا کاکا»، و اما بعد از آن...**

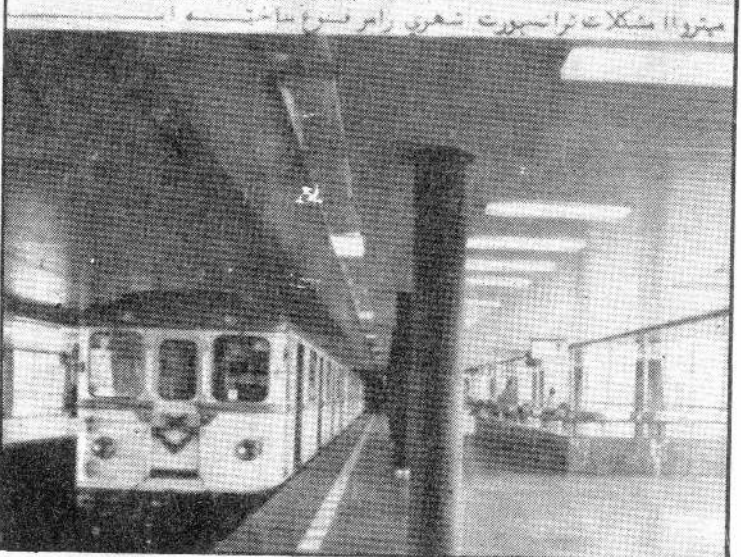
# یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



براه طلایی، (غزل آفرینش دست انسان است). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.  
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هر جاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی می‌گردد اندک انسان را آفسون می‌سازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.

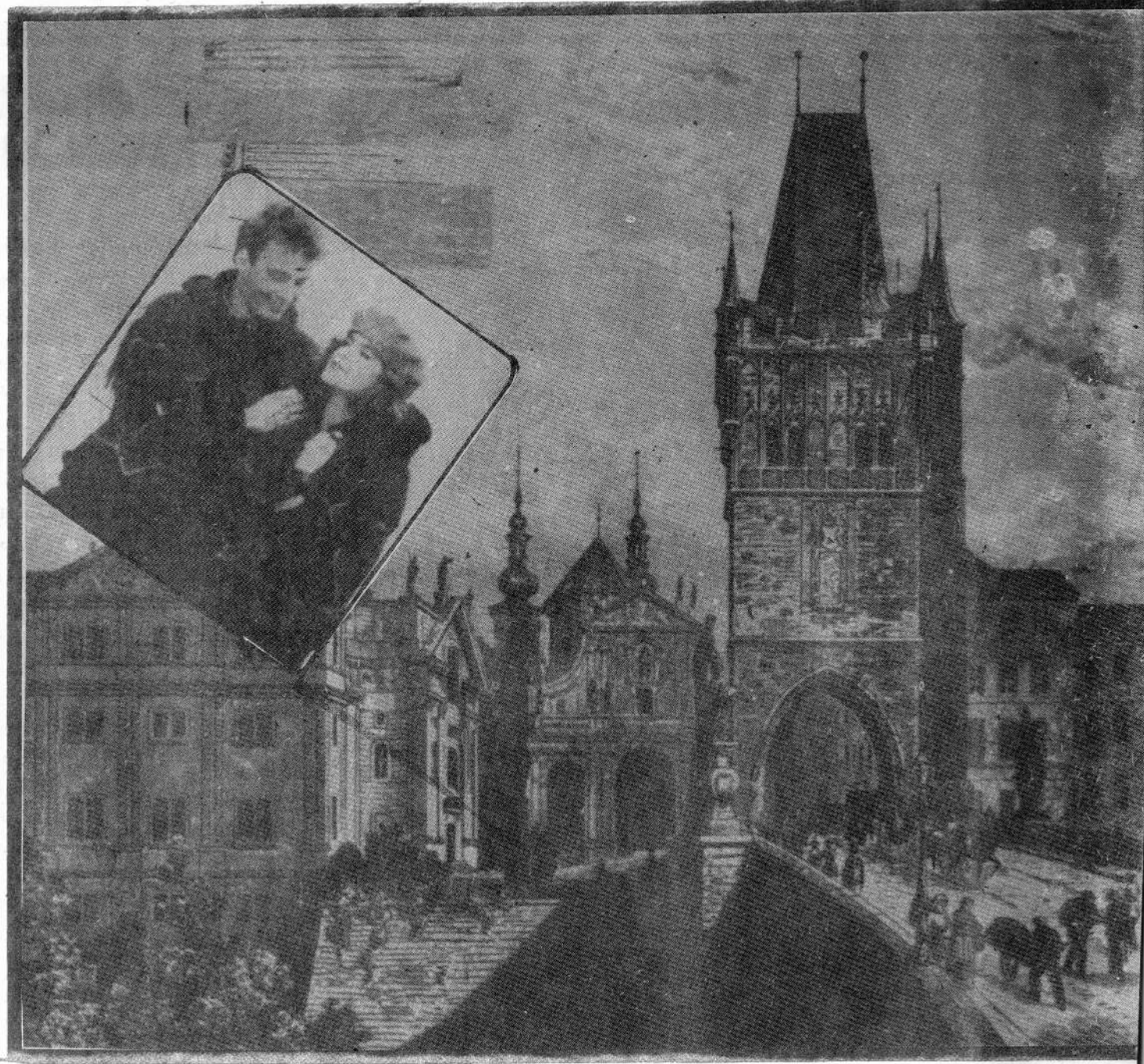


شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند بی‌ساز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تا نفس شهر نفس می‌کشد.  
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده می‌گردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.

بقیه در صفحه (۲۲)

# روز در جستجوی چندان

آصف معروف

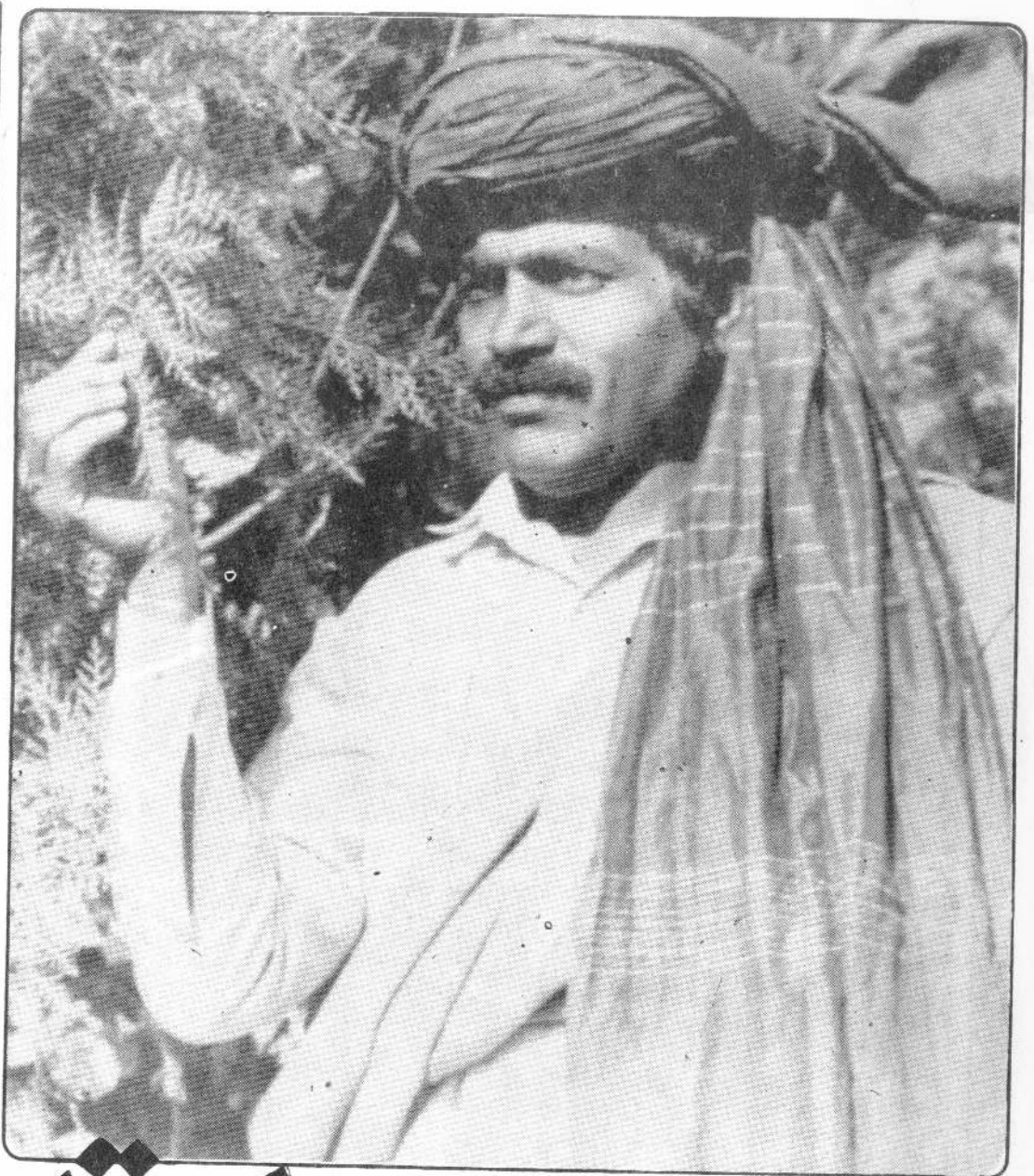


ایستگاه راه‌آهن از شهر پراگ در رنگ پست کارت پست

مرکه کونکې: د لاسم

# عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

## په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره (( هسی همزولوته ژبې زې د واده شپه یی ده )) انگازي کوي. دې سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راځی او د میکروفون تر شا د ریزې او وایی (( که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می دې قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندې ووم ))

اود اوارغوار و د همدې سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده اوتاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکر و د هغه دفتر ته ورځو. د تل په شان یی

# هسی همز ولو ته ژپیری

# د واده شپه کی د

اده جاسی افسوس او په خندا. شپې د خونتو سره به پیر - صمیمیت خبرې کوي. داهر یو د واده په هکله غز یزي او د عبداللہ مقری خخه غواړي چی د دوي د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي ځی ده ته د مرکې بلنه ورکړم چی به خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

- تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورځ مشخصه کړه ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیڅ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: - کله چی پیوستد زغاري د خپل غز مینه وان پیدا کړي او زب ونوکی بحاي ونیسی اود هغه هنر خلك ومنی اویا خون هیله ولري چی دې د هغوي په خوښی کی گډون وکړي نو پدې وخت کی هنرمند ته ضرور ده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړي او پښی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوي عادي تحفی قناعت وکړي. ما د دوه سوو کړشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گډون کړي چی پښی وخت صرف د (( تشکر )) کلمی سره او پښی وخت د پوي عادي تحفی سره بیرته کورته ستون شوي هم. د دې جملی خخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکړم یوڅه موده د مخه یونفرخوڅو واري راغی چی باید د هغه واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له دې چی مایوڅه نسور مصروفیت په هماغه وخت کی درلو د خوبیا هم ورسره می ومنله. د سهار د نهو بجو خخه مو تر دوه بجو پوري کسرت ورکړ. واده ختم شو. - میلنولغاوي او زوم سره خدای -

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. - د موسیقی تر پدې ته موڅه د ول گام کښینود؟ - زما پلار پولوي واغونښتل یسی چی زه باید د پښی تعلیم وکړم. د کوچنی والی خخه یی زه مسجد ( جومات ) ته بیارولم اود پښی کتابونه به یی راپاندې لوستل. د کلیو په جوما غونکی طالبان - اوسیزې او هر وخت چی د طا - لباتو زب و غواړي میله جوړ وي اود منگی او کاسوسره سندري وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنځو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته

پامانی کوله. پدې وخت کی اښیز راغی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښي را کسره هغه ورته وروشاننی وویل (( اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کړم )) خواشیزونه منله اویایی بیسی وښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیز ته می وروغز کړ او - (۱۳۰۰) روسی می ورکړي. بیا زه ناروي اوزوم ته ورنز دې شوم اود واده مبارکی می ورکړه او ورته می وویل (( ما وښتی چی ستاسی واده ته می گلان ندې راوړي زما د سندري د خپل واده تحفه وگڼی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غواړم )) چی پدې وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وجه کلکه ملا تر لې ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندري په راد یو او (۴۰) سندري په تلویزون کی لسم. - تاسی خپلوسند روت د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟ - هغه شعر چی په ساده ژبه او د خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښيزي. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجزي، گل باچا الفت، افترا صاحب او د عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینو احساس اود رد تر اغیزی لاندې شعر جوړوم. لکه یوه ورځ هد یوي ته تللی یم هلته د رې بنعی اود رې غلور سر بېري ماشومان یوقبرته راغلل. بنه یوه ژن الاس پوري کړ او پوي بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژیر او - سترگی مر اوي کړ یوي په سر خاوري یاد ولن او همدایی وویل چی تاخوبه د جمعی په ورځ ما - شومان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیش به دې هغوي تازول. زه اوس بچوته څه حوای ووايم. او پدې کی ماشومانو هم د (( بابا )) ویلو سره په نارو اوترو اپیل وکړ. د دې غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو پره اغیزه وکړه. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر (( بابا )) بابا نارې وهی تارانه غواړي. د شعید ماشومان ژار یی)) می ولیکه. کله چی مقری صاحب خبره دې بحاي ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاري راتاوي شوي. ما ژر - د شبد ل کړ اویله پوښتنه می د ل پاتی په (۶۲) مخ

# آیا

# مردان

# باید

# تجسس کنند



آپارهای هادی رشدن او بحقیقت خواهد پیوست. متاسفانه پارووی مصنوعی همچگونه تعیینی بعد نیال نند آرد.

پارووی مصنوعی تخم ماده در داخل تیوب آزمایشی

## نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروتوسور لیونوف زنده گی شانوار داخل تیوب آزمایشی آغاز کردند.

مترجم: ستانه

## اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه تان است این گزارش را بخوانید!

آورده شود که در عمل بعضی تبدیل  
گردد.  
در واقعیت امر، این یگانگی  
راه حل برایم است. از نقطه  
نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم  
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها  
مقاوت است که بدین ترتیب  
جنین قادر به رشد و نموی عادی  
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه  
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود.  
خون زن و مرد مخلوط هرمونهای  
جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو  
سترون و استرواد یول می باشد.  
توازن این هرمون ها مسلماً در  
مردان بطرف هرمون جنسی  
مردانه و در زنان بسوی  
هرمون جنسی زنانه کشانند.  
میشود. علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها  
مشکلات طبی را دور برداشته  
بلکه برایم های اخلاقی و روانی  
را نیز بدنیال دارد.  
بعقیده من، زن و مرد باید  
کاملاً خود را متکی به قوانین  
طبیعت بیندازند. گرچه بعنوان  
یک دانشمند، میتوان اظهار  
نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی  
طب داشته جنین شناسی نه  
در آینده های خیلی دور قادر  
خواهند شد جنین انسانی را  
در خارج از محیط طبیعی آن رشد  
دهند که ممکنست این محیط  
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً  
مخالف عقاید عمومی، این کار  
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده را  
شده درین رحم را مورد بحث  
قرار داده است.  
متخصصین طبی در مورد  
این پیشنهاد هیچ احساساتی  
ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده

مجله شترن المان غرب مقاله  
ای را تحت عنوان ((آیا مردان باید  
کودگانی بدنیال بیاورند؟)) به  
نشر برده. درین مقاله امکان  
تعویض رحم در داخل جوف



# سه لحظه در سه تصویر



چنین (یلاستا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً مغلّق بیولوژیکی چنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آبستنی این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان مغلّق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعیین می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدوئی هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیاً می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان میدهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثيرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یاروئی آزوئی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آبستن خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چو در واقع حمل خارج رحمی زنی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برانگه شدن افراز میکند، به رحم منتقل میگردد. در آنصورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آبستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلمت بیماری قلبی، در اینجانبستن ((ما در موافقت)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه چنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب کند که ساده تر نخواهد بود چنین زبانی تمام دوره نه ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی چنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند به مراتب مغلّق تر است. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تر است تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنیاً بیاورد، برورس داد، ولی در آنصورت ضرورتیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل مغلّق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروئی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت اینک این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدوئی اندک ندارند. معالجه بیماری های نامائی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششترن را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه و نوید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیما

# استادان تاریخ پاکستان



چگونه میتوان در چینه‌ها نماند و مقلد مد نیت بشری را بازگشتود  
 جریبشینه مد نیت بشری هتو ز  
 هم اسرار امیز باقیمانده است  
 آیا انسان ایجاد کردار بر سه  
 امارتدن بسیار عالی گردیده بود  
 که بعد ها آرام آرام در نتیجه  
 حوادث و تصادمات طبیعی ویا  
 فیر طبیعی شیرازه آن از هم  
 پاشیده باشد  
 امروز هر چه درباره گذشته  
 بسیار دور انسانها بدست آمده  
 است اگر کاوش های باستان  
 شناسان رایه یکسو بنگاریم زیرا  
 ازمنه بسیار قدیم را احتوائی  
 نماینده بنا یا تخلیم و فرضی است  
 ویا انسانی که جز متجلی از  
 اسطوره های پیشینان انسان  
 نیست

بی حرکت می بنداشتهد بحیث کتله  
 که در میان در حرکت است و آنرا  
 (( کره شناورد راعاق اسمان  
 خدا )) می نامیدند  
 در کتاب عهد عتیق گفته میشود  
 که تمام زمین در حال چرخش  
 است. عده از باشندگان آن در  
 پائین ود یگری در بالا قراردا  
 رند. همزمان در یک ناحیه شب  
 و در دیگر روز است. زمانیکه در  
 یک بخش مردم سپیده دم را بده  
 نظاره میگیرند در قسمت دیگران  
 آفتاب افول میکند ((  
 آیا این خود منبع فکری افلا  
 طون نبود که بگوید (( زمین جسم  
 کرویست که از چرخشان روز و  
 شب پدید می آید )) و در یهوه  
 آمده است که زمین جسمیست  
 معلق در خلا که بالای هیچ  
 چیز قرار ندارد

مردمان امریکای لاتین نیز پده  
 میشود. در آسانه های مکسیکو  
 ها آمده است که (( انهاییکه  
 پس از طوفان عظیم جان بسه  
 سلامت بودند. برودد د خویوش  
 افزودند و برج های بلند بنسنا  
 نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد  
 انها از هم فرورخت و دیگر نتوا  
 نستند با هم بیک زبان حرف بزنند  
 بنا به اطراف پراگنده شدند ((  
 در عرصه ادانشندان این نظر  
 را تایید مینمایند که سه فامیل زبانی  
 اروپا، آسیای - هند و اروپایی  
 اورالی والتایی دارای یک ریشه  
 مافوق زبانی بوده اند و مردمان  
 واحد بان تکلم مینمودند که اجداد  
 انسانهای معاصر محسوب میشوند.  
 ولی توسیع این مساله نیازمند  
 پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال  
 ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده بود.  
 حالیکه این خشکه پخندان در  
 سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. ویا  
 نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی  
 از نقشه های باستان).  
 بسیار دقت تمام طرح و تدوین  
 شده و جالب اینکه امریکای  
 شمالی و الاسکا با تمام خشکسالی ها و  
 عوارض طبیعی آن برجسته گردیده  
 است و بل خشکه که الاسکارا پسا  
 سایبریا متصل می ساخت دیده  
 میشود و چنین استنباط میگردد که  
 آسیای ها از همین قسمت خشکه  
 به امریکا هجرت نموده اند ولس  
 باید اظهار نمود که این قسمت  
 خشکه ۳۰ هزار سال قبل از بین  
 رفته است. یکی از دانشندان  
 مشهور امریکای پرونیسور ها بگوید  
 پس از جمع آوری نقشه های در  
 پانوردی عهد باستان اظهار  
 نموده است که بشریت دارای  
 تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده  
 که بدلیل گوناگون شیرازه آن از  
 هم پاشیده است و در غیر آن  
 تدوین تهیه نقشه های مکمل  
 جهان از عهد انسان فاقده  
 آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.  
 انسان باستان و فلزات  
 قسمیکه معلوم است برونز  
 از مرکب مس و گداخته با قلمی بسه  
 دست می آید و هزار سال است  
 که انسان دستکاری های زیبا و  
 پر نقش از مس پدید آورده است  
 ولی در ارتباط برونز باید اظهار  
 نمود که استفاده و ترکیب این فلز  
 نیز در نزد انسان باستان روشن  
 بوده است باشندگان مکسیکو  
 هزاران سال قبل فرآورده هلی  
 برونزی را بدستان توانای خویش  
 ایجاد نموده بودند.  
 تمدن مصر باستان که نشانه  
 از نخستین مد نیت انسانیت  
 برای تولید برونز، قلعی لازم را  
 از کوه های برینه و قفقاز وارد می  
 نمودند و فنیتی ها برای این منظور  
 راهی دیار انگلستان گردیدند.  
 زمانی اسلها فلزکاری را نوعی  
 معجزه و کیمیاگری میدانستند.  
 در سالهای هشتاد و بیست و  
 پلاتین تصفیه شده کشف گردید  
 دارای قدمت چند هزار ساله.  
 قابل یاد آور است که پلاتین میتواند  
 در حرارت ۱۷۳۰ درجه و بیا  
 تکالوژی پیشرفته ذوب گردد.  
 همچنان کاشفین در امریکای  
 بقیه در صفحه (۷۷)

# در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

الحق تاریخ بشری چنان  
 قدمت طولیل است که به سادگی  
 نمیتوان از کاران گذشته بلکه  
 باید با تیزبینی و اندیشه فرمای  
 بالای آن مکت نمود.  
 انسان متفکر از دیر باز  
 بدین سوگوشهایی رادرباره  
 محیط ما حول خویش ام از جهان  
 و طبیعت افاز نهاده است. دل  
 کوه ها را شکافته، در اعماق  
 اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره  
 کیهان نشسته و تحقیقات خویش  
 را در این راستا پایه گذاری  
 نموده است که ۳۰-۳۵ هزار  
 سال دور در بر می گیرد.  
 پنداره های پیشینان ما از من

چگونه نلکه جهان باستان  
 پدید گردید؟  
 دانشندان معتقد اند که دقت  
 در ایجاد نقشه های دریا نوردی  
 در قرون وسطی و شباهت های آنها  
 تنها از طریق کاپی نمودن نقشه  
 های بسیار قدیم عصر باستان میسر  
 بوده است. که اصل آنها در  
 دسترس ما قرار ندارند. هر چند  
 بعضی از خشکه ها در این اواخر  
 کشف گردیده اند ولی در بعضی از  
 نقشه های وضاحت تر رسم و منشا  
 عده میروند.  
 به طور مثال راه امریکا رانسه  
 تنها از طریق بحر اتلانتیک شناخته  
 ختند بل چینایی ها هزاران سال  
 قبل از کریستف کولمب در راه  
 ان آگاهی داشتند. حتی نسخه  
 هائیتسی ماقبل تاریخ حکایت های  
 در این راستا دارد ویا نقشه

آیا زبانهای جهان دارای  
 یک ریشه میباشند؟  
 در انجیل آمده است که تمام  
 مردم زمین دارای یک زبان و یک  
 لهجه بوده اند (( و آنها گفتند  
 که شهری بسازیم دارای برج و  
 باروی بلند سر به افلاک کشیده.  
 و خدا گفت: این است بنده گان  
 من دارای زبان واحد و این است  
 عملی که افاز نموده اند تا انرا  
 بدین وقفه به انجام رسانند ((  
 هر طرف بگردی زبان آنها واحد  
 لغت و شعر آنها بجزیل و خدا  
 نام شعر آنها را بابل گذاشت  
 تا هم بیک زبان حرف بزنند و این  
 همان شهر است که خدا بنده  
 گانرا از انجا بروی زمین  
 پراگنده ساخت ((  
 شباهت نظر درباره زبان  
 نزد سوری ها و اسطوره های

امروز اگر برسید و شود که آیا  
 زمین کرویست ا حتی کودکی که  
 جد پدها یا به جهان علم گذشته  
 باشد با تعجب خواهد خندید.  
 اما در سال ۱۶۳۲ کلیسای انگیز  
 اسون روم بزرگ با نشند سالمند  
 گالیله را که گفته بود زمین کرویست  
 و در آفتاب میچرخد پای میز محکمه  
 کشانید.  
 آیا نظریه گالیله واقعا ابداع  
 در استرانومی بود امدت ها و  
 هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس  
 هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا  
 از کرویست زمین سخن رانده شده  
 است.  
 مصریان می گفتند که  
 زمین مثل سایر سیارات: زهره،  
 زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین  
 قوانین متابعت مینماید و آفتاب را  
 که اروپائیان تا دیر زمانی جسم



کارکوي . هغه له سينما څخه د -  
 خپل تقا عدد خبرد تايد او يا رد  
 د پوښتنې په جواب کې داسې  
 وايي : ((زه لا تراوسه دويمزه  
 زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم  
 هرچا چې دا خبره کړيده يوازي  
 څرولغ يې ويل )) هغه د  
 مخکې خبرې په دوام داسې  
 زياتوي :

((زه فوارم يوازي اوسم او د  
 روحانيت په لټه کې اوسم . يوازي  
 په سينما کې کار پو حماقته دي . زه  
 زيات د (( يوگا )) په باب فکر کوم  
 هرما بنام بحان د خوب په خونښه  
 کې بند يم . د خوښې د کونې څلورو  
 لورونه مې هنداري اېښودل شوي  
 دي او زه خپل بحان په هغوکې وينم  
 د خوښې فضا خوشبويه کم او نيم بوتل  
 وېسکې په سر راوړم . گډ پيژم او

((زه بايد تاسې ته ووايم چې د  
 کليوالې بنموند نقش له لوبولو څخه  
 مې حوصله تنگه شوې ده . تاسې  
 پوهينې څوک چې له بڼه څخه  
 مويي فلا کوي . گټې خوري او د -  
 ستگر محمکه وال په وړاندې يقا -  
 وست کوي څه حال او روزگار -  
 ولري ))

خبرې اتري دوام موي او هغه  
 تينگارکوي چې يوازي د فېنټلواوډ  
 د رنوکسانونېش اجرا کوي او وايي :  
 ((زه نه فوارم چې د د پکړو پيوه  
 برخه اوسم ))  
 هغه په ناخوښۍ سره زياتوي :  
 (( سره لدې چې د پيسو -  
 اندازو مې نه پوهينم خو نشي  
 کېدای چې مينه په پيسو واخيستل  
 شي ))  
 (( سري د يوې )) خپلو خبروته

# څرولکي

د کوانگ فو تيرين کم . څرنگه چې  
 زيات څښم نوهيمشه مست يم او د ا  
 مې عادت شويدې . لکه څرنگه چې  
 مې ورته وويل فوارم له بحان سره  
 اوسم ))  
 د بهالگ په هوتل کې د ورځني  
 مهال وېش له عملې کولونه وروسته  
 د دلېپ کار . د پوانند او راج کېدو  
 په شپوه کارونوته ورسيد . پس د  
 بهيرکې د ايرکتر (( انيل شرما ))  
 د (( حکومت )) فلم په بري سره -  
 داسې په خپل روښل وکړ :  
 (( د ايريزم چې سينماونکولاي  
 شي . د روښانفکرانو لپاره د هنس  
 مواد برابرکړي . يوازي په سلوکي -  
 لس ليدونکي شته چې فلمونه په  
 کورونوکې له ويد پوڅڅه په استفادي  
 سره گوري . زه داسې فلمونه هم  
 جوړم چې د هغوي خوښ شي ))

اسې دوام ورکوي : (( بنايي د  
 نورو بنموندکولو لپاره کاروکړم -  
 وروسته بيا واده کم او د ماشومانو  
 په روزنه بوختيم )) هغه -  
 فيلسوف ډوله دوام ورکوي : نه  
 (( هره بنمونه بايد د خپل ژوند ا  
 يوې برخې ته سرو سامان ورکړي ))  
 (( سري د يوې )) چې له خپل کار  
 او وظيفې سره خاصه مينه لري د -  
 هغې په باب داسې څرگند وي :  
 (( تاسې هم کولاي شې تشييل  
 وکړي . تشييل د الفبا په څېر  
 نه زده کيږي . زه به هېڅ تيوري او  
 ميتود باور نلرم . زه باور لرم چې  
 تشييل کول د ساه اخيستلو په  
 څېر اسان دي ))  
 اوس (( سري د يوې )) په خپل  
 حال پوښت او وپوښت (( رجسټر -  
 نټ )) هغه چاپسي همو چې  
 په فلم کې له هغې سره يوځاي

زيات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په  
 گټه گونه او تيل ماتيل کې د پوما -  
 شوم د سيند لوري ته زغري د -  
 زغورنې عمله هغه نژدې رښتور  
 ته ليز دوي . خو بدې حال کې  
 هم د ماشوم کورنۍ له (( سري د يوې ))  
 څخه فوارې چې له هغوي سره -  
 يادگاري عکس واخلي . راسې پيوه  
 شپه له ليونتوب څخه ليري شو .  
 کشمير - د هغې ښکلې شنيلې . د  
 هغه جهيل . د کاج هسکې ونې مې  
 او د سرو انځورونکي خلک مې - د  
 سينما په پرده تصور کړو .  
 د ( Farishtay ) د قلم  
 کارکونکو د خلکو د خوښۍ لپاره په  
 موقتي توگه له شوخې او جگړې -  
 څخه لاس واخيست او د هغه پسر  
 معاي د نجونواو هلکانو فېرگې سنډرې  
 او نڅاپيل کړي . گټه گونه زياتيزي

په تير اوږي کې کله چې د -  
 کشمير د فونو د هسکو څوکو اوږي  
 اوبه کېدې . اوبه د روترا کښته  
 کېدې او د ميلې معاي ته بهيدي  
 شپنوخيلې رښ پوولي اوسونه د  
 ماشومانو په څيرله پوي خوايلسې  
 خواته د انگوتو وهل او اوازونه  
 مې په روکې انگازي کولې . د  
 د فلم جوړولو په پوه واحد کې  
 شپز تنه فېنټلې کسان ترسترگو  
 کېدل چې معانونه مې (( گوريل ))  
 بللې . د هغو په مينځ کې خوا سونه  
 اونوري بيلگې چې د توبک د پزاويا  
 د لاسې مې د جاودنې په وخت  
 کې کولاي شول پروت وکړي . هم  
 پام معانته وړاړ وه . د هغولکه  
 ليدلو څخه انسان داسې گومان  
 کاوه چې گواکې تول مې بيسره -  
 لري .

# د کشمير په

د ذبح الله زياره

او ورپه د آسمان نيلې فضا پوښې  
 د تودونې درجه لوړېږي (( سري  
 د يوې )) د ساپه بان لاندې اوسېده  
 کښينې او د د وروښونو د پستې ل  
 مينځه د اراز ملخري را باسي :  
 (( ايا پوهينې ما چې تراوسه په  
 دوه سوه فلمونوکې کار کړيدې دي  
 نتيجې ته رسيدلې يم چې خلک  
 يوازي فوارې چې څه جگړه او نڅا وکړي  
 هغوي هنرنه فوارې سره لکي -  
 چې زما خوښيزي چې د يوې بنسې  
 نقش د هغې په واقعي مانا ولوبوم  
 خود اکار امکان نلري . که چيرې  
 زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره -  
 خپل چپ مټ (( ستيا جيت راي ))  
 ته ورکړم . خو ستونزه پدې کې ده  
 چې هغه هېڅکله نه فوارې چې  
 داسې يو نقش مات را کړي . محکمه  
 د هغه فلمونه نڅا او سنډرې نلري  
 )) (( سري د يوې )) ادامه ورکوي :

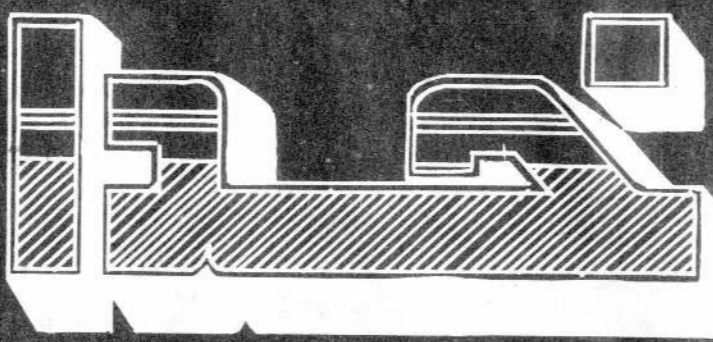
خود هماليا پراخه آسمان مې له  
 ستورو څخه مفهوم لري . سره لدې -  
 چې د ( Farishtay ) د قلم  
 په آسمان کې لکه د درمند راو -  
 ويند کهنه په څير ستوري ترسترگو  
 کيږي . خو زمونږ د بحث موضوع  
 (( سري د يوې )) د دغه آسمان  
 ښکلې او طناز ستوري دي . (( سري  
 د يوې )) جگړه کوي . ناخسې  
 او خپله رښه لرونکې لمن څرخوي  
 او د ساحل ترڅنگه کښينې . که  
 لدې موضواتو تير شو . هر څوک  
 چې په هغه سيمه کې ژوند کوي .  
 څه دوکاندار او څه د ادارې امر  
 څه سوداگر څه کسبگر . څه کار -  
 دار څه بيکار د ټولو سترگې په  
 (( سري د يوې )) پوري گټه شوي  
 دي . دا وړي په تاود موسم کې  
 د مويي د سر و او پورهاي د خلکو  
 په کتابچوکې د سري د يوې لاسليک



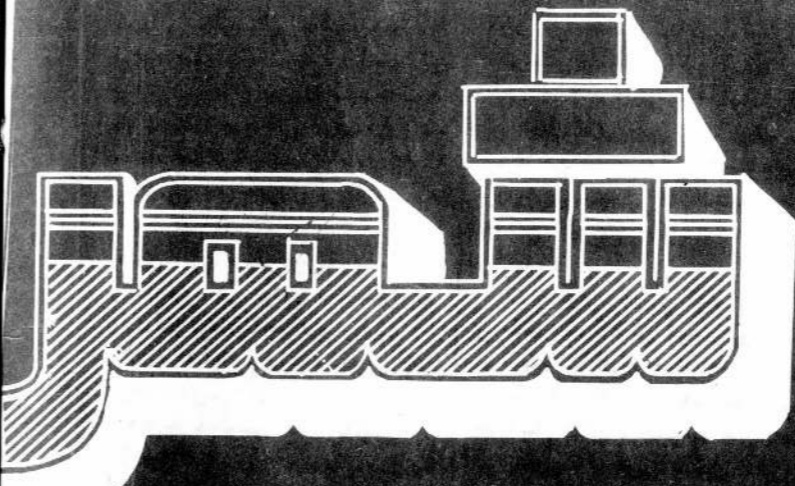
نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .  
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .  
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتمش نشست . و اینک بودنی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه تر و رنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبای ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها باخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرد آگرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود داشت . و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او را و زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روز و چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده . و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو بوشانده . و زمین درخشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشتش و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، با مشتق بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

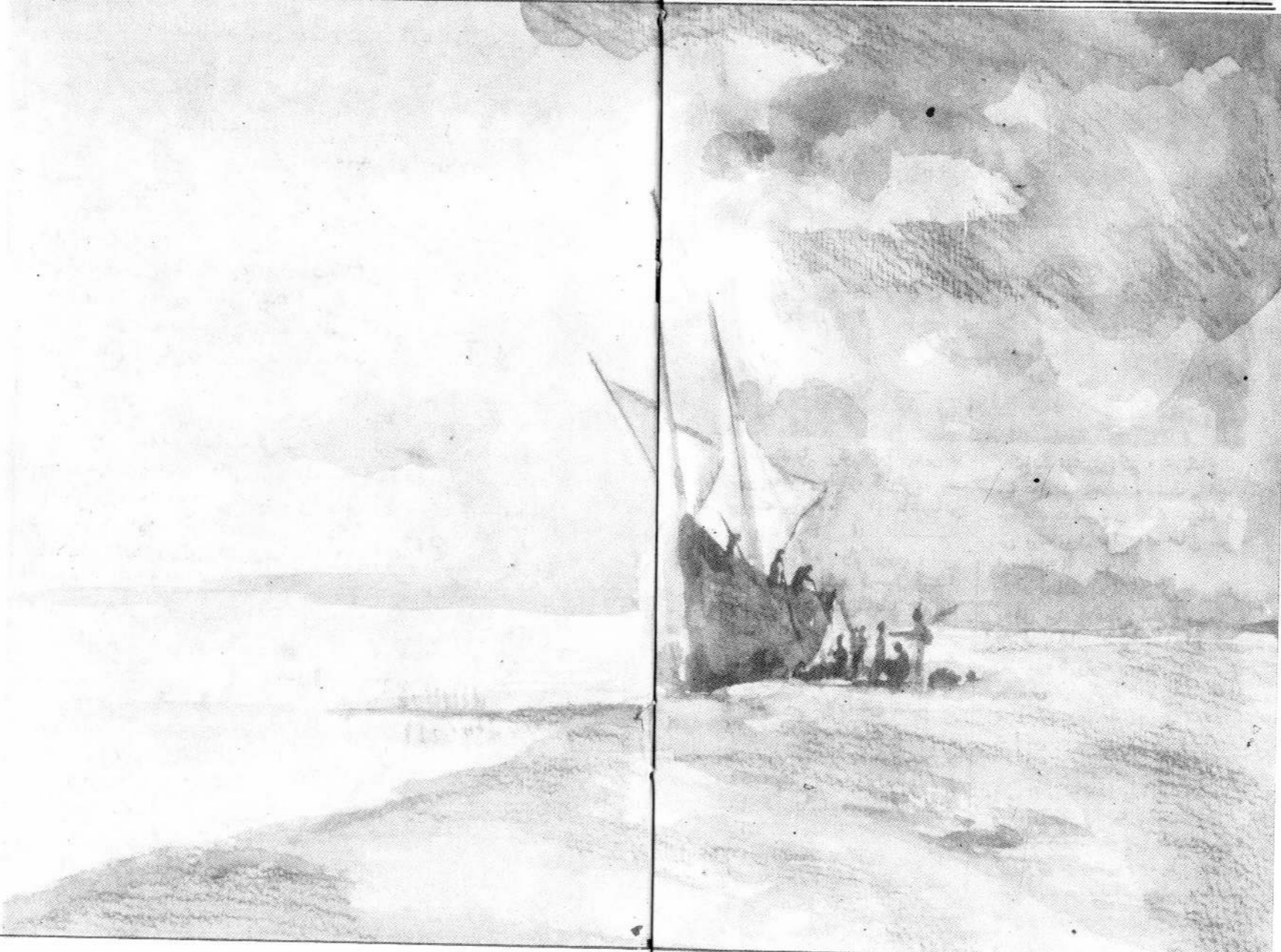
(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بسسه هرستش مگیر !)  
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها . و نوح را در دل ازگشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟ چرا ؟  
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخربه فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت نداد . بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رانش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی با زبافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن . این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :  
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید  
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ بهائین



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و رویه نشیب سوگوار داشت ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .  
اینک پیروزی د بیروس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز . زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشمه میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .  
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)  
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور داشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)  
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه - خدا داری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میبرد و او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان داشت - این مرکوب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! و چه اکنون بیکش میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت میبافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)  
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کودکانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .  
(خدا یا ! امانتدار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار . - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !  
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)  
و نوح سراسیمه گشت . شیار در دای بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دشت نگرست . خاموشی . نوح در تنهائی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نرود رفتنش با سرود انابه در خواب میرود. نرزد آتم گناه  
بر خود میگردد و به عدد ریاضی آید.

\*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن  
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نرزد  
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید  
میگشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،  
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر میند و خرمن های دشت  
زین. بازی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای  
زمین بودند. و ساکه در نرزد خواب زده یا مهتاب شبان، گوش  
بیشه و گشت و کساری شنید:

(( لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانت خوشبوتر  
از سیب ))

(( به چشمان درشت سیاهش هراسان نگاه میکند. پوست  
پرشانه هاوسر زانوانش میلرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه  
آبش خورشق من می آید ))

(( بنشین راه ناخن شیارکن، تامل. نیشم بز. انگینت را  
شیرین تر خواهم مزید ))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت  
و داده و دیگر دختران شهر خدا، هر یک زینده و بدرام نواز دیگر،  
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و  
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب من نشست، نیز میزدید شان  
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش  
میجوشید که تلخی کوکنا و استنطین داشت. و مرد خدا، جانفش  
در تلاطم آشوب من افتاد:

(( به خدا میگردد از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار  
دین خواهید بود و معبر سیل آتش ))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.

همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته  
اما - وجه دردی و درخشندی [ دانستنش امروز همه برهنه بود  
و پروا و ترلز، که مرد خدا راه نرزد از دیروز میگذاشته و دیروز  
شکستی کلان بود سدر نرزدی بیوا و بر بیجوده، که زمین ناچار  
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او سوده  
که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست  
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن  
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته  
میست و این شاخه روز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح  
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر  
برس آید، و بر چین ها که بیکران دشت را در چانه می کشید،  
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نرزد آتم را بنیاد میکرد.

\*

(( دینه، دینه [ خون من و گرمای غروب من ] بیستداری  
بامداد دور من [ خدا را، بدان لبخند خورشق دار و نگاه  
گهزان، چه زود میگردد ]

(( خوشاتو، دینه، که من شتابی و شتاب نمیدانی [ و نمیدانی  
از سیب ))

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا  
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من ]

(( خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی [ و نمیدانی تو، ای دینه،  
- در پستان کود کیت - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان  
تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و رمیدگی هم دل -  
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،  
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این  
مرا گفتن و باز گفتن.

(( خوشانگاه تو، دینه [ خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گب  
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن: نسیمی در برگهای چنار  
افتاده، چین بردن آنگیر نشانده و رفته در آفتاب سیزه ها خفته.  
(( دینه، زیبای من [ خرد در تو زیبایی است و هر چه بگوئی  
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که  
ندانی.

(( در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی  
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نریسد  
یاتو باور نیائی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائی  
حهان را ]

(( دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهدم فرود  
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. و خجسته باد نام شب ]  
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من [ ]

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدا، میگردد  
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگتر  
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و ورهاندن زندگی را؟

اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود زمین رام  
و به هنجار، نرزد آتم با او در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان  
در تلاطم ریش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیرا بود  
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.

همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، سیاسی خدای را در  
هفت آسمان [ و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بسا  
خدائی.

(( کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگر بر یک روان [ ]  
و نوح، پیغمبر خدا، میگردد، که هرگز چنان نگریسته  
بود به درد. و در تنهائی بود و شکسته تنه ای فریب خورده  
سراب. و بلعجیبی ها و درخشند دیو. و این دل ناتوان گشته  
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن  
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدا،  
که نوح از او نمی مانده بود.

(( جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، باز منم باز مگذار [ ]  
و نوح میگردد. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،  
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست  
و نوبت شدن ها و بر شدن هایش و بر آمدن نرزد آتم بر پیش خاک،  
و راکندن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی  
و بالودگی. - آیشی، آزادی ...

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود  
و پایب آشنای بندگی:

(( کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار  
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای [ ]

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود  
و پایب آشنای بندگی:

(( کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار  
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای [ ]

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود  
و پایب آشنای بندگی:

(( کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار  
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای [ ]

مرد خدا بوسه من انداخت. برده ها در او به يك سوزده  
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيمن  
از آن به آب مييايست داد. نوح مي شکست و سر بزرگي انگسد،  
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.  
يادها در او ميزيست، - خفته و بيدار، که هر يك سخني ميگفت  
بزرگان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده  
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، انسا نه اس ميبردند و سا  
خدای نشاندهند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه  
نمی یافت. روزها بر او ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك  
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه  
دفعه بود و تکاپو و ماندگي، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست  
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گشته  
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن  
همه نام خدا داشت، که هيچ نميگفت و خشمش پنهان بود، شايد  
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد  
نوح که سب و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميگشافت، از اين  
خوشباوري، که او خشم خدا آورده بود. - آب [آب نوح را  
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.  
بر کاره آسمان، هر سايه اي بر نوح را نگران ميداشت، و زان  
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز  
گست. آب چشمه ها اندازه ميگرفت و جاه ها و کاريزها که آب  
اگرچه زندگي بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون  
باران گشت ها سيراب ميگردد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،  
نوح را نيشنيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:  
(( خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيروي گشته ميگير،  
که نعمت ميدهی و از نشان خده و خشم در آن ميجوید.))  
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که  
تتهاست.



(( کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست مي کشيدم  
و توصيد من ميگشتی، بيسروي خدا. ماء دينه، تو زميني، شخم  
ناده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.  
(( نوب بدوستی است در چشمان تو، دختم، همچنان که در آب  
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن  
ترياشی آن را که نزد يکري.  
(( سخت آواي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم  
ندارد. چه کند ياتو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،  
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.  
(( انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدین شير و  
شراب و نان که بر سفره ام می نهی. گوش بره ام تو را، که به علف  
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد  
يديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار امید و رستگاري شهري  
با من، بدین بشت و بازي ناتوان که می بينی.  
(( فرزند آدم بزمين ميرو، اما روي و ايس دارد، که  
او را گله حسرت سرشته اند. دوست يامن دار، دينه، که و ايس  
نگران از راه دور می آيم، و تو در آغاز راهی.  
(( او [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداری، و نه  
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک  
ريزان خاک را فرين ميگت، به غرور که در سرداشت - ايمن  
حياب [و کار نه هين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او  
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز ميکشانند و آدمي را فراتر  
از خویش.

اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،  
که او صري خویش را با سدار مرزها شناخته بود و خواسته و اينک  
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت  
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او می ايخت، - خانه  
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،  
و قم که او در او نشان بود، و در او نش بودند به هر چيز که ميگفت  
و ميکرد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار  
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.  
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نوس که ميش هايمن  
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش می برورد.  
(( برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک  
می نهی، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتانی.  
و مينداز دينه، که با من هين رنگ و بالا و خوي و خرم است که  
ميناشی، که آن می بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.  
(( و تو، اي کودک من که مرگ منی، مرا ياد دار، که زندگي  
در من به دوراهی سرنوشت مي رسد، - همچون پيله که برد و راهی  
کم است و برونه. و بدان، دينه، که راه برونه شدن زمان تا زمان  
حيرت است و گيجی و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك تته در کار  
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.  
(( و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن  
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون  
ر خواهد بود و بی پروا ترين دار. ليکن مرا ييس از آن که در او زمين  
باشم، دينه، که شدن مييايدم اکنون، نه بودن.  
(( و چه روزگاري مرا، دينه، بدین پيرانه سر، که در پوسته  
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو گداخته [وجه خوش آتش  
تو ام، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سيب  
خواهم داشت. و ايمان، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگي نبرد  
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازي بلندش.  
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز  
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.  
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته  
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست  
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند  
آدم گناه می آسخت و نهانگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود  
و با خویش ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بی آن که خود  
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.  
و بيد ايرش از ردل بود و شکستی و خشم: آن بس که بر او خنديد،  
از چه خنديد؟ و آن دود ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -  
هنگيش پو شانده، از چه می بايست شان شم داشت، که  
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانه سی.  
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود يافت  
که فرزند را بدین اندک بازيگوشی نفرين گت؟

# اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض  
د هره شمير بينتو ژباړه

## موسکا

گلونه له خپلې سر اوي شوي دي  
د آسمان اونکې نه را تويي دي  
د شمعورنا ورکه شوي ده  
اوهنداري ماتي شوي دي  
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي  
پاي زيوونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي  
اود دي وروغوخت شه  
ليزي د دي شپې نازولي  
د دردونو ستوري  
پر قهقري  
مخلا کوي !!  
اوسوسکا !!

۱ -  
در ((ارهو موهوب))  
د فصل ميعاد  
چون بود حالت ؟  
آواره مردا  
د ريا روانا  
د ريا نوردا  
۲ -  
اي از نژاد نورو و تيريز  
اي حجبی از صبر  
افراخته سرتاج تاهر  
اي از تبار پولاد وارن سز  
د همیشه سبز  
چون شد که ره يافت ؟  
شبخون با بيز  
درد اودردا

## غزل

تاوي مخ و ته می کوره ، ما وي سترگی به ليمه  
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگی به ليمه  
تاوي تينگ شه که عاشق يی ، ماوي خه دي به د عاشق کی  
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگی به ليمه  
تاوي د واره زلفی خه دي ، ما وي هر خه چی ته وایي  
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگی به ليمه  
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي  
تا وي مه کره آه به زوره ، ما وي سترگی به ليمه  
تاوي واوره که عاشق یی ، ماوي وایه زما غسوز دي  
تا وي وينی اویسی اوره ، ما وي سترگی به ليمه  
تاوي خه حال دي پونه ، ماوي پروت م ستا په درکس  
تاوي مه خه له دي کوره ، ما وي سترگی به ليمه

## دو غزل از محب باشر

### مولا بخش

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت  
زلم سبزگی برگشته دفتر هوشوشت  
به هر کجا که نظر میکنم ، تویی تصویر  
بپا که سوختم از دوری برو دوشوشت  
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختی  
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت  
هزار قصه ناگفته در زبان من است  
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت  
مرا بخوان که شرح سبز گوی دشت  
تلم شوکت و بختی ومن سینه پوشوشت

۳ -  
آواره مردا  
د ريا روانا  
د ريا نوردا  
د پدي که آخر  
طوفان چها کرد ؟  
نه از خدا بيم  
نر نا خدا کرد  
آتش که بنواخت  
باخشم سلی  
برروي ساحل  
زان ناود برين  
صد تخته باره  
از هم جدا کرد  
وانگه به ناگه  
زند يق د برين  
- نخل سترون -  
روسوي مغرب  
سر بر زمین سود  
پاد خدا کرد

### با تو به شوشت

بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي  
د ستس نبرده ام که دعایم نبوده اي  
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت  
حرفی نگفته ام که صدایم نبوده اي  
هدد کی بود ؟ آنکه بيلم دروغ گشت  
شهری نرفته ام که سبایم نبوده اي  
این خنجر از کجا است که آماج اونم  
دردی نجسته ام که دوايم نبوده اي  
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد  
جایی ندیده ام که کجایم نبوده اي  
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا  
بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي

۴ -  
آواره مردا  
د پدي که طوفان  
آخر چها کرد ؟  
د رناود برين  
نی لنگری ماند  
نی باد بانی  
د ريا نوردا  
د ريا نوردا  
اکون چه مانده است  
از باد شرطه  
جز آه سردا  
دردا و دردا  
دردا و دردا

نمونه اشک  
مید هد تعلم دل با دروس الفت بود ما  
گینه جوی نیست در طبع وفا نصیر ما  
مصرفت دادیم از کفای جنون خاکت بسر ما  
در بیابان تو گم شد نسیم اکبر ما  
تا مگر صورت بند بود منگی آفتوشت  
میچورد نقاش خون و چکند تصویر ما  
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما  
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما  
چشم ما چون کوه سینه است با بند  
چشم رحمت بر کتا رنگ از تقصیر ما  
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما  
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما  
محمد امین عامل



# کمار! باتوام ...

## بیوش از اسطوره

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک  
 و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند ؛  
 شب هنوز به نیمه نرسیده بود  
 با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند  
 در کوجه ها کوجه باغهای ما  
 صدای دیو شنیده بودند  
 و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین  
 که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند  
 زیرا گونهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند  
 و هنوز هم فراموش نمی توانند کرد  
 که درین نزد یکما ، در میدان سحله ما ،  
 هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

\*  
 ای دریاچه روبرو ، کوجه سلام ،  
 می دانم که توبه تر ازین می بینی  
 چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل  
 دریاچه هامان را بستند و نامهامان را  
 از دیوار کوجه های ناشی ، بائین آوردند  
 اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور داریم  
 و می دانیم که روشن تنها کلمه نیست .

\*  
 ای کوجه روبرو ، دریاچه سلام ،  
 می دانم که تونیز فراموش نمی توانی کرد  
 گردن در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را  
 که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم  
 و آن کوجه باغها ، با همه سحله های شداد شان  
 بازم بیعالم غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها می رساندند  
 و خنگای نسیم برف را ، از قلل به آلود و نمناک  
 در برگ برگ لحظات انسانی ما  
 - هر چند نمکانه تراز نمناک -  
 چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام !  
 آهای ! باتوام ، دریاچه بیدار !  
 از کوجه همیشه ترین هرگز و هنوز  
 آهای ... باتو ... می شنوی ؟ بازم سلام !  
 وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگاشد ،  
 بر خیز بازم جامه های گل آلود و چرک زده مان را  
 در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،  
 از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی  
 پاکیزه بشویم و من کسم  
 روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد  
 بی شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید  
 و دستمال آبی شب ، وقتی بر از گلای شد ،  
 حتی در تراکم تاریک تراز خواب محمل ها ،  
 گل های دور و نزدیک آسمانها و زمین  
 برای هم چشمک های روشن  
 و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث  
 (م . امید)

## شرحچه

از صفحه بوغیا را با طبر بپرون می شوم  
 از همه مدارهای به خواب رفته  
 سونوت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند  
 به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقال است  
 به انگفتی می بینم که می شنود و استوار است  
 کوهی را می بینم که می شنود و استوار است  
 به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده  
 ای چشم سیه ، سا رکت باد  
 - شمشیر من شمشیر طلائی من ! -  
 آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طبر و عروسکان بدو آیم ؟  
 نوبت من است ، در زمینم ، می نوشم ،  
 از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است  
 آیا من بوغانواده و دوستانم در زحی رواداشتم ؟  
 در تنوای چشم سیه ای ، چون گندم تازه  
 در چشمهای تو گلبرگهای آزادی می خند  
 توبه مرگانی چون جریب زینتی  
 من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم  
 بیرون می شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم  
 تودورگ من توان و غیرت جاری میکنی  
 وقتی رودخانهها و بزرگی است  
 تو مرا ، به دیدار تنگهای فرسنی  
 با تونه ای از تونه ها و زینتقا  
 ۲۰۰ ای چشم سیه ... ای رویوتانده !  
 خیابان ، شوری خون مواسی چند  
 از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد  
 پشت دروازه ها و زندانهای ،  
 زندانیان ابد مدت  
 پشت دروازه ها ... گنجشکایم را توست لکشم

مالا به دقت سره - ستارگی -  
 نه دی کوستلی ،  
 اول پسر لک - ده توبه زسه -  
 بوهیترم ،  
 خوب و خست بیه - له هسدي لاری -  
 ستارگ ته در نوسرگم ؛  
 اول غه کونگه مینه به خسرور و لسم  
 ل . خاموش



# جينا لولوپرژيد او نقش جديدش

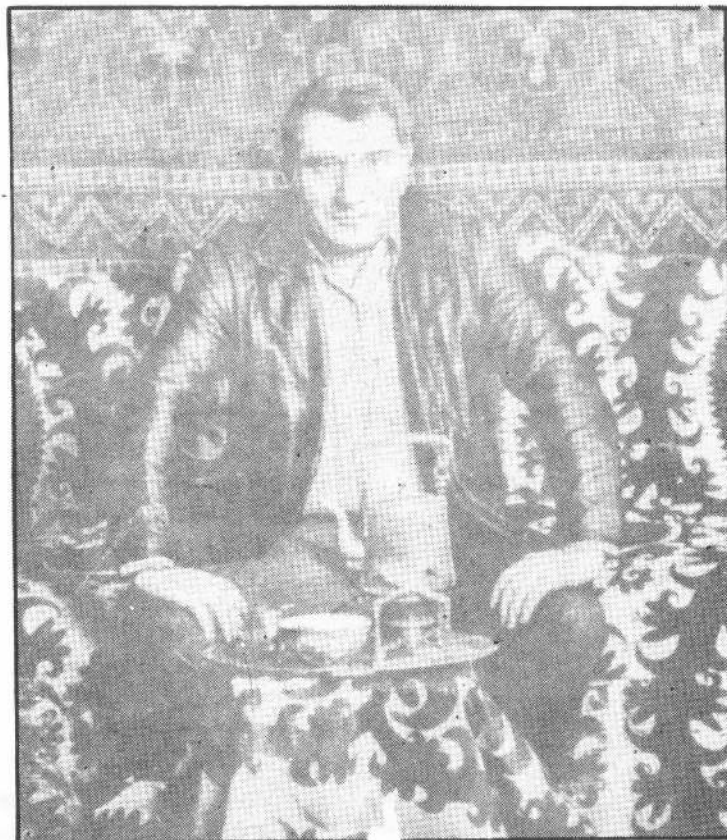
جينا لولوپرژيد اكه زمانى از محبوبترين و زيباترين هنرپيشه ها ي جهان بود، چندين بيش شصتمين بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازي در فلم بسرش زده . جينا بازي در فلم (( دختر از روم )) را قبول كرد . ناگفته نبايد كه گذشت كه او در سال ۱۹۵۴ در همين فلم نقش (( اديانا )) جوان هوس برانگيز را بازي نموده بود .

در فلم جديد (( دختر از روم )) جينا لولوپرژيد نقش مادر را بازي ميكند او در مورد نقش جديدش چنين گفت : چيزي كه مسرور دلچسپى من است، اينست تا معنويت خود را نشان دهم نه چهره و تنم را . در بيست سالگى گناه نيست تا زيبايى فزيكى خود را به نمايش بگذارى ! در فلم جديد از نقشم خوشم من ايد و اگر راست بگويم خود را تازه كار احساس ميكم .

در فلم جديد (( دختر از روم )) نقش اديانا را اكثر ميس زيبايى بنام فرانچسكه ويرا بازي ميكند .



# ارمن جگر خانيان شوک دی ؟



ارمن جگر خانيان د شوروي د پيرولوپو هنرمند انوشخمد ي چه به نړي كى او د هغى جملسى څخه به افغانستان كى پ يرمينه وال لري . او د ده برجسته اوپه زړ پوري اولونه به سينما كى لكه د (( ملاقات بحاي باييد : ايد لون ونكري )) (( تهران ۶۲ )) (( سلام د ازه به )) او د اسى پور فلمونه د پ يروخت د باره - د هنرد مينه والوپه زرو نو كسى بحاي نيولى دي .

ارمن جگر خانيان بيله سينما څخه به تياتركى هم د پيرولوپو ليكوالوكه تنسى ويليسام خيمائيل بولگاكوپ ا د ژارد راوز نيسكى به راهوكى رولونه لوبولى دي او اتلس كاله كيږي د مسكو وماياكونسكى د تياتر سره همكارى لري . وارمن پير لوي او توي رول د (( سقراط سره د يالوك )) به نامه ياد كيږي اولوي رول شى د غروب په نامه ياد كيږي چه د بايبل اثر دي .



# آياريناراي جهان فلم را ترك ميكند ؟

ريناراي د خترينارو، هنرمند سابقه دار سينماي هند ميا شد . وي د رسال ۱۹۲۳ بري او ليسن بار در فلم (( ضرورت )) باراكيش روشن ظا هرگرويد و بعد ازاى د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . اين در فلم موفقيت چشمگيري را نصيب وي ساخت و ريناراي بري تمام علاقه مندان سينما و د ايركتران فلما بحيث يك چهره جديد شناخته شد . فلما زمان هنرش را قدر ميكردند بقيه در صفحه (۹۷)

# برای معلومات شما برگزیده ایم

## در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریزش تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشووناسختند رقابت تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزدهای تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح کردید که بنام بلند (( کینوپولیس )) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام (( ایماکس )) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر

به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام (( شوسکن )) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم ( کدر ) در تانیمه

( بجای ۲۴ فریم ) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



## فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم

بر واقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد داخل

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم (( غیرت )) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم را نورها شم امیر بدوش دارد .

## کارهای منتاژود

# قدیر رشیدی

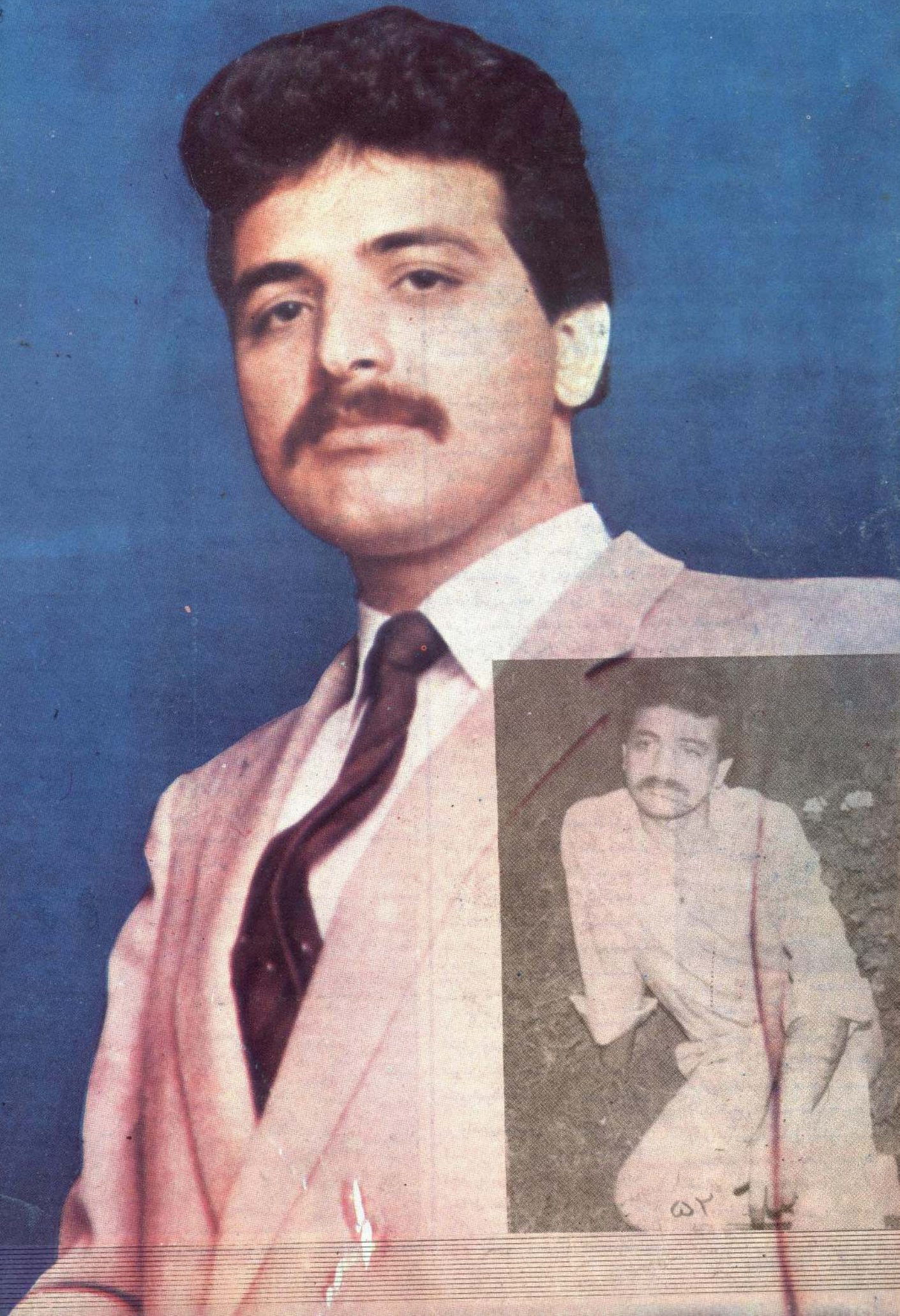
## وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام (( آخرین ارزو )) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و بدید خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف (( لحظه ها )) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرداشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



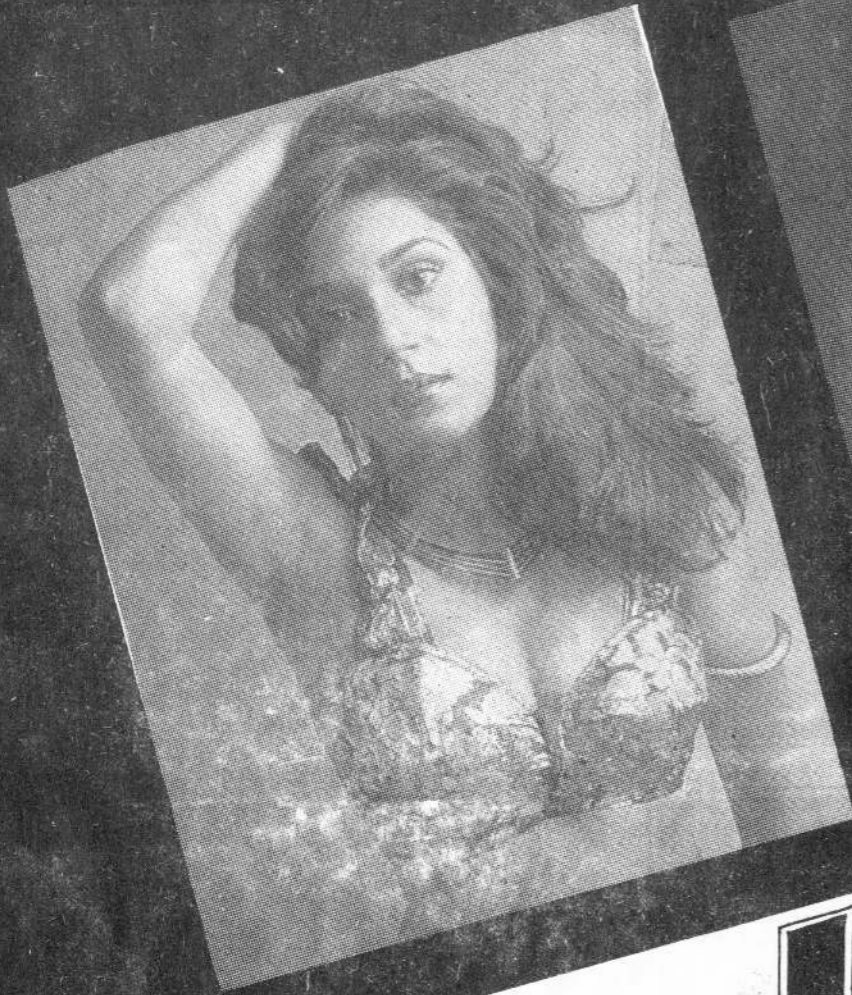




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونف سینہای ہند  
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونف یاد رستمہ • ۲ مطالعہ ناپید



از منابع هندی

# راه جدید اخلاقی

## عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدست می آورند. قمار ادا می دارد

اگر فلم به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی های خانواده کسی نپردازی شود. علت اساسی آن بیایگی قهقه نویس را بکنکار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز می شود و فریاد های پیاپی می آید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخس اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از آن در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تأمین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ماست. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آنتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قهقه نویسان و دیگران از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند. ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

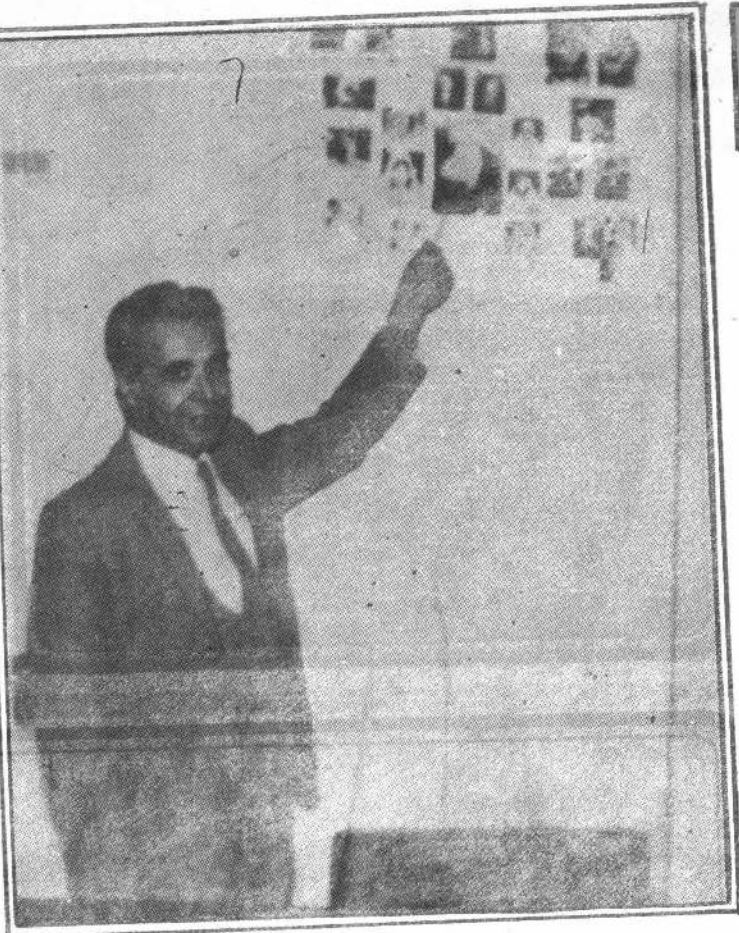
# در فلمهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

# چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان را موقوفانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتر توران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



# خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه  
از خواب بومیخیزد، نشاننده  
شخصیت نماست.

۱- کسیکه از تخت خواب  
مهربد اساساً شخص خوشبین  
است در مورد همه چیز مطمئن  
است و عقیده دارد مسائل و مشکلات  
همه حل می شوند به شرطیکه همه  
با هم اشتراك مساعي داشته  
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه  
برخیزند، شخص فعال و برکنار  
بیطرب و مخالف مزخرف گوی است  
دوست دارد در امور و قایم  
شرکت داشته باشد و آنها را  
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله  
از خواب بومیخیزد بالباس  
خواب دل تنگ و افسرده به رخت  
خواب میرود و مایل نیست در باره  
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:  
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و  
بس استراحت را دوست دارد و  
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند  
و از فعالیت های منفی لذت  
میرد همه چیز را آسان میگیرد  
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن  
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط  
جراح معالج بد نمود زده می شود  
و نقصان دیگری به وجود می آید،  
جهت زیبایی توسط دکتوران  
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.  
این دیارتمنت در کشورمان نیز،  
عنقریب با سرویس جراحی عمومی  
یکجا اجرائی وظیفه خواهد کرد.

**سوال:** نظرشان در مورد  
فعالیت نخستین دیارتمنت  
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران  
آن چیست؟

**جواب:** ایجاد ایمن  
دیارتمنت برای طبابت کشورمان  
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً  
عملیات های طور متناوب توسط  
دیارتمنت های مختلفه مثلاً  
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت  
ولی حالاً توانده به حیث پیک  
مسلك تیارز کند.

در مورد همکاران آن باید  
بگویم که تلاش و جدیت آنها  
نوف العاده درخور توجه است.  
همین اکنون دکتورس نیلاب  
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه  
در مسوئله با مریضان و مسلك شان  
برخورده می کنند که آینده های  
روشنی استقبال شان خواهد  
کرد، وهم در مورد پرونیسور  
فایروالت باید بگویم که کمک  
و معاونت شان در ایجاد دیارت-  
منت جراحی بلاستیک خیلی  
موثر بوده است و من از ایمن  
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر  
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتورشرفی، اگر  
گفتی دیگری داشته باشی  
بفرمایید.

- در آخر می خواهم بگویم،  
آرزو مندم این گفته هام طوری  
توجه نشده باشد که گویا ایجاد  
دیارتمنت جراحی بلاستیک  
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین  
نیست. من در حد توان، در جهت  
رشد این دیارتمنت همکاری خواهم  
کرد.

فقط هدم از این صاحب  
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از  
گذشته های بر افتخار طبابت  
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟  
**جواب:** نخستین عملیات  
جراحی بلاستیک را که خودم انجام  
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز  
بود و تا کنون در هلهوی هزاران  
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه  
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)  
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون  
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر  
افغان، دکتور لیزاده، دکتور  
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن  
بخش اند.

**سوال:** بین شما آیا این نوع  
عملیات ها در کشور صورت گرفته  
است؟

**جواب:** بلی، این که تا به  
می کم افتخار این بخش جراحی  
را نباید به دیگران منسوب کرد  
از همینجا نشئت میکند.

زیرا پیش از ما، در حدود  
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور  
نوروز علی خان، پوهاند دکتور  
محمد حسین نصرت، پوهاند  
دکتور عبدالواحد رشیدی  
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان  
که استادان گرانقدری بودند  
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن  
عملیات ها را به دهها هزار اجرا  
کرده اند.

**سوال:** آیا واقعات جراحی  
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن  
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید  
سپرد به دیارتمنت جراحی  
بلاستیک؟

**جواب:** واقعات مربوط  
سرویس خود را، خود ما عملیات  
خواهم کرد.

**سوال:** پس ضرورت ایجاد  
دیارتمنت جراحی بلاستیک  
در چه بوده است؟

**جواب:** اصلاح ایمن  
دیارتمنت باید در چوکات  
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد  
از عملیات های معالجه ای سایر  
دکتوران، وظیفه زیبایی  
(Pecons) عملیات هارا  
انجام دهند. مثلاً پس از یک  
واقعه سوختگی با عملیات شکم  
(یا سایر



**سوال:** بیش از اصل سخن،  
لطف نموده بگویند که جراحی  
بلاستیک چه مفهوم را رایج  
می کند؟

**جواب:** جراحی بلاستیک  
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)  
عبارت از آن شاخه طبابت  
است که کمبودها و نقصان های  
ولادی و کسی را که در یک قسمت  
عضویت به وجود آمده به شکل  
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم  
نموده، زیبایی دوباره شخص  
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه  
بر زیبایی دادن به شخص، آن  
اعضایی را که توانایی کارش را از-  
دست داده دوباره به کار  
ببندازد.

**سوال:** شافلی پوهن سوال  
دکتورشرفی، شما با گزارش  
(اولین جراحی بلاستیک در  
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،  
چرا، با رایج کدام دلایل؟

**جواب:**  
بلی، آن صاحب جناب  
توجه شده که گویا اولین  
جراحی بلاستیک در افغانستان  
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله  
یک پرونیسور خارجی محتسب  
فایروالت - صورت گرفته، زیرا  
در آن گفت و شنود از پیشینه  
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری  
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید  
افتخارات علمی کشور را به  
دست خود به دیگران نسبت  
بدیم.

**سوال:** پس این عملیات در





اکاد میسین والبری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند • ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد •

# مسئله مریخ

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

## موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف باید روجن مسود د لچسپی زیاد قرار دارد این مساله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید . د و بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو - عراده وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟  
 جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اقمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۶۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا . شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که (( آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر )) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم . باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .  
 سوال : شما آغاز مسافرت را به

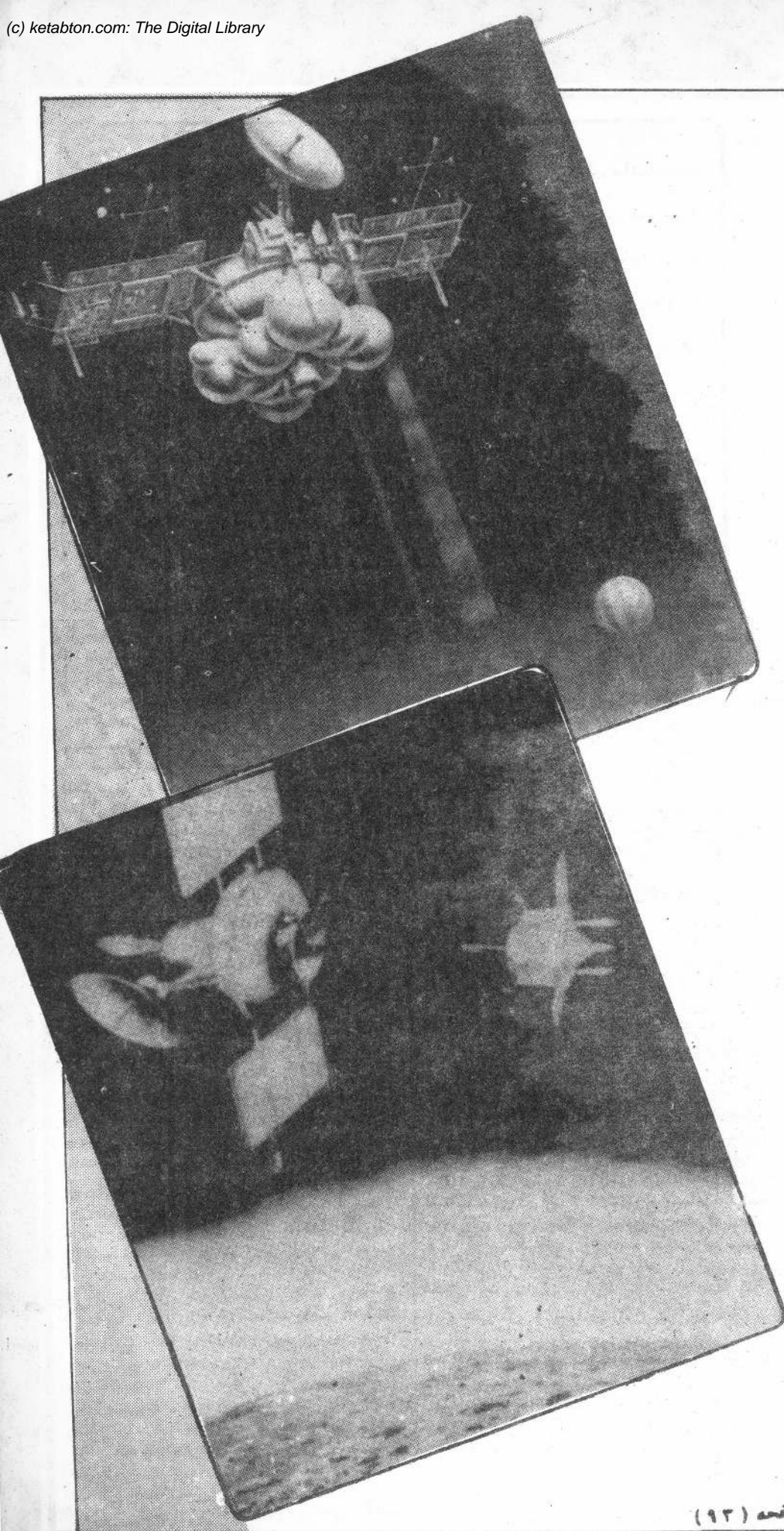
(( اگر هدف ما اقماع تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم )) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : (( قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد ))  
 سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟  
 جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است . مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین  
در سیاره مذکور دوام کند و تمام  
سطح سیاره توسط خاک پوشیده  
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -  
برجستگی ها و موقعیت دریاها و  
وادی های سابقه ارایه خواهد  
نمود . همچنان این رادار -  
معلوما ت عمدتاً در مورد محلی  
پایین شدن ( فرودگاه ) سفینه  
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان  
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray  
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر  
مساعد خواهد ساخت که به این  
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت  
صخره های دارای عمق کمتر از یک  
متر را تعیین نمود . البته از صخره  
های مذکور میتوان معلوما ت راجع  
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت  
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به  
طبقه همیشه یخ زده که در تحت  
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت  
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده  
دلالتهای جریان حرارت از داخل  
سیاره خواهد کرد . محلاتی که  
در آن جریان بیشتر حرارت موجود  
باشد مورد علاقه بیشتر جهت  
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .  
این مسأله که دو عراده وایکنگ  
امریکایی موفق به دریافت اثری از  
حیات در محلات فرود آمدند  
نیاید بحیث دلیل نهایی تلقی  
گردد که گویا در مریخ حیات  
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک  
که دو عراده وایکنگ در آن فرود  
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .  
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰  
کیلومتر از هم دور فرود آمدند  
برعلاوه موجودیت حیات در سطح  
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ  
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور  
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن  
است که اثری از حیات را با گرفتن  
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .  
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری  
شود میکروها در کالونی ها اجتماع  
ها انکشاف کنند موجودیت حیات  
کشف خواهد شد . حال امید اینهم  
که قطب زمین با وجود شرایط  
شدید ( مشابه مریخ ) گوشه  
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .  
به استناد به این دلیل میتوان  
گفت که دور از امکان نیست که  
بعضی اشکال ابتدایی حیات در  
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک  
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بهم خواندم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته همد پگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد پگر بی نهایت روانتیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه نویس دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف وید سید هد که به عشق آتشینش فرادار ماند . وی که در راه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشوری است کوتاهی را اقامت می گذراند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد . . . . . زیلی خود شرابا بدن ایالت نزد هولند میرساند . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت می کند . . . . . او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت ، وضع را دگرگون یافت . او که تحت بازرس پلیس قرار گرفت ، خواست از دوستان و آشنایان زیلی را زنده یاد بداند نشانی را جوی شود . باول هولند ، سرانجام با مری بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت مکتب بنیچ ایتالوی را بنام های تینوزاد با من ، همپولیتزی ، ماریوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیامی معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . باول پس از تحمل مشقات زیاد خود ش را موقعی به همپولیتزی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه دنباله سریال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیچون بارش .  
 - دوباره به شهر برمیگردید ؟  
 - دقیق گفته نمیتوانم . . . . چرا ؟  
 راننده غریب :  
 آنجا دویرون شهر . . . من دیگر سواری نمی یابم .  
 - من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم در مخانه (( رول )) فروشنده آثار متیقه . یکا میرواز کاریک دریای سیاه که توت های بیخ رویان مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و دو کان و هوزل های قفل بسته رسیدم . شب از راه رسیدم بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها در آمده بودند . دلنجا فقط دو ماه در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود . در آمدن یک سرك ملوان برف شهر کهنه (انتیسر ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبارکاملا شهر را بیجانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد .  
 برسیدم چه خبر است ؟  
 - شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل (( خیابان مشجر عکاسی سم )) نمیتوانم داخل شوم .  
 - چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرك صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بهیچون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد و زیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل بر رفها رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برز آب و بخ که اطراف آن جنگلات فرو ریخته وجود داشت ، سرانبر نمودم . آب بداخل بوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهای بیخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای همد پگر آغوش باز نموده بودند . در هلسوی دروازه ، یک کنار امتداد داشت که آنهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در نایب شدن زیلی این مرد مفرصت . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بیکاره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کامیلا سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کثیف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بیچاره تخته به پشت پا پایش پاره پاره مند رسی روی برف ها غلتید . او که با هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من برمیگرفت . برسیدم : بگو کی استی ؟ یک مشتش روی دهنش فرسود . گفتم : بیش ازین لت روکت میکم ؟ بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش در فشان از میان دندانهای فرسوده شده اش بیرون شد . بازم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نهال تریتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی تریتی را می شناسید ؟ سکوتش بر سر او وجود شراب در برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بمان سکوت برده گان حکم فرماید . در بالای اجاق سرد یک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد در آن شکارها را سیاهی زیادی دیده میشدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای تریتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالهاری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، یک چوکسی با زودار کارنجره گذارده شده بود . آقای تریتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملا به سود فریب به تن داشت . تریتی دست را ستنش را بسوی گلویش برد ، بود تا تکلی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او تیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بیک سئاله تاکید میکنم ، که زیلی لوید و در زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را دو

# خدا با ما سخن است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زد : بد نیام بیا ( و چند قدم بسوی ویلا برداشتم . او برای اولین مرتبه بحرف آمد . او همچنان تلاش داشت از جنگ من فرار کند . خود تیرا به عقب کشید و گفت : نه من نمیروم ، هیچ جای نمیروم . . . . . بعد در حالیکه از فرط ناراحتی پاهاش را بر زمین میکوبید گفت :  
 یغما بید ؟ یغما بید ؟ او را بسوی خود کشید . دو سهلی بدار بصورتش حواله دادم . او با بگریستن شروع کرد .  
 از دور صدای تکوین بلند بود و فریاد داشت : دمه غلیظ تریشد دروازه را باز کرده ، گفتم : بداخل برو قیافه اش مثل برف سفید میزد ، چشمان آبی روشن داشت کمی نسبت به زیلی کلانتر معلوم میشد . یاد زیلی بشکل وحشتناکی در من تاثیر افکند . او را بداخل برده اتاق را از عقب بستم . آنجا یک اتاق ویژه لباس دیده میشد با چند عدد عکس های کهنه . یک اجاق و یک مقدار ظروف جستی ، قالی های آنتیک و مرفوب قدیمی بچشم میخورد . دروازه ها قفل زده شده بودند . زن بیگانه آنجا نشسته وهای هاسی میگریست .  
 از قیافه سفید و اما کثیف خون و اشک فروسی غلتید . فریادم بلند شد : آخر من بگوچی نام داری ؟ اینجا چی میکنی ؟ حقیقت را بگو . قیافه اش آلوده تر با بسوی بلند کرده ، خواست حرف بزنده اما مد هوایی بود . دیدم که سرانگشتانش شکسته و میلرزند . به معرفی خود برداختم : من هولند نام دارم . اینجا

باقیانه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همپولیتزی باز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .  
 زن جوان آهسته بیخ گوشم گفت :  
 - وقتی اینجا بدم ، او مرده بود .  
 - شما چه وقت آمدید ؟  
 - لحظه ای قبل از شما .  
 - در صورتیکه او قتل رسیده ، بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان کشود ؟  
 - زن جوابی نداد .  
 قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد . لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادل سه سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشتم .

بار دیگر پرسیدم : چگونه مستقیما اینجا آمدید ؟  
 در حالیکه او این پرسش را بر زبان آورد :  
 (( شما چرا آمدید ؟ ))  
 در قیافه اش مجددا جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . رانگی در فاع از خود برآورد :  
 آقای تریتی میخواست با من صحبتی داشته باشد .  
 آنگاه بسوی جسد دیدم . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند .  
 بلا فاصله از نو پرسیدم :  
 - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟ . . . .  
 در حالیکه سرش را بیز افکند ، بود . شمرده شمرده شمرده گفت :  
 خودش بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در وین . . .  
 - دروین ؟  
 - بلی . اساسا من دروین زنده گی دارم .  
 به من تلفون کرد و گفت کار عاجلی با من دارد .  
 - وانمود ساخت که پیرامون کدام سئاله میخواهد با شما صحبت کند ؟  
 - او در خلال صحبتش فقط بیک نام اشاره کرد . به زیلی لوید . . . . .  
 با شنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم .  
 او ساکت و بی حرکت ایستاده بود .  
 تکرار کردم : زیلی لوید ؟  
 - بلی . مگر شما با این نام آشنا هستید ؟  
 حرفی نزدیم .

زن تشنگی بود . زیاد زیبارو . در حقیقت زیبارو از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در محله (( مانیزون دی فرانگه )) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت او را ندانم . نگاه هایش مانند و این مراسم مینمود . او - یکبارچه شراب بود . سر از مدتها ، با تماشای این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش برام روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر افکند . بود . او یکسوز آن یتم میکرد و آرامش را بهم میزد . . . . .  
 حالش . . . . . قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، بستن . . . . . بلی بلی .  
 مگر چرا بعضا موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بخشند . . . . .

کوشیدم کمی بخود بیام و احساسات را کنار بگذارم . دریافتم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد .  
 او بلتفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم :  
 آقای تریتی را از کجا میشناسید ؟  
 او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معلولی گفتم :  
 - نه میخواهید چیزی بگویند ؟  
 باز پرسیدم :  
 نامتان چیست ؟  
 - بتراویند ؟  
 - بتراویند ؟  
 - . . . . . و نام شما .  
 - مرانی شناسید .  
 - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟  
 - راستی شما اکرا سینما میروید ؟  
 - بلی !  
 من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . دروین مالک سالن بزرگ مود بوده و در - سرفلسی نام مرا با حرف درشت می اندازند .  
 - خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشتیم بای مراد لین ماجرا بیجانند ، من میترسم ؟  
 از چی ؟  
 - خودم هم میدانم از چی . آبا شما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟  
 - چرا ؟  
 در این میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمای تلفون که بعلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .  
 بیتراسراسیمه پرسیدم :  
 - شما کسی میخواهید . . . . . تلفون میکنید ، کجا ، برای پولیس ؟  
 - از آنسوزد ای بی مردی بگو شم رسیدم ؟  
 - بفرمایید . دفتر پولیس زالسبورگ .  
 - اسم باول هولند است . لطفا ما مویرن تانرا به خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است .  
 - نشود . مست بود ، زیاد نوشیده باشد ؟  
 - نه . اینطور نیست . بشنود . . . . . یقینا اینجا مردی بقتل رسیده است .  
 صدای آنسوی گوشی لحن جدی تر گرفت :  
 - پس آدرس را دقیق بگید .  
 - وین آدرس را تکرار کردم .  
 ( ادامه دارد )

# قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه شکلاتی : (در شعبات ما به فرزندانتان نرسد آب نداری ، جای کار تنگ است ، در طول روز در باران آب دارد ، و گاهی هیچ ندارد . . . )  
 گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه‌های یاد داشت اما با به داند ، مرد قد کوتاه که به حیث مستخدم در وزارت خارجه کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت : ( . . . بیایم مافوق کوتاه ها هم از هم فرق داریم ، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است ، صد مرده نام دارند ، به همین ترتیب قد بلندترین ما که کمتر یکمتر و نیمه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده میرسد )  
 - خودت چند مرده هستی ؟  
 - ( من ۶۰ مرده هستم )  
 قد کوتاه ها در هر جای که هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدمهای متحمل ، شکیبا ، وظیفه شناس و مودب اند . زنده گن شان در فامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

# کرایبی و پینتان

راوی و پینتان دو دسته نازبری د خلی یوی بلی خورلندی به مرسته له سینگارهای خخه کرای و پینتان واخستل اوهمه بی خیل لغز سر راواچول ، خود کوشی تولو اوسید ونکو به لغز او بونو بی سرکی لیدلسی وه ، چی به دی حساب د کوشی اوسید ونکوته د خندا نوبی مضمون جور شو ، حتی تودگی چی یومازد یگر د کوشی هلکانو یوماشیم ته بیسی ورکری وی چی کورته د نونولو به وخت کی د روزای ترخا ورسته ود ریغی او د سروپینتان ورغنی کشکری ، له دی بیینی وروسته به نازبری پیره لزه له کوره راولته .  
 که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورته کوه له وای کری ، او پلاری د بنار به بله ناحیه کی کروی کورته وای نیولی ، نونازبری به د کوشی د هلکانو اونجونو له لاسه لیونی شوی وای ، خوتالی بی به دی بیداری وی چی پیرزی له له دی کوشی کوه وکره ، به بله کوشه کی نازبری چاد گنجی به نوم ته بیژند له ، دهغی کرای و پینتوچی به اوزوی براته رود کوشی پیرموانان به جان پس ورکشول ، نازبری د سینگارهای د کرای و پینتانوله برکته پیره فور دکرم نوی مسوان سره کورده وکره ، کرم هم دعبدل به خیر د نازبری به کورده ، کورده

# هسی همزولو ته ژیرزی ...

موسیقی د ورناید واود منعه تللو د باره دومره کارشود ی چی که دوه دري کاله نور داسی کار ورته وش نوپول او تبله به د راد یسو - افغانستان په تالارکی د مجسمی غوند ی ایسی اویابه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایووخ د موسیقی الات وو همد اوس به راد یوتلو بیون کی هغوسند رغار و ته چی ژوند ی - سند ره بی د اروا خخه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیستی جامی بی به تن وی چی داسی سند رغار و ته زه د هیاهوی یسا در ب و د روپ سند رغار ی وایم . هر راز شرایط برابر ی دی ، ولسی هغوسند رغار و ته چی به خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ری وایم هیخونو شرایط مساعد نه دی ، که دوی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور پینودل او د غرب پیروی کول تکامل دی ، نو د ا تکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول دی .  
 - تاسی دکرم سند رغار ی سندری خونبوی ؟  
 - په فولکلوریکو سند روکی می د خا ن قوه بافی ، هماغهنگ .  
 - صفد رتولگی ، به نزل کی

رحیم بخش او هم می د ترکسی سند رغار ی اتاخان سندری - خونبوی .  
 - په خپلوسند روکی کومه یوه خونبوی ، ای خپلی سندری اوری ؟  
 - (( ارمان دی ارمان د نیافانسی ده . . . )) او (( د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرغی خاوره . . . ))  
 سندری می خونبوی ، زه د خپلو سند رو داوید و خخه لذت نهمم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اونواقصی وگویم اوس .  
 - خیر د خپلوسند رو د زمزمه کولو سره مو اړیکې خنکه دی ؟  
 - په لوړ غز خاندی او وایم : پدی هکله پیر نژدی اړیکې لرو همیشه حتی به مویرکی هم نشان سره سندری زمزمه کوم .  
 - هنری افتخارات موخه شی دی ؟  
 - زما هنری تحفه او مودال د خلکو ورین تندی ، خندا او خوینی ده .  
 - تاسی که د خپل شخصی ژوند په هکله موز ته معلومات راکری بی به وی .  
 - یو واده می کړی ، پنځه ماشومان لرم ، به مینه سره ژوند کوو اړد خپل ژوند خخه راغی م .  
 - خدای دی خیر کړی ، د دوهم واده بند ووست خو به نه کوی چی

ومویل (( یو واده می کړی ))  
 - زه به هیخکله د اغلطي ونه کرم ، که یوهنرمند دوه ود ونه وکړی نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورغ به د خپلو بنحو به شخړه اخته وی .  
 - تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی دستاسی به نشان سند رغار ی شی ؟  
 - نه ، زه می اولاد همیش د دی - لاری خخه لیروی ساتم ، هیخکله د موسیقی الات په کورکی نه زدم ، بیریزم نه چیری چی ماشومان می پکی گوتی ووهی اومینه بی ورسره پیدا شی ، بخره د الازره پیره ستو - نزی لری ، لمیوی خواد هنر ساتل ، د خلکو د زړ و نوساتل او د بلی خوا د راد یوتلو بیون به محیط کسی تحینی ناوره شرایط ، نویوسند ر - غاری باید د پوره حوصلی خا ونه وی ، زه غواړم زامن می پاکتران او انجینیر شی ، او د امی یواخینیس هیله ده .  
 غواړم یوخه درته به خپل زره ووایم او هغه داچی : مایه ژوند کسی یو واور جننگ - مایه ژوند کی یو وار جننگ - کړیدی چی پیر بری بنیما نه م ، او هیخکله می دا بده خاطره له یاده نه وی ، بخره زه یوهنر - مند می اوزه پدی عقیده م چی د هغوسمند له خولی خخه پایند پس خبری او سندری ورغی نه بد الفاظ ، نو بخره زه وایم چی



هنرمند کیدل او د هنر ساتل  
 هر گران او د ستونزو ک کار  
 به بای کی وایم : ستاسی به مجلسی سر بیرو د لته نوری مجلسی او ورخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شوی ، داچی تاسی ما ته د یوسند رغار ی به سترکه وکشل او مرکه موراسره وکره کورود انسی وایم اوستاسی د دی احساس خخه پیره پیره مننه کوم .

# آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱)  
 گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد ، با وجود آنکه عده ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شرنیز ممکن است .  
 در واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی (( معجزه )) اوستی معصومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند ، گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گرسنگی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد اوستی شود ، هر چند باید خاطر نشان سازم که تمام مشاهدات موجود علمی نشان دهنده آنست که تکوین خودی همواره پدیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است ، علت آن آنست که جنس لانم است تهیه کند ، علاوه - تکوین خودی اغلبا به ششمنی دقیق خود مادر منتج میگردد ، در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کمتر میدانیم .

و فور محول اوبه ریزه بی چیغه کرل چی :  
 - لاسم . . .  
 به لاس پیوری نبستی لرم بی هم له وینتانوسره به حکمه و خانسه کله چی وینتان به حکمه ولویدل ، نود و هم لرم هم ورغنی د واده - تاشی ته راوت .  
 دا هغه لرم مان وچی د سینگارهای به دیوال کی بی د راخرو ول شویو کرای وینتانو به بیج کی بحاله جوړه کړی وه ، یوازی به بوتانو باندي لرم مان روژل او خوتنو نازبری خواره کوی به داسی حال کس چی د راتولو سترکو توراوسپین بی تلل راتلل په بی هوبنه جان وروختون ته یوم .  
 د واده خوینی له یوی خوا به غم اوله بلی خوا د دغی عجیبی - بیینی به لیدلو سره به خندا اوتانو ویلو بدله شوه ، دکرم سورن ناز - بری له مور سره کوشی به کوشی شوی وه ، او ویول ته بی بیخوړونه سره ورکول ، به همدی کنش او گیرکی یوی زری بنخی چی د زوم له خپلوانو خخه وه د کرای وینتانو به هغوی د لپ مانوبه لیدلو یوسور اوسیلی وکر او ترخنگ بلی زری بنخی ته بی ویول :  
 - ترخدا ی می جار کړی خوری . . . بخوابه چی مونزه کورونوکی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سیزه اورچه به په وینتوکی پیدا کید .  
 خواوسد (( ارایشگاه )) به کرای وینتانوکی لرم مان پیدا کینسی لرم مان .

مراسموه ترخ کی بی دیول به خوله کی د کیک توتو ورکوله ، ناز بری د کیک توتو را پورته کړه ، او غوینتل بی چی دکرم به خوله کی بی ورکری خولاس بی دکرم وازی شوی خولی ته ونه رسیده ، بخره چی هماغه لاس بی به پوره شدت د (( آخ )) له یوی چیغی سره د سرو وینتانو ته پورته شو ، له نازبری نه به دی شیبه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارهای کرای وینتان هیروو ، اوبه غیرگونوکی وینتان لمره راکش کرل ، کله چی مضمونی وینتان د نازبری له سرته لیروی شول ، نو هر چا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده چی اوز دی - زلفی بی به اوز ولکه تورنما ماران کړی یوی را محو ندی وی ، بلکی هغه گنجی نازبری ده چی په زار کورکی د کوشی هلکانو دغه نوم ورناندی ایسی و .  
 نازبری له درد او شرم خخه بی بحاله شوه ، اوبه هغه میز چی کیک ورناندی ایسی و را پورته ، د هوتل په سالون کی د خلکو غریو پورته شو ، او سازیا نوساز و د راره ، کرم د دی بیینی به لیدلو سره د واره لاسونه سترگوته و نیول ، ازلکه وچ لرگی به خای پاتی شو .  
 د نازبری مور چی د یاد گاری عکس له پاره د خپلی لوپ ترخنگ ولاړه وه د نازبری له نوکی کرای وینتان راکش کرل او غوینتل بی چی بییرته بی دلورده سز ورواچوی ، خو به دی شیبه کی د وینتوله منخ خخه شخه لکی لرم دهغی به لاس کی راولویده ، دا هغه لرم و .  
 چی یوشیبه دغه بی ناوی وچیچله ، د نازبری مور وینتان به حکمه



# مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

## از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاهانه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت بدنی و آموزش جوانان تربیت بدنی، تمرینها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است:

«هیچ استعدادی نباید ضایع شود» می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان هستند. یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسط تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصی پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق می باشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

بعضی ها این غور نکر می کنند که تمرین ها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را می دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بزرگ



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در -

زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب می شود آموزش عمده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند. به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسیر می برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع می شود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است بازید بعمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۷۲) بقیه در صفحه

## چگونه میتوان زنده گی کرد؟

۷۵۰۰ طفل در ۴۷۳ مکتب مخصوص تعلیم و آموزش می بینند این اطفال شامل کسانی اند که خواست شغلی و بینائی ضعیف داشته می باشند و همچنان آنها می که کر، کور، گنگ، کند ذهن، اند، تربیت و آموزش می شوند. تمام مکتب مخصوصاً غرض آموزش اطفال مذکور پروگرام ویلان درسی را مانند سایر مکتب عمومی متوسطه تطبیق می نمایند تا در آینده راه تحصیل و پیشرفت برای شان باز باشد. صرف در مکتب ۸ صنفی کمکی و مکتب برای کرها پستان پروگرام درسی ویژه می تطبیق میگرد. همچنان باید گفت که این مکتب دولتی می باشند. در اینجا تعداد شاگرد هر صنف تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

تعلیم افتد اما تیکه در زمین در کشور مذکور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهداف که در بالاد کر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

چندی قبل در آلمان د موکراتیک کنفرانس درباره د فکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انجمن نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش هم رو سیع اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فیزیکی (جسمانی) می باشند، آشنا شوند.

# به لب حرف و به لول فلر یاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبا را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفته و جوابی این سألنه همی که چرا شرایط لان برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر

رسیده نقل قول می نمایم: "هنرمند سازست که بانراز و فرود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر مبتلاست یا اولاً هرد و نتیجه" سیرطیچی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولاعلمی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) نپید گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" و برای پاسخ به ایین سولات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم. سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدیورت به سولات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را دیوتولویزیون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تئوری و تریبیوی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظامی، هنر تخیلی، آواز خوانی فن و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شان فراهم سازد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم: "هنرمند سازست که بانراز و فرود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر مبتلاست یا اولاً هرد و نتیجه" سیرطیچی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولاعلمی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) نپید گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" و برای پاسخ به ایین سولات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البته کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظامی، هنر تخیلی، دکلمه و شعر خوانی رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تر است به این معنی که در اولتلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی درد اخل همی موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و سود مرا حصل ابتدای هم قرار داشته باشد از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آرایه درک نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می یزیرند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در سورتیکه واجد شرایط لان نباشد از همان آغاز به صورت نیمخته قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازه ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به اسلده سو های رادیو تلویزیون تازه گام دهند، تعامل چگونه است؟ - باید تذکر داد که به خاطر آرزوایی استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نوم های آواز خوانی چن و آرزوایی کنند. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یک بارچه آهنگ درد اخل استدیو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لان را داشته باشد اجازه ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشد به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود. در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. - همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تعلم امکانات تخنیک و هنری به اختیارش قرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود برود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن برود اختیولی نباید منکر شد که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیک و بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیک و بشری این است که ظرفیت موجود استدیو های رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیک و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها بجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزوایی رادیو تلویزیون می زتم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلوم است. مفصل بدست آوریم. - محترم شریف جمیلی شما قبل از دهه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟ - آهنگ ها عموماً قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند، و بعد از چک و آرزوایی مدیریت عمومی موسیقی و چک اشعار و از جانب هیئت مسوول که اشعار را قبل از ثبت چک می نمایند و بعد از اجازه آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزوایی شعبه نشر از نگاه وضع تخنیک و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چک و آرزوایی می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ - در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، نباید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. ماد رار شریف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آهنگها با در نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. گفت می توانید، آن عده آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازه ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند، از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزوایی رادیو تلویزیون قبل از نشر چک میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواهش برود میسوسر ان چک آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتری آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ های نشر زحمت زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدیورته شده مردم است، و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم زین شرایط هر چه بهتر تخنیک برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیور بود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو، تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که (( با اجازه، من با ملسی تعلق دارم که جنده (( نسی )) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان هاتاد است پایین کند. تا آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیستم که از گپ های بگردم. بالاخر من یک انسان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکتب از بردن رادیو صنفها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامه ها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینرا تأیید میکنم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه هاتر ارد داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعه حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ - خیر، ولی بیان بی سروما - مانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کفایتی عده ای از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد. متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. - نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. - در حالیکه شما در ایین کرکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. - این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تخیلی خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر (( باطلای اروپا )) (( بلاتینی )) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجز ویا این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تخیلی خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلا سی محفل مات او را برگزار میسازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه هاتر ترتیب نموده به اختیارشان بگذارم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان دربرنامه اخیر الذکر را توضیح نمایید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه هاتر انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ - وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

# زنی با همسرش

# ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج - شش سال همرنگ داشت، در کا هیست اطلاعاتی در دست ندارم. از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه آدرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

(( محمود یاری برادر زاده (( گللی )) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰) ))

می کشید. مگر امکان دارد پیدا نشود ] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نوسان بسیار به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگرم به موضوع (( خان اسما )) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاعاتی بهار رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزار او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمار هم ای بودیم که نسبت نقدان (( روابط حسنه )) با قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.

**خانم شکلات**  
**نوشته: عزیز نسیب**  
**ترجمه: شفیق رمگانه**

پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر هموس گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم (( گویا هدایاتی رسیده بود )) بخاطر آنکه نام - تلفون کننده به عنوان (( اسرار ولتی )) از دیگران نهفته می ماند. مدیر هموس مارانزد خود خوانده گفتم: (( به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست )) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چه دل سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و گرانبهار آن جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شامام دیگر مسافرتش که هم تول بکسوم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بپا کرده دستور داد: (( بقیه لوازم مراد رست نگهداری کشید. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در نیال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در - صورتیکه لازم دید، شوی این وظیفه ما گمرکچی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاندانه بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما گوردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاق - قی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را پر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در رعین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: (( با با آفرین برای افراد (۰۰۰) حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است )) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکچی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزد یک حرارت گذاشته شوند و کسی اینها امری های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جاهای دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگرم بر سهیل تحسین گفتم: (( اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم بر همی تحویلخانه هافرق خواهیم شد )) - یکی دیگرم از ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تاها هان پر شد ولی هنوز هم از آن - سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند. خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت وهم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است. کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرم جستجو کنید. از وضع چنان پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاق به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسؤولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعداً بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: (( تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است )) در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان ولسی شناختن قاچاقچیان شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا ۰۰۰ راستی اسم شما چه بود؟ - محمود ۰۰۰ آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد. از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا بر می گشتند، گاه گاهی با بتول خانم بر می خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هامر مقام عقاب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکند، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید ۰۰۰ یکبار اینطور باری آنطور ۰۰۰ این که کار نشد. آقایی من، برای تنظیم کار یک کشور، پیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تنها اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود. در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا بر می گشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

**خانم شکلات**  
**نوشته: عزیز نسیب**  
**ترجمه: شفیق رمگانه**

خدا ی من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرف هاست که میزنید؟ اگر تغییر می کرد؟ بیسی شبهه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد. حکومت تغییر نکرد است. پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم. - خوب، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟ در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیسم: - در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقایی من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب - هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت: - واقعا حیرانم. هیچ یک اینها ازین نیست. خدا یا، کدام فریبها به اینها را بدون اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟ من در زنده گی خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود ی میگویند زنی زیبا عقل کثرت دارد ولی باور کنید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود. مدتها ی مدید و نفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم، در حالیکه اسوا ل زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند. بازرسی گفت: - مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طوری هائی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجعت آنها ی من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟ محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت ناپایه زیادی داشت مع الاسف بین ما ایسن ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادنی سه نفر خانم دیگرم مثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقایی من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازگشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورت وارد میکرد. دیگرم چه میخوایم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا بیا قرض دهد، کیدت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردد. ما قدر شناسی نیستیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد: بقیه در صفحه (۸۹)







# حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ  
ازانہا می برسیدیم \*  
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟  
- فعلاً منحن تحصیل در خارج از کشور  
اند \*  
- آباروی رده آوردن اطفال ہنرمندان  
ہم مدہ است؟  
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند \*  
سوسن ارزو:  
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان  
د فلم ہا ظاہر می شد؟  
- فلمہا پس بھر صورت ، اما آوازہ است  
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است \*  
سید میرزا حسین:  
- چرا فلم ہا افغانستان درین اوآوردہ  
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی  
حق نمایش راد دارند؟  
- منظور تان فلم ہا جدید افغانی است  
ویامخواہید فلم ہا سابقہ را برای بار پنجم  
ببینید \*  
یحیی نیازی:  
برادر سولات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ  
پاسخ می گویم \*  
لیلا ہاشمی:  
چرا با نطان خوب با حامد نوری صاحبہ  
صورت نمیگیرد؟  
- منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز  
یون اخبار می خواند؟  
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟  
- بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد  
بدر اطفال نبود \*  
- مجلہ سہارون برای مردم ما است چرا عکس  
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟  
- چشم بخیل کور \*  
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطاقان  
مرد حسادت می ورزند \*  
- اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایستد  
و (دم) ان را برای ما فرستادہ اید  
- اسد بدیع باکی نامزد شدہ؟  
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند \*



ف • ارزو  
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنر  
برخورد خوب نہ دارد \*  
- منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟  
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:  
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف  
راد یو ثبت کردہ است \*  
- چہار صد اہنگ  
- چرا در تلویزیون فلم ہا را جاس کھنہ  
زیاد نشر میشود \*  
- درک و بالایی ، قرارداد با رساں را بردہ بود \*  
بابہ مد بین از خیر خانہ مینہ:  
- چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقه پیش از آمدن موتر  
شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟  
- می خواهد اوبد اند کہ شمار روزہ ۴ دقیقه  
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟  
علیم نایق ہونیانی:  
- آیا رخسانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،  
اگر بلی در کجاست؟  
- ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است  
اما دور از وطن \*  
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون  
کابل:  
- آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟  
- بلی اما از طریق تیلیفون  
د کیکہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:  
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند  
علت چیست؟  
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر  
می شد \*  
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا ی با نواد رکدام  
ارایشگاہ شکل میدہند؟  
- نا یاد در سلمانی خواہران \*  
- چرا بعضی از نطاقان حین خواندن مطلب  
بہ ان توجہ نمی کنند؟  
- حافظہ نمان نویست \*  
ستورہ یوسفی محصل طب:  
رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -  
نست کہ از لباس نریں و رقم یرک دانس استفادہ  
کرد؟  
- پس از چی استفادہ می کرد!  
سہیلا عزیز:  
- اسم اصلی نغمہ چیست؟

# برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لکم کسیختگی هوس ها و خود خواهی ها سبب می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این پرسش ها پاسخی درستی بیابیم: محدود ساختن فرد، و امروز اخلت، تاجه حد باید پیش بروند؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد میتوانیم جریان امور از راه آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟ سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادیشه آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن بیرون بیاید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز بدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کرد و به زور توسل جوید.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلواکیا در برابگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز شهر در بوهمیا شهر کراستل های زیبا در کالهوری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسلم (( سرمونی )) فعالیت دارد. اینجا زیباترین گیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه نود هزار گیتار، چهل هزار ویولون، بیست هزار ویولون کوچک برای اطفال تهیه میگردند. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای گیتار خاطر سره دیدار را برام ماندن نمی ساخت. وقتی در براتسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تونجی شهرک صنعتی و زراعتی دیدیم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز بود. پرفیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تاملتواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک ها ای امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز رفتار، بس، تراموای، و بس های برقی تامین است. معنی زنده گی در چکوسلواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار دارد. چکوسلواکیا کشور نایشگاه های هنری است. وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقاش حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند و لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما نا ها را نقش بندند. موسیقی برای مردم ه روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه موزارت تاکنون در رتسلاوا بر خاظره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرکها و سبک های معماری تاریخی را می بینی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کورکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. اینجا زیل تاریخ باید عبور کنی و قرن ها را در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرنها میرفتم زیرا تاریخ این سرزمین پراز قه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نو سازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محصولات و روند عمومی خدمات اجتماعی پدید آمده است. رفاه عمومی و مکرر اس فراختر کلک من نهند و استفاده از همه

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دانگیس هر فابریکه و هر مزرعه میگردند. مردم در هفتاد میهن جشن ملی شان به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در محاسبه ها میخوانم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی بر او - گفت: (( همه عرصه های حیات ما باز سازی میگردند و تقریباً هیچ بدیده از بروسه باز سازی دور نمی مانده است. ))

شهروند چکی گفت: (( تلم ساختمان های قدیمی شهر نو سازی میگردند. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نو سازی عمارات قدیمی مساله

مسکن و خدمات اجتماعی را در کشور ما مرفوع گردانیده است. ))  
یک کارگر فابریکه موزارت سازی لیا زگت: (( در این روزها رهبری فابریکه ها طور انتخابی تعیین میگردند و به شوخی می اذانه نمود اما در یکی از فابریکه های سلواکیا دختران و زنان متحد شدند و یکتن از پسران زیبا و جوان را رئیس فابریکه تعیین کردند. ))  
و جالب خواهد بود تا در مورد مجله مشابه سبازون یعنی مجله کویتی نیز بدانید. مدیر مجله گفت: (( کویتی در ۱۸۲۷ وجود آمده و مجله هفته وار بسیار قدیمی است. (۶۴) صفحه دارد و چهار صد و پنجاه هزار تیراژ دارد که دو نیم میلیون نفر آنرا میخوانند همچنان نشرات ضمیمه نیز دارد. ))  
اماد رباره ادبیات این کشور: تاریخ این سرزمین داستان بیگانه هیشگی است که بی گمان این نیازات در ادبیات تیلور

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، چنانچه هیروئین باید باشد. پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرت بخشی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم (( قیامت نس قیامت نگه )) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شریسی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلواکیا بعد از قرن چهاردهم پدید آمد. آثار دالی میل در همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش بسزا داشت. که جریان فکری و ادبی را رهبری بوهنتون (( پان هوس )) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات را به راه مباحثات و مشاجرات کشیدند و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تامین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معزوف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه ای گرفت. از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان اینکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند. اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدهند چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند. اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. (( در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از امریکا و میان کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها و دشت ها واقعند. اما یک زمین ما را از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهگی در خانه مشترکی زنده گی می کنیم. ))

جوانک های عاشق همدیگر زحمت چنانچه هیروئین باید باشد. پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرت بخشی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم (( قیامت نس قیامت نگه )) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شریسی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

# چگونه میتوان...

بقیه از صفحه (۶۵)  
متری شهر برلین واقع میباشد. در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰ نفر دانش آموز مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگیرد. این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخود را از دست می دهند. مواد جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

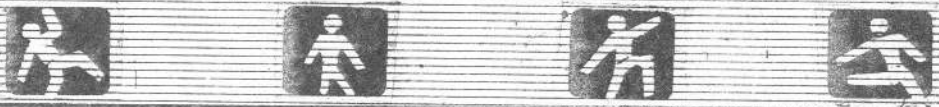
به امروز قیاری نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر مشورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص بیابان صدائی دشواری دارند، پیش می برند. تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانی ها از موسسات مقداتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معلمان ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصرف می گردند، تا کم امکان برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات علمی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه ای را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است. بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد. بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.

# راه های جدید اخلاقی در فلهای...

عشق جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود می داشت طوریکه (( معیشت با ت )) در فلم (( آرت )) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصریند آشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایی تا گریز است پاخسود را

بیاد هوس و وسوسای بسیار در و مانند یک راه رفشارکند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورد سازگی خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بدنیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام وسوسای متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوک انسان در قیاب آن واضح میشود.

به همین گونه اگر فلم (( سلسله )) از ساخته های (( پائس چور )) بد قسمت شد، فلم (( وینای )) موصوف به گنگوری فلم های (( پاورکن )) مربوط میشود. زنی از دست پدر مستغیر خود شوهرش را زها کرده. باقی زندگی اس را بیوه گونه سپری میکند. جقدر خوب می بود که دایر کتر روی برهنه سازی دختر فلم اصرار نمیکرد. اگر (( کیسی ))



# خبرهای ورزشی

## سفر دوستانه و مسابقه جالب

تیم منتخب هاکی که جهت انجام يك سلسله مسابقات و تمرینات مشترك هائز اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند ۱۰ این تیم در مدت اقامت خویش يك سلسله مسابقات و تمرینات مشترك را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند . همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترك، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند . نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید .

تیم منتخبه هند بال بمران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترك ، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند . طبق پلان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیر سنین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دستند - تیم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت .

همچنان مسابقات انتخاباتی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گیر و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود .



مصاحبه از حسینا حافظ

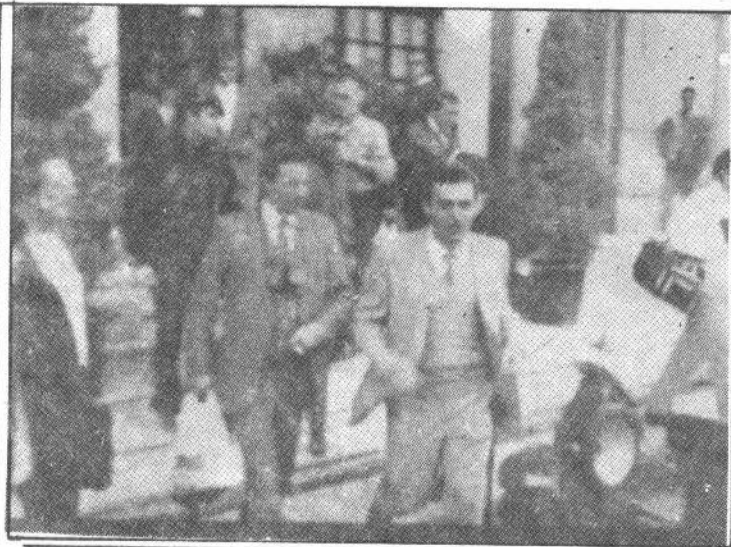
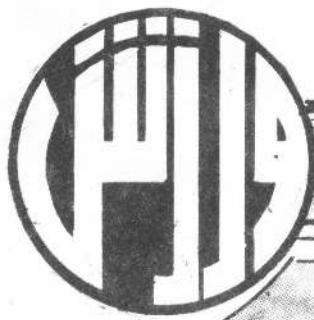
# قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهتر شدن ورزش در کشور چنین گفت : (( ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده ، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآه انداخته شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد . نبودن قانونیت در ورزش وعدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی ، لباس وغیره ضروریات آن - جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار میاید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند . چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدستور من ورزشکاران قرارداد نمیشود که این خود گواه بی توجهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل ، نخبه ترین آن محسوب میگردد ۱۰ این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود ۱۰ اما بنا بر تلاش هرچه افزون ، کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چگون (با سکتبال ، والیبال ، بینک پانگه و اتلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپوش نموده است . از آنجا که بهترین ورزشیده ترین چهره های ورزش عضویت کلب آمود دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند . چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است .

یکن از مسولین کلب آمونظرش





# تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت د رامتیک داد عبارت بود از مساب و بی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز می توانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازید می رابدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانند لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک نداشت و لسی کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف د ر سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات (( تاجگذاری جهان )) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام (( با پس )) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نورامتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سویدنی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاس سریروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

د رسال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقابت آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پییم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زنده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

# این صفحه را مردمان جوانان

## مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیدگی و بلندرفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض ترشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلیه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، در این حالت اکلامپسی (Eclampsia) یا بحالت اکلامپسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریک در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلامپسی خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر و ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیدگی و بلندرفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمسک کند.

## خانمها و آقایان! بیستش از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh منفی طفل وی زنده به دنیا می آید و اما بعد از آن اطفال بعدی مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

## ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصویت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استحالتهای حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی را نزد جنین هاگردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد.

ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع هم آن حیوانات است و بصورت دوا نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

# اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

شالی قطعات فولادین را پیدا نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل تولید گردیده بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره های دایره ای حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و یاد مقبره سردار نظامی چینی زو-جو (۳۱۶-۲۶۵) قبل از میلاد دستکاری های نفیس نقره نگارنده از مواد فلزی موجود است که بر اثر طیف وسیع از تجزیه و تحلیل ثابت گردید که مواد مذکور دارای ۸۵ فیصد المومین می باشد . بالاخره به هگنان مبرهن است که المومین در سال ۱۸۰۸ کشف گردیده است .

### ایاکشیای انسانها مخفی نگه داشته شده است

نیوتن عقیده داشت که :  
(دانشمندان بزرگ اند مانند آنند که جهان ناقد اسرار نیست ولی باید دل طبیعت را گوید و اسرار آنرا بیرون کشید تا جهان را از خطرات بزرگ وارمید .)

عده از روشنگران باستان - تلاشی روزی نه تا انسان اند - پیشند و امکان دستیابی به اسرار نیاید .  
مثالهای از این اسرار مخفی و علم انسان امروزه را یاد آوریم :  
در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحقیق گرانمایه ای دست نویسد دانشمند بزرگ قرن ۱۳ میلادی یهود جرمن را در ریافت نمود که بشکل شفریفرس قابل توضیح نوشته گردیده بود . مدتها در آن کشف تیلیفون گادی متحرک دستگاه پرند و وسایل اختراعات انعکاس یافته بود که صفحات دست نویسد آن ۲۰۴ ورق را احتوا می نمود و هیچکس اسم از ریاضدان ، تاریخدان ، منجم و حتی شفرخوانی نظامی نیز موفق به خواندن آن نگردیدند .

و یا چگونه معماران هم توانسته است در امپراطور فاصله زمین و آنتاب را مطلقاً بداند عقیده می نمود منجم فرانسوی ارتفاع اهرام (۲۸۰۸۱ متر) است همان فاصله وسطی زمین و آنتاب اگر در حالت اصفری این فاصله ۱۴۷ میلیون کیلومتر و راهی ۱۵۲ میلیون کیلومتر باشد حد وسط آن ۱۴۹ میلیون کیلومتر تقریباً معادل ارتفاع اهرام است در حالیکه این فاصله را کوبرنیسک ۹ میلیون کیلومتر و کیپلر ۸ میلیون کیلومتر تصویر می نمودند .

سلاح های غیبی خدا  
ای انسان باستان قادر به سلاح های مخرب بوده است ؟  
در حماسه های هند باستان

مها بهارتا که پارینه سه هزار ساله دارد از سلاح های مرگ زا سخن می راند گرچه برای انسان امروزه تصویر انفجار آن شگفت انگیز نیست .  
انجا گفته میشد که (گلوله های درخشان واری از دود به هوا پرتاب گردید) ، (براقی ظلمت چادر افکنده) ، (اخگر بدون دود در ره جا توده شد) - (تمام نیروی قهار طبیعت را خشم فرا گرفت ، توگویی آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمی فرا گرفته همه جایرتب و تساب است . . . .)

در هند این اسلحه را (سلاح برهنه) و در آمریکا جنسوی (ماشک) می نامیدند بعضی از کاوشهای باستان شناسی در استعمال این سلاحها است که آنرا میتوان محکم دانست . دیوار های قلعه دن دامک و واکوس در ایرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و این اثرات در قطعات وکلوخ های سنگ - خاراکه در دیوارها از آن امار گردید بودند دیده میشود . سنگ خاراکه فقط در حرارت بیش از ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد میتواند به کلوخ تبدیل گردد . شاید در این محل سلاح باستان استعمال گردیده باشد و یا در آسیای صغیر در ریاتخه - هیتی ها که بوسیله حرارت فوق العاده بلند مضمحل می نمودند گردیده است و یاد رنج های مرتفع بابل (همان برج نرسود) کیسکه که حضرت یوسف از اینها گذارده است بابل نامیده کیسکه فروریخته است . هنوز سوال موهوم است .

### انسان هوانوره :

در سال ۱۸۹۸ میلادی سدل قدیمی مرغ پرند یا (مرغ فرعون) که پیشینه دو تنم هزارساله داشت از مصر بدست آمد - زمانیکه کاپی بزرگ بدل تهیه دیدند معلوم گردید که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هواپیما های امروزی میباشند در خود داشته است .

روایات درباره الچه هوانوره - مانان که توانندی بلند شد نیه هوا را بوسیله (هراپه های بالدار) داشته در حماسه های مردمان جهان زیاد موجود بوده است . مثلاً در (ویدایا) حتی دل نهارت های مخصوص (ایمانا) و (آتمهترتا) که مفهم دستگاه پرند و رابیان میدارد موجود است که در حماسه ها تا حد کاپیت بدین شرح آمده است (هراپه های آسانی می درخشیدند به مثل آتش در

# مونزولی په آوازو . . .

د (۱۱) مخ باتی

اداری لپاره د هغه پرتوان خبري آتري کښي . آواز په عامه افکارو باندې د ملنډو وهلو امکان برابروي . خو زیاتره داسی پېښي چې آواز په هغه جا په خلاف شرحه کښي چې پخپله د هغی په خپرولوبیل کوي . د آوازي رسواکول د زیاتې بانگ تر لاسه کولو امکان برابروي . د ساري په توگه . فرانسوا میتران له هغه آوازي څخه چې د هغه په باپ د هغه د جمهوري ریاست له هماغه پېسل څخه موجود وه چې کواکي هغه د سرطن په ناروی اخته دي . په بري سره خلاص شو . په دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومړي هغه بولتن چې د شپږ ویاشتو په اوز د وکی یی په منظم ډول فرانسوا میتران د ریختیا په باب اطلاع ورکوله او دویم داجسی د جمهوریت شپږ څخه طبع او توکی کول . مثال په ډول هغه ویل : (د دولت یعنی مشران د پوره ناروی څخه برخمن دي . یعنی غوښتل چې ما هم په دغه لست کې شامل کړي . خو باید احترام وکړم چې د پیرک داسی پېښي چې پرتوچي (مطعمه) وکړم . . . .) د هغو آوازو خبر له چې د سیاست په برخه کې خبري دي . د هغو د انتخاب محدودیت ثابتوي . د توپنی په باب آواز له رواجی او د ایسی آوازو څخه گپل کښي . یعنی تاریخ پوهان بدې عقیده دي چې د توپنی مفکره . د روسی ناروی او ناقص فکري ودي نتیجه ده . زه باور لرم چې تاسی به له هغو آوازو سره چې د پت عموک او یا پتی ډلی په باب له آوازي سره چې په حقیقت د هیواد چاري اداره کوي مباحث شوي یاست . دا آواز د هغو کسانو علاقې وړ ده چې سیاسي ژوند د نانعکود تیاتر په شکل مجسم کوي . خلک داسی چې لکه په تیاتر کې ژوند کوي او پخپله په خپل ذهن کې د پردې شاتر - سپوږمې چې د هغی تر شاد هنرکسانو اصلی خبري شته دي . چې په صحنه کې په حاضر وکسانو لویي کوي .

۰۰۰ موز همیشه پدې نظرو چې آواز - لنډه گراهی ارحاقات دي چې باید پر زور هیره شی . فکروکارو چې د ډوله پیرو اطلاعاتو د رسایلو بر مختیا به د هغی خبریدل پای ته ورسوي خو مطبوعات خپل نزولی تگ لوري وهی . له هغو کسانو څخه چې پوهیزي هغو ته چې نه پوهیزي . آوازي تل له راد یو . رومیانو او تلوین یون سره موجود دي وي او د بشپړ وینکی وسیلې چې ټولنه ورته اړه لري . نقش تر سره کوي . پر اطلاعاتو تپاندي د کترول نشتوالی . د امینوکسانو بی با وړی ریا وړی . خود نورو لپاره داکار د انتقاد د نشتوالی . سامنور پتوالی او د هغو اطلاعاتو تر لاسه کید و په مانادي چې با پېسند و ساتل شی .

فرانسوي ټولنپوه د دې پوښتنې په جواب کې چې داسی معلومې دي چې تاسی د آوازو موجودیت بلوي یاست ویل : آوازي په ټولنه کې د کرکچ د له مینځه وړ لولپاره برروي دي . زیاتره خلک په خپل ټول عمر کې بدې باورې چې هغوی ته ټول څه نه وای . ۰۰۰ کله چې زه سهار د فتر ته راحم او له خپلوهنگارانو څخه پوښتنه کوم چې څه نوي خبرونه دي . هغوی ماته هغه څه چې پرون شپه په تلوین یون کې وونه وای . بلکې هغه څه چې پرون شپه نه وویل شوي وای . په هره ټولنه کې خلک په خپلو خیالونو نسبت هغه څه ته چې هغوی ته یی وای . دغه دي .

آوازي کیدای شي د قدرت لپاره یوه وسله وي ځکه کولای شو هغه په اگاهانه توگه اړ وکړم هدف لپاره وکارو . خو زیاتره آوازي د قدرت د مقاومت وسله وي .

### اپاگه ای شی ټولنه یی له آوازي وي .

کولای شوی په قطعی توگه جواب وواچو چې نه . دا په بدې مانا وای چې خلک کولای یویل سره خبري کول بریسی دي . او یاد اچسی موز په یوي پاکي او ساده ټولنه کې ژوند کوو چې ټول هر څه د یویل په باب پوهیزي . . . . د ټول خواصیت وي چې خراب څه پتوي او د پتو شیان په باب خبري کوي . خو خلک د نیمگړ تیاروله موجودیت څخه خبر دي . یوازي په جنت او د وڼج کې یعنی هغه څه ای کې چې هر څه روښانه دي او هر څه هرجا ته معلوم دي . آوازي نشته دي . آوازي پورکی یی دی . خو تاسی بدې دي . . . . د آوازو د بندولو پورته وسیله د هغو په باره کې ویل دي . کله چې د هغوی په باب چوپه خوله پاتی کښي هغه لازماتی حقیقی په نظر راوسی خوره به داوي چې په ښکاره او علنی ډول حالات و خپل شی او روښتیا و ویل شی . کله چې واقعیت تغییر وکړي آوازي هم بد ليزي . غلطیت د زیاتره آوازو د له مینځه وړ لولپاره لاره ده .

شب های تابستان)) ، ((لبه سا ستاره د نیاله د ارد راسان بیکران)) ، ((این بالهای صافه آسای انعامت که مزایه رایبه حرکتی می آورد . زمانیکه او به پرواز می آید زمین را روشن می نماید))  
شکل داخلی آن در صورتی که در هراچنین ترسیم گردیده است (اجسم باید بزرگ و محکم باشد . از مواد سبک استفاده گردد . کسبه شبا هت مرغ بزرگ را هد ۱۰ انسان در داخل آن نشسته پرواز نماید)) در نسخ قدس من تپتی د سنگا - برنده بنام ((برواید های سا - نو)) یاد آوری شده است .  
قبلاً درباره رها خفا گد اشتباه آگاهی ها و کشفیات انسانها معلوم - مات ارایه گردید به حال حکایت از ((هراپه برنده)) و ارتباط آنرا با بنهان کاری نقلی می نامیم .  
د زمان امپراطوری چین تا - ۱۸ قرن قبل از میلاد د چین شخصی بنام کی کونگه شی مراب - برنده تهیه دید موبوسله آن - پرواز نمود تصادفاً باد آوری به ای - لت مجاور انتقال داد و مقابل - امپراطور جهت جلوگیری از آفتای اسرار امر اندام انرا صادر نمود . قابل یاد آوریست که در بسا از نسخه ها آمده است که بسرای اهداف نظامی از راه استفاده میگردید به استهرازه کیهان امکان بد پروده است ؟  
ایامردمان یکی از مدنیته های بشری توانندی پرواز در کیهان را بنظور دست یابی به د پگرسایر است داشته اند . مشکل است که پاسخ به این سوال ارایه نمود زیرا مساله بیشتر تخمیلی است تا واقعی . در منابع باستان و مخصوص نسخ سانسکریت آمده است که :  
((بوسله این دستگاه ها باشندگان زمین به نفا پرواز مینمایند و باشندگان آسمانها به زمین فروتابند)) و بعداً گفته میشود که :  
((میتوان به سوي سیستم شمسی و دیگر ستاره ها پرواز نمود))  
در کتاب مقدس بر عهد عتیقی آمده است که اناخ برای زمان معین یکی از زمین مانند ها به نفا پرواز نمود و رانجاو - معلومات استقرونی که درباره نظم و حرکت آفتاب - علل کاهش روزها و افزایش شبها - سالنامه قسری مراحل حرکت محتاب راکب - نمود . زمانیکه اناخ به زمین بر - گشت اطفالش پیرو سال خوردن - شده بودند .

د اکترو رو به مریض کرده گت:  
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:  
بلی د اکترو صاحب، من گنگه  
استم.  
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

## میپون

مرد مستی نیمه شب  
وارد میخانه شد. عده درد دست  
چپ و عده در سمت راست  
نشسته مشغول نوشیدن شراب  
بودند.

مرد مست که از همان نگاه  
اول از حاضرین بدنش آمده بود  
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف  
راست نشسته اید وای میپونهای  
که طرف چپ نشسته اید، سلام!  
درین میان یک مرد قوی هیگل  
که طرف راست نشسته بود باقیان  
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص  
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین  
که من خرس نیستم.  
مرد مست بدون آنکه خودش  
را ببازد جواب داد:  
خوب، اگر خرس نیستی، برو  
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

## باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس  
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟  
تمام شاگردان دستهایشان  
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:  
چرا تو دستت را بلند نکردی؟  
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من  
گت است که وقتی از مکتب رخصت  
میشم مستقیماً به خانه برم.  
فرستنده: پروین خداری

## عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -  
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور  
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد  
که مادر این خانم چند سال  
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح  
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که  
آیا مادرتان هنوزم در همان  
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

## درد دل

مردی برای دوستش درد دل  
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب  
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال  
در کنارم با خوشبختی زنده گی  
کردم. اما آنسوس که در یک چشم

بهم زدن همه تلم شد.  
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟  
اولی آهی سوزناک کشیده

گت:  
هیچ، بعد از آن با هم عروس

کردیم.

فرستنده: شفیه نوری



دانشیار

## به هر سو بنگری...

خوشا هشرت سرای کابل و دامان کهمارش  
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میپرسی  
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن  
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم زینت هوشش، لیک اینقدر دام  
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کم از طعام هوشش رفته  
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسوارش

تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان  
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تینگی و ترافیک است  
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند  
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش

خداوند احوما میران شاریالی همد رحله مصروفند  
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع

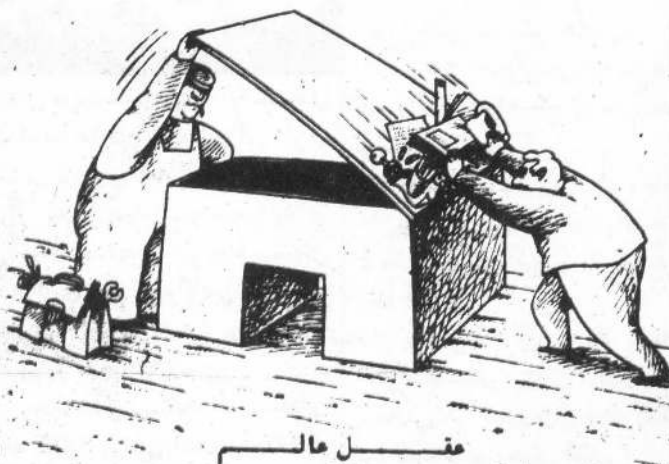
# انتقام

شخصی به يك رستوران است  
داخل شده به صداي بلند برسيد  
حسن گيست ؟  
هیچ کس جواب نداد .  
داخل رستوران د بگرشد .  
باز به آواز بلند صدا زد :  
حسن گيست ؟  
باز کسی جواب نداد .  
به صداي بلند تري برسيد :  
حسن گيست ؟  
بالاخره یکی از مهمانان  
گفت : من حسن استم .  
شخص اولی يك سیلی محکم  
به روی آن شخص نواخته از  
رستوران خارج شد .  
همه مهمانان خندیدند به وی  
گفتند :  
او برادر، آنرد بروست  
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی  
چرا ؟  
آن شخص گفت :  
من هم دلش را کاهاندم  
همه پرسیدند : چطور ؟  
گفت :  
به خاطرکه من حسن  
نیستم .  
لیلا فرصت و شکیلا صدیقی

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بيد است .  
♦ ♦  
اگر گل نيستی ، خار باش .  
♦ ♦  
اگر دنيا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند  
پايش است .  
♦ ♦  
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو  
بگويد .  
♦ ♦  
شنيدن کی بود مانند خوردن .  
♦ ♦  
ماهی را كه هروقت از آب بگيري ، نه تيل است  
نه برقی و نه چوب .  
تعيه كننده : فریبا واحدي

# بازهم ضرب المثلها مطابق به شرایط



عقل عالم

## ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای  
آب ، از دهنش هوامیاید .  
حلم : کلب ورزشی  
سرك خياه : محل تانای رانی  
دورستان :  
تنگر : خواب در پشت میرز  
تعمه :

گیمول : بوشی که میان  
آن آرد و میوه نخود باشد .  
تعیه کننده : اسمعیل برهان

## بازهم مثلا

روزی ملا نصرالدین داخل  
یاهی شده شروع کرد به کندن سیب  
در همین لحظه یاضان آمده گفت :  
حالت نیی کنی که سبب هارا -  
میکنی ؟  
ملا بلافاصله گفت :  
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟  
یاضان جواب داد :  
این گپ را بیان گپ چی ؟  
ملا گفت :  
برو برادر ، از گپ میخیزد .  
فرستنده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش  
مروسی ، نمبر بلیت های موتر را  
نیز با گل می پوشانند ؟  
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر  
دولتی است .  
خیر احمد همزم



# شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم  
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم  
توان عمر میباشد تماماً اگر بود لتایبش  
معلم آنکسی باشد که حق ، جنت کند جایبش  
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش  
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیباپیشش  
♦ ♦ ♦  
هر که رانا امیدي های دنیا میکند  
این غریب بنوا را اکس و دلنا میکند  
A و B زیر جذم کرده و گفت جان نخواهی بود  
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند  
فرستنده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی





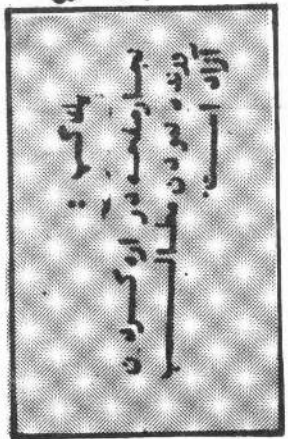
# عشق رادیویی

گرمند د خترکی بود زیبا روي خوش سرشت .  
 از دود مانی شریف و امیان ، مال و منال به شماري فراگرد خود د اشتهی و خدم و حشم فراوانی در حرمت او خدمت او را کردی .  
 راهی لبین قصه نه از زمانه های کهن گوید ، بل چند سال واندی پیش که از تلویزیون فقط نامی بود ولیک از راد یو وجود ی؟ مرض و طولی .  
 د خترک رانیز راهی یو گ کسی بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور د راجع حرمسرا اباوریدی و خود راد رگوشه گکی ازلم تا شالم مشغول د اشتهی و کیف بردی ، - چر و ناکه اندر آن سنین هرکسی راجنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی د ستیاب گردیدی .  
 هرلم و هر شلم برنامه ها راد نبال کردی و بسندیده پارچه های چه منظم و منشور نبشستی و ثبت کردی .  
 از همه پیش او را علاقه مندی بیافزودی بایک نطق خوش آوا .  
 همه برنامه ها کان نطق راد ران راهی بود و کارکی به شادی بشنیدی و لذت بردی و بدان -  
 چنان د لبسته شدی و خوگریدی که کست هاهمه مالامال از آن آوا شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی از آن نطق در راد یو میسر نبود ی از آن استمداد جستی و هطشش بنشانندی و هم آرزو کردی کسه ایکش ، او رانیز راهی بود اندر راد یو تا خود نمایاندی .  
 د لبستی بد انجا کشیدی که د خترک بر سفح نبشستی و طعم لذیذ خوردی و آرزو بردی تا وی را کنار بودی . تار سدی میسر گشتی و سپس لقمه پی بخاطرش فروریدی و یادش گرامی د اشتهی . القسه کار بد انجا کشیدی که بدستکار تکمی تهیه دیدی اندر لفافه پی زیبا باشاخه گل آد پنش بستنی و در آن نبستی که تحفه ناقابل

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک امیان زاده بسپردی و بازگشتی .  
 د یگر بار نیز حال بد بین منوال گذشتی و اضافه بر آن پوشیدنی گکی ضم لفافه بد انجا رسیدی .  
 بار سوم باز بدان منوال لفافه راشیشه مشک همراهی کردی تا آنک از متاع فراتر شدی و به سکوا نکشتر رسیدی کان نطقک شادمانه گشتی و خوشنودی نهزودی .  
 القسه د خترک تا ب نیاوردی و روزی گیسو بر بستنی و بدید اران نطق شتافتی .  
 همینکه بدان نزد یکی رسیدی از موتر پیاده گشتی و با چند گام خود بان درگاه رسانیدی .  
 ازضا که نطقک خود بکنار د روزه ایستاده بودی ، تا آن زیبا روی بدیدی سگرتک از لب پیس زدیدی و گامی به جلو نهادی .  
 د خترک چو آن مرد ک بدیدی احوال آن نطق گم بیرسیدی و جویایش شدی .  
 نطقک با قندکی کوتاه ، چهره نازیب و سرکی پی مو ، خود را بدان د خترک معرفی کردی و احترام بجا آوردی .  
 د خترک که آن هیولا بشناختی ، چشمش سیاهی گرفتنی و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی ساکت ماندی و هیچ نکفتی .  
 لحظه بعد رخ بر تافتنی بی درنگ به موترک سوار شدی چون تیری از آنجا بگریختی و به قفا ننگرستی .  
 نوشته : همایون مجید



بدون شرح



## از شمس تبریز

وزیر گت :  
 هزار دینار بستان ، و این حرکت که شنیدی باز مگوی .  
 هزار دینار بستان ، گت :  
 بد اند این بد که وزیرها کرد ، من رها کردم .  
 ارسالی :  
 سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

# واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس بالا شد بجزرد بالا شدن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند . با عجله خود رابه اورسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذشده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود و . . .

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

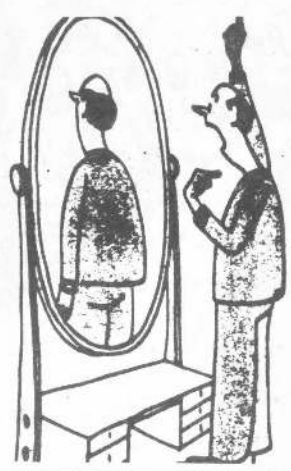
تمام لکچر داد . پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تونی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د بمانم و از راحتی خود بگذرم و گذشته از ان من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم . پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست . و از همه مهمتر شما میوه آینه د و عصای پهری ما استید . . . . .

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینهار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سرمی سوزی گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی . خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس . ملافاصله بکمر راروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرمنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه گپ فهمم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که . . . . .

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرنکو . می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

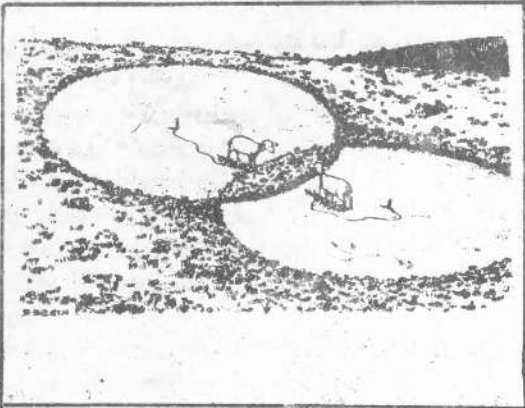


## عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین هامراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواه مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد باخشم

## اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام (( بچه های )) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند . در غیر ان حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میروید ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .

ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





# څه ليدلې لي څه اوريد

# د سجاد هفتي

هفتي وال  
پنځ

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د نونونو په لکه کتابونو د سودا کچورې جوړولې ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله يې په ټولگيو کې زده کوونکو ته نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : يوه اتمه پخه څښته په اتمه افغانۍ ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مراقبه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې له کورونو څخه اوکتافات را ايستل او د بيلو په لاره کې يې اچول ، څو څو نول د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وځي تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : د کابل په ښار کې يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغانۍ ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د پرض افغانۍ اعلان د پخ له پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د واده په کارت کې يې ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانو له روستلو معذرت غواړي ، څو له هري ښمې سره د واده او د نري ماشومان رافلي وو او د واده فضا يې په کوچوکي د کافد پزان نيولې په فضا بدله کړي وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : د سبا وون مجلس د پنجاړه په هتې کې د تنگه توب سودا تر څنگ يو پوټوکي طنز د استازونو هم پلورلو ته وړاندې کوي ، که د ارښتياوي نو د هتې بازار به نور هم تولد شي .



# يووازي پني هيله

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل :

زما يوازي هيله د اده چې لاري بندې شي .

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې د غوښت پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل :

زما هيله د اده چې د زار اوږې غوښت د غوښت د غوښت نوم تيري شي .

له يو متکرر لرونکي څخه مې پوښتنه وکړه ، چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل :

زما يوازي هيله د اده چې ليلاس او وطن اجناس د خار - چې کافد به چوا اجناس په نوم وپلورم .

د کوشې له پوهنيزال څخه مې پوښتنه وکړه ، چې ستا يوازي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل :

زما يوازي هيله د اده چې د کوشې ماشومان د خپلو ميندو د ستکولو نه او د پلورنو جيو نه ووهي .

# د يووازي هيله

يوتن : ولې راد پوښ او تلون پوښ څېړونو ته د نارينه رو په نسبت ښمې د پير لیکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يو او تلون پوښ کې خبرې پيري دي او - ښمې هم پيري خبرې کوي .

يوتن : دا د ويا په چې د ښاره شيد و پلورن پيوکې اوبه په شيد وکسي گډوي ، او که شيدې په اوبوکې .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکې گډوي ، دمک چې لسه شيد و څخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد و څر رنگ ورکوي .

يوتن : ولې د کابل په ښار کې د نل په صحن او پوموتر او د سپند په ناولو او بو ترکاري مينسي .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټر کې چې په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د نل په صحن او پوميناهل شي .

يوتن : د اروا په چې د پير لودې پخوونکي مهارت په څه شي کې دي . بل تن : د لودې پخوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه څانه لودې راوباسي او په دې لودل د لودې وزن لسو پ ونيس .

يوتن : وايي چې : کلال په مات کډولې کې لودې خوري ، اوس دا د ويا په چې ولې يې په روغ کډولې کې نه خوري .

بل تن : دا څرنگه چې مات کډولې څوک له هغه څخه نه اخلي .

# کرايي ویستان

## طنز

خوبه زړه کی بی د نازېري د اوز د واوسکلو ویستانوبه باب کلکـ  
رخه لړله .

شهنازي به چی هرخوبه خپلو ویستانوکی ز منخ وهله او په غوړ و  
به بی غوړ ول . نه اوز د بدل . د هغی ویستان د نازېري د ویستانو  
به خمېر نوم او باسته نه وو . بلکی د شگانه دغشوبه خیر کیژ اوس نمکه  
وو . هرخموره به چی اوز د بدل . هومره به بی مزي کیدل .  
کومه وړخ بی له نازېري څخه پته د یوې بلې خورلندی په مشوره  
د نار په یوسینگارځای ( ارایشگاه ) کی خپل بېراوچر ویستان قیچس  
کړي وو . اوبه ناڅایې توگه دغه قیچی کړي ویستان ورسره پسه  
وسپیدل . کله به چی شهناز او نازېري په لاره کی جوړه روانی وي .  
نو هوانانو به د پخوا په خلاف د ویره نازېري ته نه کتل لکه شهنازي  
ته به بی چی دخوند لارې تپولې .

اوس نو د شهنازي رخه د نازېري زړه ته ولویده . خوب بی له  
سترگو والوت او شپه وړخ په دې فکر کی وه چی څنگه شهنازي ورځنی  
د نظر بازو سترگی وار ولی . اوبه کوم طلسم بی میدان ورځنی وگاڼه .

نازېري د شهنازي دغه لاسبري د سینگارځای په قیچی کی ولید .  
نوخکه بله وړخ سینگارځای ته لاره او خپلې وړېمنی زلفی بی په  
بیخ کی قیچی کړي . د ویستانوله قیچی کولوسره نازېري تردې حده  
بدرنگه شوه چی په لومړي نظر لید لو عبدال وړځنی په کوڅه کی مخ  
وار اوه . د هغی په جکی او پنگړی تن پورې ږړکی او لنډو ویستو  
سرداسی بڼه وړکړه . لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی په بیخ کی  
پوته ویاسی . په هماغه لومړي وړخ د کوڅی شوخو هلکانو د هغی په  
لغږ سرورې د گنجی نوم وینلاره .

نازېري په خپله هم په خپله اشتباه پوهیدلی وه . نوکه چی کله  
له سینگارځای څخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .  
نوله خپلی څیري نه ویریدلی وه . که هرڅوی په خپلواوز د ویستانو  
یسی د مخ غوندې د افسوس لاسونه وروړل . گټه بی نه کوله . د هغی  
سرخه د وړښویتنی نمو چی بیرته دې به یو فصل کی ویستان ورباندې  
راسمورشی . څلور بڼه کاله په کاروو چی بیادې د نازېري قیچس  
شوې ویستان زلفی تن . او د عبدال غوندې هوانانو زړه ونه دې پکسی  
رابنکیل کړي .

هغه مورزادې گنجی نه وه . اونه هم د کومې نارضی له کبله  
گنجی شوې وه . یو وخت می په یاد یزي چی گټو او اوز د ویستانو  
به بی له نړی ملانه لکه د تورو ښامارانو په خیر غمیزې تاوولی . تل به  
بی خپل اوز د ویستان د شاله خواغوته کول . اوز د وزلفسو  
کود به بی لکه اوزکی جارو په ملا هاخواو یخوا ښوریدله . د زلفسو  
په هر تار بی د عبدال غوندې د کوڅی د هوانانو زړه ونه زور ند وو . عبدال  
چی د سخی تورو یوازی زوی و او شل کاله کونډتون بی ورته کړي و  
تل به بی د نورو حملیانو تر مخ کله کله د نازېري په هکله ویل چی :  
د چایی نوریدن خوشیزي

زما بی خویندې د اوز د وزلفوتالونه  
که نازېري به په لاره روانه وه . او د شاله خوا به دې ورته وکتل  
نوحستا . بی زړه د رځنی د زلفو په لوموکی بند اوه . خو سخامخ د ویره  
ښکلی نه وه . سترگی بی فتی وي . خوراوتلی او د مخ په تناسب یو  
څه ویروونکی وي .

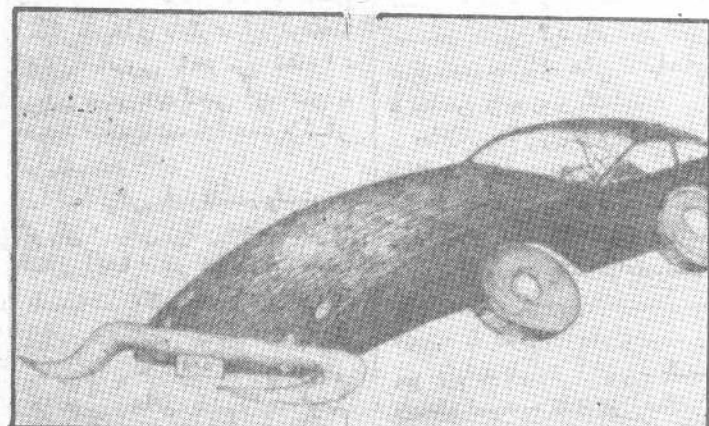
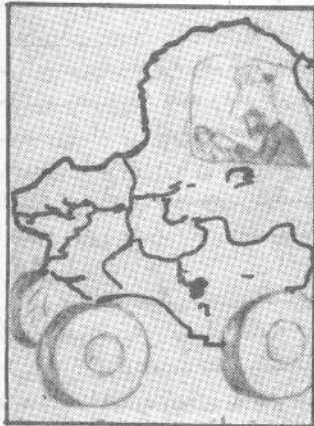
پوزه بی نړی او جگه وه . خوبه خوکه کی لکه د طوطی ښوکه راکړه  
شوې وه . په زړه بی خدای خال لگیدلی و . خو کړي شونډې یس  
منظره ورڅراپه کړي وه . په ونه جگه وه . خور د ویره پنگره او بی غونډو  
وه چی د خوانی په غوړ یدلی موسم کی بی لا د سینور سوبانه  
مالومید .

لنډه دا چی هرڅه بی ښکلی وو . خوله هرڅه سره بی یوه بدرنگه  
( (خوا) ) ملگري وه . مگر یوازی اوز دې زلفی وي چی په هغوکی کومه  
( (خوا) ) نه لیدل کید .

نازېري هغه وخت د عبدال لیونی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه  
او په خپله هوانی مغروره وه . هغی ته خپل بمان د چین ماجین  
ښا پیری ښکاره کیده . خوبه دې نه پوهید . چی د عبدال په خیر  
نورو هوانانو زړه ونه بی یوازی د خپلو اوز د وزلفو په محنتل کی ښکار  
کړي دي .

د نازېري یوه بله خورلنده چی شهناز نومیده . له ونی تپتیا و  
گردې مردې وه . په ښکاره به بی له نازېري سره د زړه رازا وښارگا وه

بانی به ( ٦٦ ) مخ کی



د کارتونون  
په ژبه

راه اتاقهای قایلها را بیست و هفت میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن میبودند. در این محیط همه قیامه ها یکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستار هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه ها ست و کارگاههای خیرین را میگیرد. او را رنج مرخصی های روانی و مخصوص رنج مرخصی (شوق عصب) زیاد میآورد. هم خانه هایش میگویند: (میرگی) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تفریح میگوید: (آقا یه راضی بسازین که مره از اینجا بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خورشیدم و...)

حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیک از همخانه هایش تغییر نمی آید. شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری باشد. با شنیدن دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلاً تحت تدابری است.

راه اتاقهای قایلها را بیست و هفت میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن میبودند. در این محیط همه قیامه ها یکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستار هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه ها ست و کارگاههای خیرین را میگیرد. او را رنج مرخصی های روانی و مخصوص رنج مرخصی (شوق عصب) زیاد میآورد. هم خانه هایش میگویند: (میرگی) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تفریح میگوید: (آقا یه راضی بسازین که مره از اینجا بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خورشیدم و...)

حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیک از همخانه هایش تغییر نمی آید. شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری باشد. با شنیدن دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلاً تحت تدابری است.

# دارالساکنین یا دارالمجانبین

در مرستون میزیست از دو واج نموده. و ثمره این عشق بیست و هفت است. محمدم علم فعلاً نیز در مرستون بحیث کارگردان میبندد.

خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست. در یکی از همسایگان اتاقها. او اضافه از نیمه عمرش را در دارالساکنین گذراند. زمانی در و طفلی را فرزند می گرفتند. بود که مرد و امروز آن مهایی است. در خدمت و رضی. دو پسر و یک پسر از خود نمیباشد امکان سفری به خارج را بدست آورده و فعلاً هر دو مصروف آموزش در خارج اند. آنها گلهای آینه گلزار و بدن خواهند بود. و خاله بی نظیر اکنون دو باره تنه او و راز چار فرزندش بسیر میبرد. درد نیای فقر همانقدر که دلغای مهربان و بزرگ میبندد. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون. برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود.

سراغ محل بود و با سردیوانه ها

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید.

زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالساکنین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در پی گرفته بوده است.

به حویلی داخل میروم محصل بود و باش مرد های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشسته، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خاریدن جانشان هستند. کسی گریبان خود را دریده و دندانها را به هم میفشارد، کسی فحش میدهد و همزمان با آن دیگری آواز میخواند و...

در اینجا آنها از هیچکس نمیترسند بجز از مرد ریش سفید یکسره نگران شان است و سالهاست که در بدل کارشباروزی یاد یوانه هاصرف یک هزار و پنجاه افغانسی مزد میبرد (مگر خدمت غیر از این وجود دارد؟)

اینها دیوانه ها، شاید رنج غمناک را نمیدانند، شاید از زنده گی در شواهر و شویاریان بیخبر اند. رنج بی خانه گی، گرانقیمتی متاع بازارها... در آنها محسوس نیست. در نیای دیگری دارند. از سیاهی هر یک شان میباید مشقات ورنجهای زنده گی سرنوشت شان را به جنون کشانده باشد. روی جلد هر کدام زخمهایی دیده میشود. ریش و سبیل شان نامرتب و موهای ژولیده ای دارند.

نورآغا پسر تقریباً ۱۷ ساله می آید و زخم را در کمرش نشان میدهد که رحم دیوانه دیگری با جاقوه کمرش زده بود. (ایکاش قبل از جاقوب بازی دیوانه مسوولین - جاقو را از نزدش گرفته بودند.) رئیس مرستون میگوید: (مراسم تدفین و تکمین جنازه هاد مرستون

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند.)

حینیکه دوباره راه بازگشت از مرستون را میگیرم، کوله بار رنج این هموعان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود برمیآورد. این سوالها در هم رامیآورد که چرا مرستونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از زنده گی این بنیویان سرگردان بیگانه است؟ مگر کسی باور دارد که اگر بی بناهان و بنیویان ما، یاری و دستگیری شوند، دیگر هرگز در جاده هاصدای (بدنه بنام خدا) ظننین نخواهد داشت. باز به دیده ام مسوول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است. نشود که برگ سبز مرستون ما بختک!

بر روی برگهای فرو افتاده، جاده گام مینماید و دوباره راه خاد، ایراکه خارج از این دنیا میخاموش و فقیر است. پیش میگیرم. ولی تا حال یک رنج میآوردم که چرا به گلهای پرمناست از هزاران ناله پشیمان

## ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)

ربط، ملوا، خلاها، ملواست از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میبرد. حرف های زیادی عبث زده می شود.

در رمان نمیتواند اینطور باشد: هر تار و هر پود و هر گره و هر نقی و هر حاشیه و هر متن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند. رمان نوعی بازتاب قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نوعی فشرده معنائیست. البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازیگران رمان کوتاه مدت زندگی در آنها هزاران و در رمان به صد ها نمیروند. لذا رمان نویس میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد. آنجا عشقه های خود روست و اینجا بریشم های تافته و بافته.

ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی انسانی در این نیست. در آنجا ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا، بلکه یکجا در همه حالات عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشده. اروی جادویی باهم من شده اند و رمان نویسنده گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از همه کسار برآید.

لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنای این از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، رویایی فراسوی مخالف باشم (ابداً) - ابداً! رمان غای واقع گرایانه، روشن را دوست دارم که مسئله مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و به آنطور ی که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نویسنده چیزی را که در پی وصف آنست کارشناسانه و پیشداورانه نمیشناسد و ادراکش از زندگی ماورا، عادی نیست، سرد میروم. باید حرم که این یک غول است. آن چیزی را می بیند که من نمی بینم. انجیزی را من نمیدانم که من نمی فهمم و قلمم در است. مراد رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید.

حالا این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد؟ این دیگر کاروست... نگارنده با تنوع سبب ها، کله ها، شیوه ها و تکنیک ها، صد درصد موافق و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است. با کدام (آچار) این پیچ را باید باز کرد؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد. آچار کل وجود ندارد. نه در علم و نه در هنر. اساس رمان نویسی.

## قرطاسیه فروشی شمیریز

تلفن ۱۱۱ از محال خوشی شما را توسط بهترین کسره ها می بندد.

تلفن ۱۱۱: انجنیر محمد عارف (مهندس)

قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد.

بقیه از صفحه (۷۴)

### قانونیت در ورزش

ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من وسایلی ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. در رپورتاژ کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

## قرطاسیه فروشی علی گلرین

تلفن ۱۱۱ از محال خوشی شما را توسط بهترین کسره ها می بندد.

تلفن ۱۱۱: انجنیر محمد عارف (مهندس)

قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد.

بقیه از صفحه (۷۴)

### قانونیت در ورزش

ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من وسایلی ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. در رپورتاژ کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

## تاجگذاری

بقیه از صفحه (۷۵)

یست و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شر تمام نماید.

اما اناتولی کارپوف (دور - تخته) اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی تو بودم و تخته نهایی را که نباید میبایختم باختم. کسپاروف همیشه به بازی خصوصیت می جانی میداد که از عهده آن خوب بد رمی آمد. نباید گفت که هر دو ی ما اشتباه میکردیم ولی در آخرین اشتباه کردم!!

حالا وقت است که درباره حرب - یف جدید کسپاروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانسی جهانی شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و رهنور هم حرف دیگری بغیر از آن

دور رحمان شطرنج دیده نمی شود. میگویند نوبخ یکبار در صد ساله زاده میشوند ولی تمام قهرمانان شطرنج معاصر اسامی بر استعداد بود. اندر تهن بیست ماد هر دو هم عملاً یک شطرنج باز جدید زاده است.

ماکر ایوی (متولد ۱۹۰۱) - میخائیل بوت ویشیک (۱۹۱۱) - واسیلی سمیلوف (۱۹۲۱) - ایگور ان بطروسیان (۱۹۲۹) - بارنسیس - سباکی (۱۹۳۷) - رابرت فیشر (۱۹۴۳) - اناتولی کارپوف (۱۹۵۱) - گاری کسپاروف (۱۹۶۳) که همه قهرمانان جهان بوده اند. زما - نیکه کسپاروف بوسر شطرنج جهان تکیه زد و عده داد که قهرمانی خواهد بود که همیشه توانایی بازی کردن را داشته باشد و این حرف وی تا بحال زنده باقیمانده است.

بهترین علاقمندی کسپاروف - فوتبالیست و تینیس میباشند. نظرسوری فوتبالیست تنها صحت بل حالت انسان را نیز خوب میسازد. کارپوف بغیر از نوشتن کتاب درباره شطرنج به ماهیگیری و شنا علاقمند است.

# ادبیات وزندهگی

## روزنه به گذشته‌ها

— روزی شیخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: (( یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب )) فرمود: (( بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نیتاده است. ))

— روزی شیخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد آمد بردگانی قصابی بگذاشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیک بود. قصاب آواز داد که (( گوشت ببر )) شیخ گفت که (( سم نیست؟ )) قصاب گفت: (( مهلت میدهم )) شیخ تاملی بکرد و گریان شد. گفت: (( ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو )) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱۰ هجری قمری تالیف شد. مواز نظریان فارسی، برخی وینش های زبانی و سبکی و همچنان از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می جویندگان جوان به نقل میگیریم.

## حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

(( حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر )) قدیمترین زنده گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ. ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند .  
 — در کدام کشور، کدام شهر یا روستا، در کدام خانه؟  
 — در کدام دوران تاریخی، رویداد های رمان میگذرد؟  
 — رمان خوب باید (( مسئله )) مطرحه، روشنی را در مطای خود حایز باشد. (مسائله یا مسائل) و این مسائل اجتماعی، یا مسائل فردی- خانوادگی باشند. این بسته است به دیدگاه نویسنده.  
 — من از رمانهای تخیلی علمی یا قصه های سمبولیک صحبت نمی کنم. نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از (( رمان )) داستان طولانی است. بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود. روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیر نویسنده) نمیتواند بنویسد. برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد. شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد. تا مطالب را خوب لمس کرده باشد. و قادر باشد، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

## درباره ماستی تعریف رمان



# دفترهای والری

# آدم خان در خانگی

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . د اکیمه ( مسعود ) نامی د پستویه نثر نیکی ده . مسعود د عبد الله خویی اود بنه قلم خواند و . به ( پستانه شعر کبکی د ده . سوانح بیان شوی دی . د مسعود د ژوند وخت بی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی ( ۱۰۰۰ هـ ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نژدی دی اود دی مکتب تابع او مقلد معلومی ی . مسعود هم د دی د وړد نثروه شان نثر نیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خو عبارات یی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثروه نمونه :

ادم اود رخود یوقبله گفته پیدا شو بعد له هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقبیراقتی نعره یی وکره . حسن خان روپیل به د اوم یوقبیرانودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق ووی اودعانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرماوه اوسئ خرماورله ورکړی چی واخله دایوه خرما پخه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او . او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما یی خویره . د وپس وغورخولی . بعد له یوه کال خوی یی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم یی ادم خان بری کینیبود الخ )

دادم درخوکیمه به پوړوشعر ونوچارنیتیاوالند یوکم هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو درخانی به په سر توری گم پید له

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا . . . . ( ( عرف ) ) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شده ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهیم . بلکه آنچه انجام آن کاری است که دیگران قادر نیستند انجام دهند . چه نویاشد وجه کهنه .

کارنو آسانتر از کار کهنه است . زیرا انجام کار کهنه ایچسان میکند که انسان چیزهای بی بد اندام را زواری چینی . احتیاجی نیست . همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری ) ) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس ، اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تما . د مهای عاطفی وغیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش ، نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقالی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بغرنج تر است . در زندگی خیلی نهرها هرز میروند و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه ( ۸۴ )

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها رابه صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ( ( قالب ) ) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عموزمیکم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر ، قسمت اعظم کلمات هر زبان ، هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی ربح نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاس نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکن .

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری دود میکرد به قول خود سر ( ( بین چراغ و آفتاب ) ) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه یی یا حیسی می نوشت . حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون ( زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز وغیره . . . ) بحث کرده بود .

همسر والری پس از مرگ شوهرش این دفترها رابه کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ ( ( مرکز ملی تحقیقات علمی ) ) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرا از هزار صفحه است منتشر کرد .

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آندها و حوادث زیاد ی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامید ارد سخن گوید . نای روانش از نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

# سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده  
اشترک کنندگان نعال انقلاب  
اکتبرسال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی  
نیز ضد رژیم قدرت مطلق -  
العنانی درفش مبارزه را بلند  
کردند . ستالین با تمام قدرت  
به فشار سیاسی و شکنجه های  
جستی بمنظور از صحنه خارج  
ساختن مخالفین خود متوسل  
شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم  
حد اقل اثبات حقایق بود . بنس  
بران ، در چنین شرایطی که نظام  
سوسیالیستی شوروی سرانجام  
پیروز شده بود و دیگر طبقات  
استثمارگر نظام اقتصادی آنها  
در کشور وجود نداشت ، ستالین  
مفکوره خود شرمینی بر تشدید  
سازو طبقاتی بمنظور رشد  
و انکشاف هر چه بیشتر سوسیالیسم  
لینن به پیش کشید . البته این  
یک اشتباه بود و نمیشد آنرا  
مفکوره حالی از نظر محسوب کرد .  
همین مفکوره بود که محور مناقشه  
اساسی فرارگرفت و راه انجام  
سلسله اقدامات جزائی دولت  
شوروی باز کرد . نظارت بر موقع  
طبقاتی کارگران منجر به سوء ظن  
عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر  
آنگار از زمین رفته بود و در عوض  
تشنج و تیره گی روابط دستگیری  
های جمعی و توطئه ها تقریباً  
همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح  
( دشمن خلق ) هر روز بسز  
زیانها بود . میلیونها انسان بیگناه  
با تهمت زدن ( دشمن ) و ( جا -  
سوسد ستگا های جا سوسی  
خارجی ) که در حق آنها حاصل  
میشد دستگیر شدند . با گذشت  
هر سال اینگونه انتقام حوش ها  
افزونی میگرفت . در میان نخستین  
قربانی این توطئه ها مسئولین  
کارآموده و آیدیده حزب ، اداره

چیان صادق امروقتصادی ، -  
دانشمندان لایق و دانشجویانی  
شامل بودند که جرئت اظهار نظر  
را بخود میه اندند . علاوه بر اینها  
قوماندانان و کمیسارهای سیاسی  
اردوی سرخ نیز از این توطئه  
های نصیب نشدند .  
درین نوشته میخواهم در مورد  
سرنوشت افراد اخیر الذکر  
مطالبی را بیان کنم زیرا هدف من  
متقییم که به استثنای تصفیه  
سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است -  
بستان نومید کننده و تروازیک چون  
تایستان ۱۹۶۱ وجود نخواهد  
داشت و این درست زمانی بود که  
نازی ها بر قلمرو شوروی تجاوز  
کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در  
هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو  
لیننگراد ، ولگا و قفقاز را سازمان  
دادند . همه ای اینها چگونه  
می توانست اتفاق بیفتد ؟  
طبق اطلاعاتی که از طرف  
برید جنرال ا . ا . ی . تودورسکی  
فقیه ( الکساندر ایوانوویچ تودورسکی  
۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی  
رادر جنگ میهنی رهبری میکرد .  
ارسان ۱۹۱۸ عضویت حزب کمو -  
نست اتحاد شوروی را حاصل کرده  
بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه  
حیت قوماندان اکادمی بزرگهای  
نظامی اتحاد شوروی ایفای  
وظیفه مینمود (۱۰) رایه گردیده  
استه از جمله ۲۳ قوماندان  
اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی  
در آستانه جنگ ۵۶۹ تن آنها  
در معرض تصفیه و پاکسازی قرار  
گرفتند . ارض ۱۹۲۷ تأسیس  
۱۹۲۸ در حدود نیم از قوماندانان  
نظامی رژیم که تقریباً همه  
قوماندانان ارشد واحد های نظامی  
رادر میگرفت دستگیر ، زندانی  
یا محکوم به اعدام گردیدند . در  
نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۶۱ -  
( آغاز جنگ ) صرف ۲ نفر

قوماندانان نظامی از تعلیمات  
عالی نظامی برخوردار بودند .  
( ۲۷ ) فیصد آنها تحصیلات شانرا  
حتی در موسسات تعلیمات ثانوی  
نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده  
بودند . اکثریت افراد یک در اکثر  
پاکسازی از وظایف شان برکنار  
شده بودند برخلاف کسانی که  
جانشین آنها گردیدند ، با امور  
نظامی آنها آشنائی خوب  
داشتند . رهبری نازی در آلمان  
این مطلب را بخوبی درک کرده بود .  
تخریب فیزیکی و معنوی تیمور -  
پسین های معروف نظامی  
مدینه بزرگی بود بر بیکر قدرت  
نظامی . فعالیت های آنها منوع  
قرار داده شد و این کار طبعاً  
بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق  
نظامی را به کندی مواجه ساخت  
و آتربا عقب انداخت . بعدها  
در جریان جنگ ، سمن سراوان  
بخش داده شد تا روش ها و تجرب  
خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی  
قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی  
اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند  
نیود ، عمدتاً صرف خلعت  
توصیفی را داشتند .  
بسیاری از هم میهنان ماکدر  
طول زمان جنگ ، جنگیده بودند  
شکست های تروازیک سال ۱۹۶۱ را  
مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا  
قرار دین و انمود میسازند .  
تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت  
واحد ها چه از نگاه سوب و اداره  
وجه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشدند .  
تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق  
بندری صفحات غرب خیلی دیرتر  
انجام یافت . عملی ساختن بیلان  
سترواخذ و واحد های نظامی  
به تعویق افتاد . وظایف مند رج  
قوماندانان بسیار خلق در امور دفاعی  
که در شب ۲۱ جون صادر گردید  
بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی  
دیرتر جاه عمل پوشید .  
برخی از مردم به این دلایل  
چنین امره میکنند : در اوائیل  
ما با نقدان تانکهای عصری ، هوا  
پیما های سریع السیر مجهز  
ماشیند ارا و توپ های با قطر  
بزرگ و تسلیلات کافی رادپوشی  
مواجه بودیم . طرح تمام این  
وسایل هنوز روی میزهای طراحی  
نظامی قرار داشت . ای . اس . تیشه  
چنگو از مسکو می نویسد : (( تاریخ  
فروست نهایت کم بیامداد و این  
همه ترین علت عقب ماننی های  
مادر نخستین مرحله جنگ بسود  
نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸

البته ممکنست چون تمام کارها را  
بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ  
هر باری را می تواند بدون شکست  
ولی هنوز هم ما پایست آن عهد  
از کارهای را که خلق مسئولیت  
آنها بر عهده داشتند تفکیک کنیم .  
بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان  
آماده ساختن واحد های نواحی  
غربی برای عملیات و تنظیم آنها  
در خطوط جنگی بطور غیر مجاز  
و نابخشودنی دیر تر صادر شد .  
این فرمان هنگامی به واحد های  
نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز  
یافته بود . همه چیز در شرایط  
د شوارضی قابل یاور تحت ضربات  
سخت و کوبنده قدرت دشمن  
بی ریزی میشد .  
در تعیین و تثبیت زمان حمله  
آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه  
نهایت غلط صورت گرفت . ستالین  
کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت  
تصمیم گیری در تمام مسایل  
حیاتی دولتی را در دست خود  
قبضه کرده بود ، عقیده داشت  
که هتلر جرئت نخواهد کرد  
معاهده عدم تجاوز را که در سال  
۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا  
کرده است نقض کند و زوی همین  
عقیده خود حتی تا جون ۱۹۶۱ ،  
زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً  
تجهیز نوای شان در امتداد  
سرحدات اتحاد شوروی به اكمال  
رسانیده بودند ، امر را میسر  
تمام اطلاعاتی را که درین باره  
از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد  
شوروی بوی داده میشد ، ستالین  
آبرو و وکاسیون ( تحریکات )  
تلقی میکرد . ( اتفاقاً بسیاری  
از اجتهت های شوروی به ارتباط  
این موضوع در معرض تصفیه  
و یابودی قرار گرفتند )  
آری ، این یک واقعیت است  
که انکشاف و معرفی سلاح جدید  
و مهمات جنگی بطور نابخشودنی  
به کندی پیش میرفت و تروی نظامی  
در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات  
خیلی ضعیف بودند و برای این کار  
دلایل گوناگون وجود داشت  
نخست از همه ، کارمند ان  
جدید رهبری کمیساری اتحاد  
شوروی در امور دفاعی که بعوض  
کسانیکه در سال ۱۹۲۸ در معرض  
تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده  
قدرت تشخیص درست مشخصات  
تخنیکی و تاکتیکی سلاح های جدید  
را نداشتند . مارشال جی . ای -  
کولیک که معاون کمیساری اتحاد  
شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوای نظامی را  
با سلاح ثقیل جدید نظامی بر عهده  
داشت لاجوجانه ادعا میکرد که  
ماشیند ارا های کوچک در عملیات  
منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه  
اینها صرف سلاح خارندوی است .  
ثانیاً در سال ۱۹۲۸ هنوز هم  
روس های بوروکراتیک نظ -  
اقتصادی در کشور احساس میشدند .  
از قوانین عمده اقتصادی تخطی  
صورت میگرفت . زوی موهومات  
خیلی مهم اکثریت بدون تحلیل  
و اثبات درست علمی بطور دلخواه  
و مستبدانه تصمیم اتخاذ میشد که  
در نتیجه در شب جنگ سطح تولید  
در برخی از فابریک های مهم  
بسرعت باثین آمد . این خود  
بالای بروسه انکشاف و تولید انواع  
جدید سلاح تا نیز انوار ی وارد کرد  
رسیده گی موهومات عاجل  
نیروقت بیشتری را ایجاد میکرد .  
ستالین ( ۱۶ ) معاون صرف  
در کمیساری دفاعی داشت ولی  
هیچ یکی از آنها حق تصمیم گیری  
نهائی را بصورت مستقل نداشتند .  
قبلاً تذکره ای که همچو  
روس های رهبری بالای آماده  
گی جنگی نواحی نظامی سرحدی  
در تابستان ۱۹۶۱ چه تاخیر داشت  
به همین ترتیب ، میتوان از فرمان  
شماره ( ۳ ) مورخ ۲۶ جون یعنی  
همان نخستین روز جنگ یاد آوری  
کرد . به اساس این فرمان  
هدایت داده شد تا قشون اولین  
ستراتژیک فوراً به مقابله بپردازند  
د ازند . قشون دشمن را به  
همان راهی که از سرحد عبور کرده  
بودند به عقب برانند . تصمیم  
ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی  
از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت  
قشون و عملیات دشمن اتخاذ  
گردید .  
فرمان ستالین برای عدم وا -  
گذاری کف ، پایتخت او کرائین  
یا آنکه دیگر دفاع از آن شعور  
کاملاً غیر ممکن بود ، تا نسیرات  
در باره انداره واقعی زمان  
های ناشی از برستش شخصیت  
که به بروسه انکشاف ورشند  
هادی تا سیمات تولیدی و قدرت  
دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد  
آورد و نیز در مورد تلاش های مردم  
به خاطر ترمیم خسارات جنگ  
هنوز هم باید تحقیقات بیشتری  
صورت بگیرد .  
در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی  
کل تا سیم گردید که در آن قو -  
ماندانان قوای مسلح و چندین



رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این زمین را میباید یکی از آنها را که مورد علاقه اش بود با آنچه از او باقی مانده بود آورد ، مالک مغازه جواد هر فروشی ساخت ، دیگری راه به تجارت بالابوش بپوست خرساند ... چه هاوچه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هرکس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قریان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این اواخر شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفرا و رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را دم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . هی گذشته . هی ... این مغزین ، مغز خراست . یک روز بمن . ولی جدا خواهم شیکم بمن ماوشما باشد . گفته بود : ((جرباگر ازاد نبرد اخته و هم خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند )) . من جواب دادم بودم ((برمایه ندانم)) خندیده گفت : ((من سرمایه میدهم و شما کمک میکنم )) . اری . مغز ...

دیگر هم . والله بیشتر از این ندیدم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتماً میداند که ((خان اسعرا)) در کجاست . شاید هنوز با هم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتم . آخر میرشدیم ... هه هه هه ... میرشدیم . استغفرالله ... خدا نگهدار . اگر پیدا میش کردید . سلام مرا هم برسانید . واقعاً نمکی های زیادی بمن کرده است . به او بگوئید . ممکن است . چه زنی بود چه زن ... خدا نگهدار محمود بی نر زدم ...

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))  
((خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است . خانواده اش جستجو میکنند))  
از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتگت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در حد در چهل تا چهل و پنج سال عمر دارد ، بسو آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواده ده یک مامور مجلس به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند ، نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانوادگی بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تمسح گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلانها بدست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده ، بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در بنهار اظهار داشته است :

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشپای فراموش شده مسافرن در کشتی باشد . شما میدانید که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیز شان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان مارش شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگه اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند رویم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیذ انم .

یکی از مسافران کشتی گفت :  
- نیر منکم است . زیرا کشتی جدید و این چهارمین ماموریت است . از بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر بروم ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .  
هر گاه کسی که بتول خانم به سفرا و میسرمت محتویات یکس سفری ، لباس تن و زیراتشرا نیست میکند ، موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشته ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکند . یکی از بازرسان های گمرکی در بازگشت بتول خانم از یکی از سفرهای تنگی اروپا نظری به روق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچکدام از این چیزها با شما نبوده است . با بنجهد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟  
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بروم . یاد و دست نخست یقه بالابوش رو بست خرم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :

- بگر حرمی دارید . خوب ، بدست آوردم . مگر اینها مال من نیست .  
محمول گمرکی را برادر اخته آنچه را با خود آورده بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی محمود بی ، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما ها نه برای او تخصیص میدادیم )) .

امروز منبع بزرگ اسعاری ما چیست ؟ کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته های (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میریزند . بخاطر اینکه اسعاری او رند هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشور اند . زیاد نه ولی در معاینات بتول خانم اگر دودت خانم دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسعاری بشکروار میگردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور نداشتم . اگر چند تا خانم نی مثل بتول را انسان با خود به اروپا و امریکا ببرد که سرمایه گذاری هم از خود شان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن برگردد . گذشته از آنها بتول خانم به نسبت دیگر قاجاقبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یکی خانمی چون بتول در میان باشد ، من معاش را چه میکنم . در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هر کسی و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال استم .

اه آقا ی من ! اه ... گفته معمه شماست ها . اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا میشی میکنید . انسرا د زیادی بدین احسان او استند . جقد را شما من

میشد . این بلانها و فرما نها تا اندازه زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوورد ستالین بگذرد و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستیم رسیده کسی نمانم ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است . . . .))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معنی آن نیست که علل موجهه ایمن برایم هار انا دیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی -

اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخطی از قانونیت فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیانسیف کارگران ، نادیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتضای تالیات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابله ها در دوران برستش شخصیت ستالینی توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم آمدند تا به علت وریشه آنها بیبرسم . از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستش شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعاً منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبیری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبیری عالی در دست ستالین بود .

اوست های قومانده ان اهل قوای مسلح ، کمیسار خلق برای دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

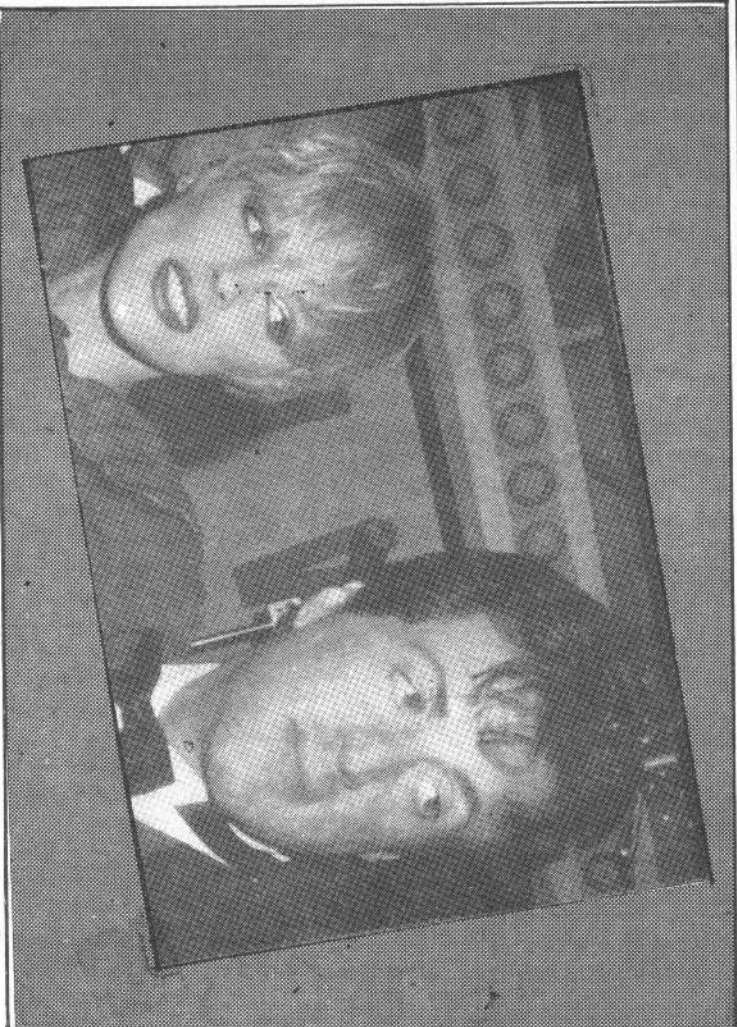
این چنین تمرکز قدرت در دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالیزم سوق و اداره و قومانده بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بلائی قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطور که حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تصمم ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیکی و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمپانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا هیچ مطلوب بپار نیارود . همین حالت در مسوورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد . بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج بنینسلا فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقق از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

بعد ها با آغاز جنگ ستالیننگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهای تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

# بازهم رامبو

رامبو کيست ۲

نامس سلو یسترستالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم های که او در آن شرکت داشته می توان از فرست بلود (اوب)، (کیرا) و (روکی - ۱- ۲- ۳) نام برد. علاقمند است او را بنام رامبومی شناسند. ۵۰۰۰ سال قبل برای د وین بارازن واج نمود و یکی از همکاران هایش در فلم کیرا را به زنی گرفت.



فلم هانیز جریان دارد. زجر دادن، اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظرفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته می شود. قتل به تماشاچیان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگرد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند. در جهان فرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرقه اخبار فروش مراجعه کرده، انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت و قرص نان نباشد. در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همد یگر را با برمه های پرتی برمه میکند و تشنه در به شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید.

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند. آیا این خود آزادی و خود کامگی مجاز واحد نهایی است یا خیر؟ آیا وضع محدود دیتی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است؟

این موضوع به نشریات شامگاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد. دو

## آزادی خود کامگی

ترجمه از: ملالی

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیر نورد، از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند. ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان را نه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصالت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیسی از این نوع فلم ها با (( آزادی خود کامگی )) در تضاد میباشد.

تا این نزدیکی هافلنم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده تلویزیون به نمایش گذاشته نشد.

اما فلم سازان متدرجا با استفاده ازین (( آزادی )) از کنترل خارج شده به پیمانهای زیاد به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میورزند.

چندی پیش روزنامه (( گاردین )) نسبت اینکه چاقوین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده ابراز تشویش نموده بود.

در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر فردی چاقو عرضه میشود. حتی بعضی مجلات اعلانات آنها را به چاپ میرساند. انواع چاقوهای (( دراز ))، (( قاتکی )) و غیره تیپ رامبو خرید آرزوی دارد. نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خود کامگی بوده و بالاخره به (( تخریب بخاطر تخریب )) منجر خواهد شد.

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند شهرکی (خانگیر نورد) در لباس رامبو درآمد. او با دو ماموتیند از رتنگچه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک وارام میشود. او در اینجا با تمثیل نقش قهرمان فلم (( اولین قطره خون )) ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد.

او مادر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود. و بعد ابتدا به پشت سر او خون سردانه با گلوله نیر نمود و سپس خانه اش را به آتش کشید. قربانی بعدی او خانم جوان شوهر داری - تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود، سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن درس خوانده بود خود کشی نمود.

مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به شیوه رامبو صورت گرفته است. در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلح جو تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت. این موضوع انگلیسی هارانتگان داد که او چگونه توانست اجازه انباشتن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد. در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد. عین موضوع در نمایش

# رازیکشبه

## عشرگده حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت  
میدهند حرمسرای امیرحبيب الله  
خان است که شبستان ان را بروایتی  
۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۳ اشبع  
رخسار و بر توپیکران بن ارزوها  
وهوسهای بنیانگزارانرا روان  
می بخشیدند . بسیار ممکن است  
تزد مردم این بوسن پیدا شود  
که این همه ماهرویان چه  
وظایفی را در خدمت شاه انجام  
میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد  
بجامانده زنده گی خصوصی  
شماری از شاهان روزگار ان  
گذشته هندوستان، ایران  
وانغانستان گواه انست که  
در محوطه چهار دیوار حرمسرای  
انان زیبا رویان زیادی به صف  
زنان رسمی و صورتی ویا بحیث  
کنیزکان گرد اوری شده به شاه  
لدت و فرحت و به حرمسرا شکوه  
وجلالت می بخشیدند . البته  
انگیزه های داشتن فرزند ان  
زیاد، بر قرار سازی بیوند های  
خویشاوندی با شاهان و شخصیت  
های سرشناس، به اسارت  
افتادن زنان در جنگها و مسلط  
بودن سنت بردگی و سایر  
ایجابات زمانی و مکانی قلمرو  
حکمرانی شاهان در تمدن  
زنان داخل حرمسرا نقشی  
تعیین کننده می را ایفاء مینموده  
است . ارقامی که اسناد تاریخی  
درین مورد در اختیار میگذارد  
بیانگر انست که شاهان هندي  
از نگاه شمار زیاد زنان نسبت  
به همقطاران خود در منطقه  
بسیار به پیش بوده اند . چنانچه  
یکی از راجه های ناشناخته  
هندي ۱۵۰۰ و محمد شاه  
هندي ۹۰۰ لعبت ماه طلعت  
و سنم اندام را در حرمسرای  
خویش جاداده بودند . فتح -  
علیشاه، از سلاله قاجاری ایران،  
با ۵۰۰ و تیمورشاه، از سلسله  
سدوزایی افغانستان، با ۳۰۰  
مه باره گل اندام گلستان  
حرمسرای خویش را رنگین  
و دل انگیز ساخته بودند .  
حرمسرای که هنوز گرد زیادی  
به روی اوران تاریخ ان نه نشسته  
و شماری از مردم هنوز از استان  
های شورانگیز بنیاد یابی ان -  
روایت می کنند و به وجود شمار

وظایف ، که بدست راقم افتاده  
است ، بعد اقب مشت نمونه  
خورا، جهت روشن شدن زندگی  
پرد و نشینان حرمسرای امیر  
خدمت خوانندگان گرانقدر  
مجله سبایون پیشکش میشود  
تابما شاهد نوکیروالی يك شبه  
زنان در حضور سراج الملته  
والدین نوکیروالی زنان دیگر را  
در شبان دیگر قیاس بتوانند  
اصل برکه را در زیر بدقت  
ملاحظه فرمایند  
نوشته : شایسته وحدت

جدول دستچاب اول و دوم خود حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در یک شب میزند  
باید که هر یک نفری مذکور جدول نه اموافق هدایات حضور و دستور العمل می ملوید بخدمات معین خود قبال درستی نمایی تمیز و سهولت کار کند

جمله اول		جمله دوم		
سراجمه	نامبه	سراجمه	نامبه	
بقره نجیم الحرم	میردیمان سراج الحرم	مهرجان شریقه الحرم	شاه زین الحرم	
نگران	نگران	نگران	نگران	
ساعت عقده الحرم	شبه رحیمه الحرم	یزوره مایر الحرم	استانی ورد الحرم	
نفری ما محتسبه		نفری ما محتسبه		
ارغون	پری دوخته الحرم	مهابلان شایده الحرم	سبله خواجه الحرم	
شکوه قهر الحرم	مصدق صبا الحرم	عقین شیهه الحرم	المنج	
مسلم عقده الحرم	یکه م	زینما	نفری ما محتسبه	
خدمات معینه آسانی جدول دوم فوق در یک شب نوکیروالی زنده در تحت نظارت سر برده نگارنده اینها در یک شبان پنج شعبه مقرر گردید بدین تفصیل				
شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت آسایش و خوشبو مجلس و نظافت و نظافت	خدمت غسل خانها	خدمت آسایش شوی و دستمال فصابون قابلین	خدمت باغبانی و نظافت	کارخانه آسانی
نگران	نگران	نگران	نگران	نگران
استانی ورد الحرم	ساعت عقده الحرم	پریقت شغل السرای	یزوره مایر الحرم	شبه رحیمه الحرم
ما محتسبه	ما محتسبه	ما محتسبه	ما محتسبه	ما محتسبه

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه وازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهمز میجوشید . رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود . روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . وگه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشمه بر میگردند و یک خدا در رکشت می پرستیدند . و چهزه هاشان - هر یک دیگرس - شنا سوخو گرفته ، بسامه دوسته نیکخواه و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری . و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی )

میکند از جاکنده میتم ، وهه چیز بامن کجا هستم ، خدایا ؟

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گشتی نیمه جان ، گیسوانش را کندان به مشت در پیچیده و نگه داشته . نوح را آن برآمدگی خرمگین اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتند . و در آنجا آئین شهر - این باری عصمت خدا . و دانشمندی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : ( نیازتن بود و خواست بزل ، باهر کس که بود )

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی . نوح راموی از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود ویم خشم خدا . و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود ، از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت . و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده ، - همچنان سهمگین .

( بپیردنی ) - وصتی باور بود نوح را در این فرمان . . .

( راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت )

و در آن فریاد آشوب غوغا ، مست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و یکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزندانم و تنهتی که بر خود مید پرنت .

و اینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ ، - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آرزندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست . و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت . و در آن غریو طعنه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم بازی نمودند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره . و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده . و راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد ، - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نابکار او . و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، ودلی را - گم و پخشند ، - در آرامش خود فرو برد .

( راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیمن دست ها پیوستی که تورا از خود برید ، دختر )

( چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکنم ) . . . به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد [ به کدام دست ؟ وجه ند مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا . و راحیل ، - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی . ومن جز خاک ندیدم و تیرگی خاک . و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم . و چنین شد که خدا در من غیرت برد . و دست خدا از آستینم بدر آمد . و قوت بازی او بود که به نشانه زد . و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود . و شد آنچه شد ، دخترم . چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این گوسفندان کرگه ها برگزیده ؟ وجه خواهد رفت برای من گوسفندان ، تا پایان زمان ؟

( و ، رای بر من [ دار که خواهد بود ؟ دار که خواهد بود ، از خدا ومن ؟ )

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا . و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت . و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید . از آنچه دید ، نوح ، تب گرفته و شوریده ، بسا پس سرود و زهر لب ز سوسه داشت . سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنایی گوش پسران ، و پسران میزدند . از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بپیم هلاک بود از آن ، و شهر ز پسر و پسر خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و روی مستند و دینه راه تیمار او گماشتند . و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب . نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشمش روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین . و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او نبود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند . اما پسران دیواری بودند . اورا ، سنگین و ستبر ، رخنه ناپذیر . نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس . و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است . و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد . بر پایش می نشست و سخنش می شنید و بسه زبان تصدیق میکرد . اما در دل از خدا آموزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

( روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من . وجه روشن بر آید روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست )

( تنها ، در این چاردیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید ، - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

( اخشتم مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو بامن

# مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

روسی آنعاقصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و دریاها موجود میبندد. بعضی از آتشفشانها ی مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰- میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرد ماست یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله سیاره که در مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله سیاره فوقی علاوه از یکسبدر اری و جمع آوری نمونه ها مجهز باراکتی خواهد بود که نمونه های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه های جمع آوری شده به راکت دومی بارشده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مسأله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

جواب: با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم های راکتباری انسان خطرناک خواهد بود در مریخ خواهد داشت.

سوال: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه ها مضر نیستند آنها را به زمین انتقال خواهند داد.

من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه ها را یک گروپ وزید به بین المطلق مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عملیه پرواز بین المطلق خواهد بود.

ترجمه از مجله سپوتنیک شوروی شماره ۴ هم اکتبر سال ۱۹۸۸

برخورد آر خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه طول مدت شوروی - امریکایی نیست که دوباره نمونه های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طریقه در مطالعه اتوسفیر هره بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب: بله. اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار سادهتری توسط باد به ارتفاع بلند اینسوا نسو حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز درین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب را در آنجا سپری خواهد کرد. بالونهای برابر با هم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را با راکت خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما ارایه خواهد کرد. بالونهای میکرومتر اشعه ماگما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلی مطلق است در حال حاضر دانشمندان مایکجا با متخصصین ترکیبی مصروف کارند و این مسأله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و دریا های مریخ حایز اهمیت بیشتر است. صخره های

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بنداشت آلودگی بود و بزرگترستم بر زندگی.

|| شنیده ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشک دیوار. و هیچ دانسته ای که باز فردا موش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیاتر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| بشهر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تاییدن. و بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روزگرمی بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فراری، افسانه نوح بازمی گشتند و در راه او بازمی شناختند، نه در آن که فریاد میرد در خانه در بیست که روزش تازه بر میداد، در آن خشمگین شده بودند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا میدید شان چشم برهم می نهاد و خاموش می ماند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورنلی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سخی چون خورشید سحر گاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فردا خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم برهم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!



رتم است! و برای مدت یک ساعت  
نواخته می‌نویسد که فرانسوی‌ها آنرا  
ریکارده نموده‌اند.  
- موسیقی نعلی انعامی  
را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- حرف می‌گویم هنر وستان  
که ه هنر روزانه اند باید  
برای هنرمند شدن آنهم هنرمند  
مردمی سعی و تلاش نمایند.  
- این کتب که برآمده  
نمود شما در هنگام اجزای

خانم هایجان در سبزه‌ت  
تان چه سعی داشته‌اند؟  
- سعی  
- به هر صورت تا- یک ماهه  
شاهد سعی نعلی انعامی  
شادمانی مردم بوده ام شما

استقبال مردم، تشویب مردم بوده  
اگر لقب استاد را بر او اعطای  
کرده اند همین مردم بوده  
اگر هنر را و اوازه هنر را تا  
درها رسانده اند همین مردم  
بوده و من هم هیچگاه از ایشان  
هنر دست داشته‌خیزم راضی  
نموده‌ام.

(شاید هم لازم ندیده‌اند)  
ورنه من همیشه آماده بوده و  
خواهم بود.  
- خوب استاد عزیز این همه  
حرفها ریخته‌ها شما تا چه وقت  
باین هنرمند من تان همسفر  
خواهید بود؟ ایازری خواهد  
رسید مردم بگویند (ملنگه  
دیگرا موسیقی دست کشیده)  
یانی!

# افغان پنج‌طریایی

بقیه از (۲۷)  
را در بین هنرمندان  
اشتراک کننده در مسئولیت  
کردیم.  
- نوبت عدیه بین طبله  
وزیر خلی چیست؟  
- نوبت عدیه اینست که در ضلع  
(زیروم) اما در زیر خلی  
حدید است بنام بزکشی (که به

است درین باره چیزی گفته  
نمی‌توانم ولی همین در ریاید گفت  
که در سابق چه خواننده و سیا  
نوازنده هنر و برای آبرو بخش هنر  
زحمت و سعی تلاشی زیاد می نمودند  
اما حالا آنطور نیست.  
- برای هنرمندان  
که تازه کارانه چه گفتی‌های- اریده؟

حضور این شرکت تان را چگونه  
ارزیابی می‌کنید؟  
- شرکت من در محافل شادمانی  
مردم با هر هنرمندی که بود صرف  
این بوده که من نخواسته‌ام  
هنر را از مردم پنهان بدانم  
همیشه خواسته‌ام تا هنرمند  
در خدمت مردم باشند و همین  
خواست من بوده که زیاد تر  
از دیگران در محافل خوشی

من در گذشته های بسیار  
شاگردان خارجی از کشورهای  
امریکا، هندوستان، هایان  
فرانسه داشته‌ام که اکنون  
هر کدام شان از شهرت خوشی  
هنری در کشورهای شان برخوردار  
اند.  
- هنر تان را در پیشگاه مردم  
چگونه ارزیابی می‌کنید؟  
- از آنجایی که آغاز نموده بودم  
پیشانی باز ببرد از آن در حالیکه

در جواب پرسش‌های اول شما  
هم یادآوری نموده‌ام که من به  
هنرمند نوب و علاقه بیس از حد  
دانم از دوران نقولیت  
آغاز نموده‌ام آنهم برای مردم  
صرف برای مردم و تا آنکه هنر  
بخلی همسفر وزیر خلی خواهد  
بود که مردم بخواهند ورنه  
من به هنرمند منی نام و منسبا  
خود میداندید گل غنچه‌های عشق  
حتی بعد از مرگ هم کمتر می‌خشکند.

بقیه از صفحه (۲۱)  
جاست که از بعد الله نهم می‌خواه  
هند تا اخبار آن شب را بخواند  
واهمینکه در تلویزیون ظاهر  
میگردد همه نگرش کند بر او  
محترم برگان نطق خوب تلویزیون  
است خود در مورد درمورد اینکه چه  
وجه تشابهی شاید بین آنان  
باشد اینطور از نظر منی کند  
- من نمیدانم چه وجه تشابه  
دینی با محترم برگان نام که  
همه نگرش کند ما با هم کسدام  
لبستی نام تجاری که متوجه  
شده‌ام محترم برگان اخبار را  
صادقانه بدون تمسوع و خشوع  
سازی میخواند و من هم می‌گویم  
تا بدون خود سازی فقط اخبار  
را بخوانم و شاید هم وجه تشابه  
در همین باشد.  
به اجازه تشابه نظر میکنم  
شاید منظور زتون آواز و همین  
شیوه خواندن باشد و یا هم اگر  
بدون دره بین نظر اندازی شود  
شاید مساله چهره مطرح باشد.  
- اینرا نمیدانم اما امانت کرده  
ام به خاطر همین موضوع همیشه  
وقتی به هم بر میخورم به یکدیگر  
بگوشیم برادر.  
خوب وقتی حرف از این مساله  
به میان آمد با شما با محترم برگان  
رقابت دارید؟ و یا هم با کسی  
دیگر؟ امیدوارم صادقانه پاسخ  
بگویند زیرا که این حرف که  
باهم رقابت ندارند بسیار  
طبیعی جلوه نخواهد کرد چه آدمی  
همواره با این حالت روانی دست  
در گردن بزرگ بوده و است.  
- گفته تشابه ما چه اگر آدم بگوید  
باهم رقابت ندارد درست  
صادقانه گفته من هم نمیگویم که

# با صدای خوب و بیان خوبتر

با کسی رقابت ندارم حتی با رقابت  
ساله که آموزنده و سازنده باشند  
مواقف اما در بخش نطق، خودم  
نخواسته‌ام با کسی رقابت داشته  
باشم چون مسلکی نیست اما  
بعدها از بسیاری همکارانم چیزی  
های می‌آموزم که شاید نتیجه همین  
رقابت باشد مثلا وقتی تلفظی  
را از زبان گویند می‌شنوم اگر گویم  
شیوه تلفظ نا آشنا باشد به فرهنگ  
مراجعه می‌کنم اگر متوجه نشدم  
که خودم تا آن وقت نادانم  
خواندم کار خود را تصحیح می‌کنم  
در ضمن میگویم برای آن دوستم  
حالی که که اشتباهی در کلاس  
بوده که در این بخش مهمی ترین  
همکار من بکلاس است اما در  
قسمت محترم برگان باید بگویم  
که یک عمل ایشان راه رگر فرانسوی  
منی کم و آن اینکه وقتی برای اولین  
بار از طریق تلویزیون خبر خواندم  
همینکه اخبار با بیان یا مست  
برای تلفون آمد و آن تلفون از  
جانب محترم برگان بود که به من  
تبریک داد و دست تشویق  
کرد و خود من هم زیاد احساس  
رضایت و شادمانی میکرد از این سرو  
جای نداد که در یکس با کسی  
مانند (برگان) رقابتی نداشته  
باشم.  
اگر رقابت و رقابت با کسی بگویم  
شماره‌های میان مردم برایشان  
گنوده‌اید صدای حرفهایم  
شمار نامه‌های من که به مجله  
سیا و رسیده و در آن نامه‌ها  
از شما خواسته‌اند تا با شما از طریق  
مجله بیشتر معرفی گردند شما  
رضامت خود را در چه می‌دانید؟  
- من نمیگویم که موفق چه تا حال  
که کارتون العاده می‌انجام

باشند که هستید بگویند همین و  
در همه جا خودتان خودتان باشید  
- حرف شما درست من همواره  
گویند که خودم، خودم باشم  
بعد از این هم خواهم بگویند  
تا همین سان عمل کنم.  
بیا بیاید حرف‌های هم در مسورد  
گویند می‌گویم عقیده ندارم -  
مورد گویند می‌گویم (من است  
یا هنر) به حین یک نطق  
چیز است؟  
چون در مورد هنر بسیار نام  
سخن می‌گویم، بدین معنی که  
هر چه را به این می‌توانم هنر  
خطاب کنم که به نظر گویند می  
در افغانستان من است تا هنر  
- شما یک نطق خیر خوبان  
هستید اما گاهی وقت هم هنر  
خواندید؟  
- در ابتدا برنامه‌های را -  
می‌خواندم که در آن هانم موجود  
داشت یعنی شعر خوانده‌ام اما  
من که نتوانستم در دست بگیرم  
کم چه شیوه شعر خواندم تا  
دیگران من دانست و از آنجا که  
کسی تمسید نکردند من هم  
نخواستم دیگر شعر خوانم از آنجایی  
هم نورس نبوده که برنامه‌های  
شعری را بخوانم اما برای احتیاج  
متخصص خودم بعد کتاب‌های  
شعری را می‌خوانم.  
آیا شما کتاب‌های شعر را  
می‌خوانید یا کتاب‌های دیگری هم  
بعد از مطالعه می‌کنید؟ ایمن  
در کارشان باشد.

در مورد گفته‌تان حرف‌های  
بگویند که برای خواننده محله  
- ای از دوزن نخواهد بود.  
- تحریکات ابتدایی را تقریباً  
در گیاره شهر نوم و بعد از آن  
حیثیه قابل شامل شدم زمان  
که در گیاره شهر نوم "گوشه" روز  
های به نام "روز معلم" تجلیل  
مینمودند در حالی که هنوز من  
مکتب بودم برای اولین بار در روز  
مادریتم شعر خواندم بعد از  
همینسان اما به پایت در روز  
مادریتم مقاله‌ها و شعرهای میخوانم  
ندم تا اینکه مکتب را تمام کردم  
و درست سال ۱۳۶۳ محسن متف  
سم بوهنسی طلب بودم که به  
رادیو آمدم و به سال ۱۳۶۶-  
من فراردم به بعد  
- زد و زد و زد  
- پنج بر روی خود را در  
و تا هنوز من بر سر است  
- منظره‌ها از محافل سودن  
اینست که نه نامزد اند و نه  
هرگز کرده‌اید؟  
- بله همین خوراست  
- خوب امیدوارم همیشه همین  
نوعاً عمل باشند از شوخی که  
بگویم در مورد هنر چه می‌گویند؟  
- والله چه بگویم هنر وجود  
دارد و این درست که هنر  
چین انسانها بوده و است و اگر  
در مورد خودم صادقانه بگویم  
آن روزی که حکایت می‌کنند می‌گویند  
تا حال احساس برام دست  
نداده که نام هنر را روی آن  
دیگر بوی خون در دهان نه  
- ما زود را می‌ماند ایمان  
و انداختن باید.

بقیه از صفحه (۱۵)  
از استعداد تاقهرومانی المیا  
خوب را مکتب دلچسپی توده‌ها  
مردم و انتظام خوب آن یاد آور  
می‌شوند.  
در کشور آلمان دموکراتیک  
تهران‌های وجود دارند که  
در مسابقات سبازتکیاد کشور  
خود که جایزه عالی را نصیب  
شده‌اند ولی در المپیا جهانی  
مدان هارایت ست آورده‌اند.  
مثلاً در مسابقات لودینگ و تینور  
گیرگانه زنی که در جهان دست ال  
های المپیا زمستانی را در بخش  
دوس سریع بر روی یخ و در المپیا  
تابستانی در مسابقه با اسکی رانی  
دست آورده  
درین حال اینطور نتیجه گیری  
مینماید که بدون نتایج مسابقات  
قبلی، تهرمان شدن در المپیا  
به حوصله‌ها و ایستادگی  
استعداد اندا گراهی می‌دهد  
بعضی از استعدادها  
از روی تعداد کشف میشوند  
مثلاً اگر افتخار تهرمان ۶ مرتبه  
بازن‌های المپیا ۱۸۸ اگر همین  
اوتودریکی از روزهای در نتیجه  
اسرازیاد خواهد خوانده اگر که  
تعداد آبی بازی می‌خواهد بدون  
منی وقت... طبعاً این استعداد  
خاموشی بود.  
به سبورت باید از زمان  
نقولیت عادت کرد حتی برای  
کسانی که بعد از مسابقات  
تهرمانی اشتراک می‌ورزند  
سبورت باید به بعضی  
از زنده‌گی مدن گردند این  
منحیت یک تکلیف در قانون اساسی  
آلمان دموکراتیک درج است.

## انتقاد یا

### خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاویون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عود آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمی خواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشرات در مورد جوانان این اصل را در نظر گرفته است . صرف کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و بینیم که از این طریق مجله سپاویون چگونه تصویر روشنی یک نسا ، را ارائه می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرورفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه گویی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج دهم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون (( نشرات ضد فرهنگی )) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاویون بی آنکه هدف تنویر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف (( برك دانسرهای کابل )) و یا (( مردم جکسن )) ، اگر سپاویون این واقعیت را که بفرغم بسیلری ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاویون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه (( از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید )) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از (( چیزی )) برای اهداف خود استفاده کنند در -

این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاویون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگورادوست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشرات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام - سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و . . . .

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم .

یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام - سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و . . . .

مانارسانی هاد رکارخوشن سرا بنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشرات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد . مابه نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشرات ما را در جهت کجک به مردم خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقا بازاست اما سعی نه کند با پاره - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره مجله سپاویون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در - مطبوعات و رادیو ، انتقاد های پیرامون نشرات سپاویون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشرات سپاویون را برای خواننده گان (( طورد یگر )) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاویون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشرات مجله سپاویون هنگامیکه به فهرست نشرات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جاییکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشرات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمنند رپود اما به او نرسید . زیبای (رینا) دل های بسیاری را زبون و بود که در این شمار هنرمندان فلسی نیز شامل اند . که تقاضای از و اج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نتروگهن سینا ، انیل کیوور ، رهند بریکور ، سنجیکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (رینا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان بسریکی از سرمایه داران پاکستانی از و اج کرد . و در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت . مردم چنچین سینا داشتند که وی بعد از از و اجش ، در فلما ظاهر نخواهند شد . ولی وی درین صحیحیه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که در فلما ها حومه خواهد گرفت ولی کم .

**ارسانی یانظری**  
**خاتم شکلات**  
بقیه در صفحه ۸۹

۱) هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقیه که اخیراً بدست آوردیم ، از ارضیه مسا ۲۰ میلیون لیبره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون ، الراضیه که باین ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیبره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سمعیه خود را ازین مبلغ هنگت بر- ارم ، نام استعمام (گلی) را بید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باقر و مسکنت ، زندگی میکند ))

**د سیاوون نورسوز می**  
عما هوس ، عما د حسن بنا پیری ، عما تن د زره تو به عما سوز می ، عما گو ی بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه ، ته د شپز کلوم حصومه بی کری خلاصه له سستی د وار ه خبی بی نازین کس ی ، درما تسی زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مسته شو پیری د استاحال درد او د آب مسی کرم بی پیخوده کله و ام چه هیچ نه وای پید ا شو ی پهن ی ستایشانی په زرهاو تازره لبنتسی د ظالم انسان پهلان باندی غوخیزی هر گری ، پاک ره په خیل فضل او کرم دی د یوطن کنی سیاوون نیاز زره فواری د خوینی شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاوون

# درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان و خوا ننده گان که به نامه نوشته اند . روزهای که مجله زیر چاپ میرفت صد ها نامه از دستان بهارسید است که در شماره آینده به آنها پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (از نامه مقبول شما - تشکر مطالب تا نامرد استفاده - فرامیدیم . شما باید فقط یک درخت رسم میکردید ) حبیبه ثورا شماراد جمله همکاران د ایمی خود می پذیرم امید وارم بتوانید برای مجله خودتان خدمت نمایند ( محمد سعید ازلیسه انصاری ( نظریات شما را در نظر میگیرم از محبت تان تشکر ) وحید و بهبود ( خط شما را خوانده نتوانستم ) ملالی همدرد ازلیسه جلالی ( درباره هنرمندان پاکستانی خیال محمد هرگاه مواد ی بدست ما برسد نشر میکنیم ) عتیق الله محبت زاده و وحید الرحیم محبت - زاده ( به جمع یاران سیاوون شما را خوش آمدید میگویم ) محمد - شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه ( بگذارد که ارمان به دلتان نماند که ادرم - شمارا نشر کنیم . به سلام تان و علیک اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه تهیه میکند گوش اورا شنیدیم ) - بصورت حمت زری از و ازلیسه را به بلخی ( گورگورن تان که معنای نام تان مهور محبت است یا نه . از همکاری تان ممنون د مورد شما عری باید بیشتر کار کنید ) حمید ا - لدین سریان محافظ ( نامه شما رسید میتوانید با ما همکاری نمایید از فرستاده هایتان استفاده می کنیم بلی برای کارتون های که کار خود شما باشد حق الزحمه میپردازیم ) لطیفه یوسفزی معلم لیسه عاشقان و عارفان ( نمیدانیم با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد و د طفل را در انتخاب هنرمند سال بید اکتیم ) خمار بیبیرا ( از نامه شما انتخاب کردیم - عشق مثل مرگست همه چه سز را تغییر میدهند ) حمیرا غوث ( از نامه شما : ( خنده و خوشی باعث طول عمر میشود و اندوه مولد امراض مختلف است ) گلشن بینوا از نامه شما : ( اصیلت گل به بوی انست نه به رنگ گل ) منیره مسعود ( خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید ماسمی می کم از مطالب دستان فقط چیزهای خوب را انتخاب و چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده خوب شما هم حتما چاپ میشود - شکره اندر ( در یگر درخت نبود که رسم میکردید )

عابد و رابع بکشان فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

( تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً با ظاهرا بیس مصالحه شود خبرنگار د یگر مجله این کار را نخواهد کرد ) معروفه از کارته ۳ ( از همکاری همیشگی شما تشکر . گوش زلمی را کش کردیم که پاسخ های خوب تر بدهند ) - حبیبه تننا ( سیاوون را تکه تکه نکند حوصله کنید سوالهای تان را پاسخ میدهم ) عادل اختری ( برای نابغه افغانی محترم صدیق مخترع کمک های لازم صورت خواهد گرفت ) نفیسه رحیمی ( همکاری خوب نامه شما رسید سوالات تان را پاسخ میگویم ) روزلا سیا من ( از نامه تان انتخاب کردیم : استاد - از برنارد شایو رسیدند : استاد چه کتابی بیشترین نفع را بشما رسانیده . شاکت : کتابچه حکیم )

ازین دستان نامه رسیده که از مطالب شان در صورت قابل نشر بودن استفاده میشود و الی . از همکاری شان سپاسگزاریم : خسرو اتمر ، مرضیه احسانند ، - لیلها شمس ، محمد عارف تنها احمد جاوید پنجشیری ، وحید و وحید همانیک سیرا ازلیسه ، زغوننه احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک باشند ، مکرویان سم ، غلام فاروق حبیبی افسر قوای مسلح ، سپد - معصوم ، شکیبا از سوان انشمار لیلها سعادت فارغ لیسه ، فرهاد بولتری از پوهنسی حقوق فرزانه ساحل ازلیسه ، مریم - لطیفه عمرزی ، حکیمه ازبانیسه ، نوت لیلها احمد زری ، لطیفه رایسی نوزبه تنها .

**راز چشمها**  
چشم های کوچک : نشانسه فعالیت وزیری است . چشم های گرد : د لیبیل تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی چشم های بادامی : ملامت و خوش قلبی را میسراند . چشم های سیاه : نیرو ، جدیت و شجاعت را میسراند . چشمان این متایل به قهوه می ؛ تخیل و خیال پردازی . چشم سبز : صمیمیت و سادگی را نشان میدهد . چشم میثی : دلیل عشق پاک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع است . چشم قهوه بی : نشان نجابت لطافت و همچنان اراده است . ارسالی : شفیقه ازل - نسوان انشمار

**اصطلاحات محلی :**  
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل خواب خروگوشی - غفلت خیال یلو - طمع خام د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار و مساجت درباره یک موضوع شیرینی - آدم بیگاره . ریگه در کفش داشتن - مقصود نهانی . شلم دزدی - گناهی که لذت تر اندک و کیش بسیار باشد . دست بد هان محتاج وی بیضا - عت . دست از جان نمسته - دل بمرگ نهاده . منت بتاریکی - کجگاو وی زیر کانه

**مکتب عشق :**  
در این مکتب د درس منظم وجود ندارد که یکی بعد د یگری میشود تا حوا موزه سر منزل عشق راه می یابد . نگاه - لیخند - سلام - کلام - وعده - دیدار - شنایی - روزنیاز - مهر و محبت - عشق ورزیدن . ارسالی : ملالی نورین

**گلهارادوست میدارم**  
گل هارادوست میدارم زیر امقبولی وجد ابیت ترا در آن تماشا میکنم بهار ارا دوست میدارم زیواد رامواج نوریز گل های پسر طراوت آن چهره زیبائی تو امی بینم پاییز ارا دوست میدارم زیواد رسکوت و برگ های ریزان وزردش جدائی من تو را بیساد میاورم شب رادوست دارم زیر امن بخا بر تو بیاد تو بخواب میروم . ارسالی مستوره از هرات

عشق زن مانند سرمایه است که تا صد در صد نفع نکند انرا بکسی نمی سپارد . به عصمت وفت زن محبت باید داشت و از خطاهای چشم باید پوشید . ارسالی : احسانند و معین

**دروغ**  
دروغ میگفت . د یگری را دو - ست میداشت . بارها گفتم - دوستم داری ؟ گفتم آری . تاد یری خاموش بودم . ولسی آخر حوصله ام بسر آمد و گفتم راست بگو ترا خواهم بخشید . آیدال به د یگری بستنی ؟ گفتم نه . نریاد زدم . بگو راستن را هر چه هست ترا خواهم بخشید و از گناهت هر چند سنگینتر باشد خواهم گذشت . عاقبت با آرزوی فراوان بیستیم آمد و گفتم :

مرا ببخش . . . د یگری را - دوست دارم . گفتم حال که تو سالها بمن دروغ میگفتی این بار هم من بتو دروغ گفتم : ترا هرگز نخواهم بخشید

ارسانی : محمد عارف تنها

**اسباب خود بینی :**  
چینی یکی از کثیران سلطان محمود غزنوی روزی در هنگام پاک کردن شیشه ها ، ایینه قد نمایی از دستش لغزیده بر زمین افتاد و شکست . . . چینی که واقعا یک زن ظریف و ننگه سنج بود و اتفاقاً به شعرو شاعری هم دسترس داشت با تا ترا هسی کسیده گفتم :

از قضا ، ایینه را چینی شکست . محمود که ازین ظرافت آید بیانه خوشحال شده بود شاعرانه پاسخ داد : خوب شد اسباب خود بینی شکست .

ارسانی : حسینا  
**مد است**  
سری لچ به باران بیرون شو که مد است خصوصاً فصل زمستان که مد است اگر سهواً چین را پوشی چیه ه یاران آسان بفرما که مد است گر خواهی که نشکند خط پلوسن به استاده یا بی بخورتان کند است ارسالی : بسیره قادری



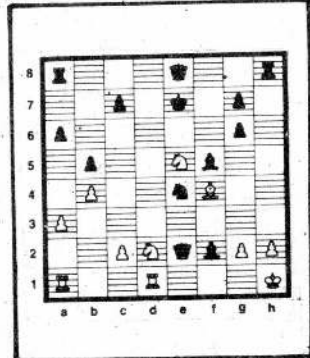


# سرگرمیها و پرستشها

## حل کنندگان

بشیرزهدت جوانی، شفیع الله حبیب الدین سرپاز، محمد طاهر عنبري، محمد اشرف ناصري، میترا همدرد، مایسه غوث، جمیله نجاسی، گلناب زارمند، حمید الله وحید الله، قی، بهارن، آزاد، حبیبه نیر، رحیمه کریمزاده، زهرا ملانی همدرد، مفتیق اللصحتیب زاده، بشیر احمد، شکیبا، نسیم سرای، شکیبا سرای، نوراحمد راضیه زارمند، لطفه رایتقی، خاتول بارکزایی، مایه، سروا، بارکزایی، شافاروق بهادر، سوسر آرزو، محمد علی راهب، شکیلا مصطفی فهیم، جاوید احمد ذکی

## شطرنج



ماعدریج حرکت

## پرستش ادبی

(رزیدي يك زاغ تصمص گرفت که زیبا شود او برهای طاووس را پیدا کرد و در آن خود سرش نمود. زاغ در همه جا گشت و گدا میگرد و قسق قغ کان میگفت:

من طاووسم... ببینید چقدر زیباستم، طاووسهایی واقعی او را دیدند، همه عیبانی شدند و به او حمله کردند. لطفاً این متن را که در یک مجموعه طنزها به چاپ رسیده، تکمیل نموده به ما ارسال نمایید. بنویسید که مترجم و نویسنده آن کیست و مجموعه چه نام دارد.

محمد شریف، بهرک تبسم، نظمه ابراهیمی، نریمان رایسی، عبد الرکول، وبه اسامی قزوینی، حبیبه نیر، بهرک تبسم، میترا همدرد، وحید الرزاق حسن پیکار، مستحق جایزه شناخته شدند.

- افسوس:**
- از زندان کشورها - وسیله کشف و رهنمایی در پرواز.
  - دختر هندی - بت - دوتتر.
  - از اعیان - اگر (ی) افزوده شود بمعنای باور است.
  - وهم ناتمام - معادل زنده گی - منار معروف کشور - گوشه پاک فارم.
  - یک غذای خوشمزه - آواز خوان هندی - اگر یک حرف دیگر میداشت پیشمان میشد.
  - آله موسیقی - از طیاره هاست - اگر چنین نمی بود پس شربین می بود - ناله دارد.
  - از آن طرف نلی در جهازها صدمه ناحق نه شد.
  - یکی از محل های پرگزار - مسابقات المپیا - صد سال - آنرا سرچینه ساخته بر آن دیگ می بزند.
  - زنگه کلیسا - مقررات و احکام اجتماعی.
- عربی:
- صحبت از دیو - مخترع سرفی.
  - گرداب - اگر آنرا بیشتر سازی نریا د میشود.

طرح جدول شماره هفتم از مطبع الله صمیم محصل اقتصاد بود.

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

عکس ۱ - تمایلی به خود نمایی در طبیعت شما وجود دارد همین تمایل انگیزه ای برای تشویق شما به روشنگر نمودن تافته جدا بافته بودن است. دوست دارید به ایده های تازه و جنجالی بپردازید و بیاری آنها را عرضی کارهای به اصطلاح روشنگرانه خود را مورد توجه مردم قرار دهید.

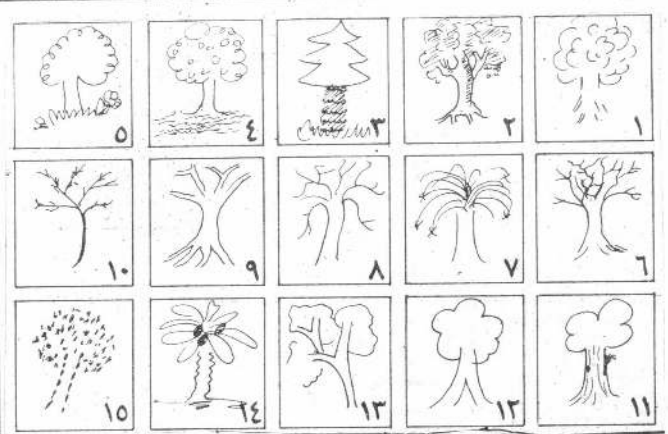
عکس ۱۱ - نقاشی شما بوضوح نشان میدهد که دام تلاش می کنید یک تجربه بد را از ذهن خود دور کنید اما ضمیر ناخود آگاه شما در حفظ آن یاد و خاطره با فشاری می کند و همین امر تکرار را در تمارض و ناراحتی ساخته است.

عکس ۱۲ - شما شخصی بسیار پرا انرژی و فعال هستید و در هر جمعیتی شرکت میکنید روح وزنده گی به آن می بخشید. زنده گی اجتماعی بسیار پر جنجال دارید و اطر - افتان را آنقدر دوست و رفیق گرفته است که تمام ساعتان را بپر میکنند و لحظه ای تنها نیستید.

عکس ۱۳ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت هستید و به خاطر اندکی کج و راست بودن هر چیز حرص و جوش میخورید و خودتان را می آزارید. از تنوع به شدت متنفرید و ما باید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جای خود قرار داشته باشد.

عکس ۱۴ - شما قلب احساسی تنهایی میکنید و خود را تنها و منزوی میدانید. البته اشتیاق زیادی برای برخورد آری از انبساط عاطفی و برقراری تعداد زنده گی احساسی است که زیاد قابل پیشبینی نیست.

عکس ۱۵ - شما اعتماد به نفس فراوانی دارید و در مجموع از خودتان خیلی راضی هستید و هیچکس با هیچ حرفی نمیتواند بر شما کاری نمیتواند به اعتماد به نفس آهنگین شما خللی وارد آورد.



سرگرمی دلچسب با جایزه های عالی



توان گفت در شخصیت شما خا - هار است که خیلی راحت خا - ضربه آنرا به جان و روح اطرا - میان وارد کنید.

عکس ۲ - این درخت متافانه از خوشحالی باطنی حکایت می کند. شما در احساس کلی خود تان از زندگی نتوانسته اید تعداد لبر است که تمام ساعتان را بپر میکنند و لحظه ای تنها نیستید.

عکس ۳ - شما زیاد احساس اطمینان نمی کنید و اغلب نگران چیزهای جزئی و بی اهمیت هستید و به خاطر اندکی کج و راست بودن هر چیز حرص و جوش میخورید و خودتان را می آزارید. از تنوع به شدت متنفرید و ما باید در زندگی شما همه چیز منظم و مرتب سر جای خود قرار داشته باشد.

عکس ۴ - اگر درختی که کشید اید بر شاخه های میوه است باید گفت که شما گرفتاری نوع غم خوردن مطبوع در وجود خود هستید. از این که گاهی در افسردگی غرق شوید و بیار اند و بر صورتتان بنشینند لذت میبرید. در همین حال بسیار منتقادید که همیشه مورد توجه اطرافیان باشید و گاهی در روزهایی کوچکی می گوید تا جلب توجه کنید.

عکس ۵ - شاخه های حلقه - اگر درخت خود را شبیه ایسن تصویر کشید، اید شما یک فرد گر - ای واقعی با تمایلات قوی و محکم نسبت به آزادی فردی هستید و البته تاحدودی هم منزوی بودرون گرامی باشید و شخصیت خودتان را کاملاً به دوز کنترل و دیگران قرار میدید و بندرت تحت تاثیر سایرین قرار میگیرید.

عکس ۶ - شما همیشه در حالت تدافعی هستید و هم می کنید دیگران می خواهند به نوبی به شما حمله کنند. به همین دلیل در بیشتر موارد دست پیش را میگیرید و قبل از هر حرفی اقدام آنها - خودتان حمله را آغاز میکنید (مس).

به منظور بر آورد ساختن - خواست علامتند آن تست درختی اینک تست مورد نظر مکمل - به نشر میرسد.

عکس ۱ - شما از جهت منطقی واندیشه به اندازه کافی بالغ شده اید و میتوانید تعداد لبر زندگیتان برقرار کنید زیرا احسا - سات مهاجمانه و افراطی نخواه - ستد های نامعقولند اید. اصلا جاه طلب و افزون خواه نیستید و از رقابت با اطرافیان خوششان نمی آید. پیش از جد به خانه خانواده و دوستان خود وابسته می باشید.

عکس ۲ - این طرز نقاشی شما از یک ترس یا نگرانی در ضمیر شما ن تان حکایت میکند ممکن است دلواپس از دست دادن کسی باشید یا از این بترسید که به آرزوهای تان و نقشه های کشیده اید نرسید. این فقدان اعتماد به نفس شما سبب می شود گاهی در وجود خود احساس بی کفایتی کنید.

عکس ۳ - کسی بد بین و سوسو - ظنی است و معتقدید که مردم را نباید با ظاهرشان قضاوت کرد زیرا همیشه پیرکاسه ممکن است نیر کاسه ای باشد.

# مسیب لارگون



## صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نژد یکترین دانه های منزلتان و عطـور عمد و ازطاهر لمتد درکوچی مارکیت دستیاب نمایند .

# فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس  
مورد نیازتان استقاده نمایید  
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو  
مقابل زینب نداری

# فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی  
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدان





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون  
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین  
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان  
برگزار نمایند

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**